

بسم الله الرحمن الرحيم

رمان عشق ممنوعه

نوشته پریسا کریمی



صبح با صدایه الارم گوشیم بیدار میشم باز صبح شده اه من دوست ندارم برم دانشگاه صدای مامانمو میشنوم که داره صدام میزنه بهش میگم : وای مامی جونم چرا اول صبحی داد و پیدا می کنی کل خانواده بیدار شدن گف تو بیدار شی انگار همه بیدار شدن .. تک تک هممونو صدا میکنه سامان ساحل انگار بلند شین دیگه .. من ساحلم ۲۲ سالمه ترم سوم روانشناسی بابا بهروزم یه کارخونه ایی خیلی بزرگ داره مامان سایم لیسانس مامایی داره و خانه داره داداش سامانم ۲۶ سالشه کارشناسی معماری مهندسی واسه خودش قربونش برم ابجی نگارم ۱۹ سالشو امسال کنکور داره .. در باشدت باز میشه و سامان جلویه در ظاهر میشه عین فتر از جام میبرم باز این داداش ما شیطون بازیش گل کرد .. سامان : ساحل جونم پاشو دیگه دانشگاهات دیر میشه ها اخ من چقدر داداشمو دوس دارم با هزار جون کردن پامیشم میرم سمت دست شویی ساحل : سامان برو میخوام حاضر شم سامان : ساحل خوابیا زود بیا پایین گفتم بروووو سیواش میگه نمی خوام باید ببینم حاضر میشی یا نه با حرص پالشمو به سمتش پرت می کنم با خنده میره بیرون داد میزنه میگه بیایا ساحل بلند گفتم باشههههه . میرم سمت اینه یه مانتو گیلاسی و شلوار مشکیرو با مغنه مشکیرو بر میدارم میرم جلویه اینه یکم کرم پودر میزنم و یه خط چشمو یه برق لب اووووو عجب جیگری شدم چشمام عین شب سیاهه پوستم عین برف سفیده تضادشونو دوس دارم سیاه و سفید خب برم پایین که الان مامانم صداهش در میاد

باصدایه بلند سلام میدم سامان که انتظارشو داش ولی مامانمو نگار ترسیدن نگار : ای بمیری ساحل زهرم ترکیب تو نمی تونی مثل ادم سلام بدی مامان : ساحل خدا بگم چی کارت نکنه ترسیدم دختر سامان : ای بابا مامان ولش کنین این خلو بیاین صبحونه .. من : سامان خان دارم برات . سامان میخنده . مامان پس بابا کو ؟ مامان : رفته کارخونه جلسه داش . من : اهان . میرم سر میز مامانم چه کرده همرو دیونه کرده عجب میز صبحونه ایی من : مامان سایم چه کردههههه ! سامان : هرچی کرده بخور دیگه ! من : بتوچه . مامان : ء سامان انیتش نکن بخور دخترم بخور .. من : خوردی سامان خان . سامان ادا در می یاره .. منم : خندم میگیره نگارم با این کار سامان میخنده . سامان : بخند نگار خانوم آگ رسوندتم مدرسه ببینم اونوقت میخندی؟! نگار : ء نه داداش خب خنده داش ! سامان : خیلی خب شعر نگو پاشو بریم ! مامان خدافظ ساحل خدافظ .. مامان : خدافظ پسر . نگار : خدافظ مامان خدافظ ساحل .. من : خدافظ ! منم بعد چنددقیقه سوییچ ماشینمو برمیدارم بعد از خدافظی از مامانم میرم سمت دانشگاه

وایی دیرم شد رام نمیدن به زور یه جایه پارک پیدا می کنم سریع بدو بدو میرم سمت دانشگاه اوه بچه هارو نفس و غزال چه منتظرن اوه چه عصبی ! من : سلام برویچ دکیا ! غزال و نفس : سلامو زهر مار ! خندم میگیره از این هماهنگیشون . نفس : بعله بایدم بخندی بایدم بخندی نگا کردی ساعتو . من : بیخشید خب !!!! غزال : بگو خواااااب موندم ! من : ء از کجا فهمیدی ؟ غزال باحرص نگاه میکنه میگه : آگ من دوست چند سالمو نشناسم که باید برم بمیرم من میخندمو اونام میخندن . خب باهم میریم سر کلاس استاد نیومده هنوز با بچه ها سرجاهامون میشینم نریمان و ناصر به سمتمون می یان ! نریمان : به به سه تفنگدار چه خبر ؟ من : سلامت کو اقا نریمان

نریمان : سلام ساحل خانوم چطوری ؟ من : خوبم ! با غزال و نفس هم حرف میزنن .. نریمان یه پسر قد بلندو خوشگل و ناصر عین نریمان چشم همه دخی هایه دانشگاه دنبالشونو از وقتی وارد شدین طرح رفاقت پنج نفره ریختیم توپم نمیتونه تگونمون بده استاد !!! وارد میشه و شروع به درس دادن می کنه



چطورین؟ وایبی من دیگه مردم . من : سلام نوید خان حال شما؟ نوید : ممنون . رفتن نشستن . بگوها چشمم امروز برق میزد بگو از چیه اه لعنتی کوفتم شد دیگه . به زور اب و نوشابه غدامو قورت میدادم نمیدونم این نوید چه مرگشه چرا منو می پاد وای دیگه عمرا بتونم بخورم کشیدم کنار . به بچه ها گفتم من میرم اون سمتا غذاتون تموم شد صدام کنین . سامان : خوبی ساحل؟ نگارم نگام می کنه , من : اره سامان خوبم میرم قدم بزنم . نوید : ساحل وایسا منم میام چشمایه نوید و نگار شد قد کاسه منو نگو نزدیک بود پس . بی افتم من دارم از دست تو فرار می کنم تو دنبال من می یایی ای خدا .. نوید : ساحل خانوم بریم . من : بریم نوید

بانوید راه افتادیم اون طرف فرحزار . نوید : با درسا چه می کنی خانوم دکتر ؟ من : قند تودلم اب کردن وقتی گفت خانوم دکتر ! با لبخند روبهش گفتم : خوبه جناب مهندس ! اخه نوید معماری خونده په شرکت بزرگ تو الهیه داره با سامان میگردوننش اون قدر تو کارشون موفق هستن که شدن یکی از بهترین شرکتایه کشور . به خودم می یام میبینم دارم زل زل به اون نگاه می کنم خاک برسر ضایعت کنن ساحل !! اوه نوید که از من بدتره وایبی چرا اون طوری نگاه می کنه ؟ چشماش مثل چشمایه من شبه , چشماش برق .. عجیبی داره غرور رو تو چشماش میشه دید با صدایه ناصر به خودمون می یاییم . نوید ساحل بیابین می خوابیم بریم بام تهران

نوید : باشه اومدیم . باهم به سمت بچه ها میریم . من : خب بریم بچه ها ؟ همه موافقتشونو اعلام می کنن . همه گی به سمت ماشینامون میریم ! پیش به سوی بام تهران . اوف خیابونایه تهرانو ترکوندیم شخمشون زدیم .. رسیدیم بام تهران من عاشق اینجام کل تهران زیر پاته بچه ها سفارش قلیونو چایی بستنی و این طور مخلفات دادن من طبق عادت همشگیم میرم په جایه خلوت تا به چند مدت زندگیم که گذشته فکر کنم تو اوج بودم که صدایه نوید منو به خودش آورد . نوید : آرامش بخشه نه ؟ وای خدا نوید امشب چشه ؟ من : اره خیلی ! نوید : منم اینجارو خیلی دوست دارم حس خاصی بهم میده ! میاد سمتم , انگار می خواد چیزی بگه نمی تونه استرس داره . من : نوید چیزی شده ؟ چیزی می خوابی بگی ؟

اه نوید با این غرورتت میمیری حرف بزنی ؟ داستان عشق من به نوید بر میگردد به سال هایه دور هیچ کس جز سامان نمیدونه من نویدو دوست دارم درحد پرستیدن اما خب به خاطر غرورم چیزی نمی تونم بهش بگم اخه من نباید بگم اون باید شروع کنه تا منم ! اعتراف کنم تاچه حد دوشش دارم . نوید : ساحل کجایی ؟ من : همین جا

. نوید : ساحل من می خواستم په چیزی بگم ! من : بگو نوید راحت باش . نوید : ساحل من , من

من : نوید توچی ؟

نوید : ساحل من ؟

بچه ها بیابین دیگه چایی یخ زد !!! اه خدا خفت کنه نریمان نوید با حرص عصبانیت میگه باشه نریمان ! باحرص نفسشو فوت می کنه بیرون ! من به سمت بچه ها میرم اوه چه عصبیه این نوید خان . سامان : نوید چیزی شده چرا عصبی هستی ؟ نوید : با اخم هایه در هم نه چیزی نشده پاشین بریم سرم درد می کنه .. همه موافقتشونو اعلام می کننو به سمت ماشیناشون میرنو به سمت خونه حرکت

می کنن . با بچه ها خدافظی می کنیمو میریم . سامان تو ماشین به حرف میاد : نوید چرا این طوری بود ! من : نمی دونم ! دروغ میگم مثل چی ولی چی بگم بهش اخه . اونم سکوت کرد .. میرسیم خونه مامان بابام خوابیدن به سمت اتاقم میرم . من : شب بخیر !! .. سامان و نگار : شبخوش

. رفتم تو اتاقم بعد از تعویض لباس تو رختخوابم میرمو تا وقتی خوابم ببره به حرفایه نوید اون حرف نگفتش فکر می کنم می خوابم

نوید

با عصبانیت میروندم تا خونه ! خدا بگم چیکارت کنه خفت کنه نریمان , اه چه موقع اومدن بود چقد داشتم با خودم کلنجار میرفتم که بهش بگم اه .. چطوری بگم دوش دارم قلبم برآش میتپه ای خدا .. میرسم خونه .. مامان بهنازم : خوش اومدی پسر ! من ؛ ممنون مادرم . بابا بهادرم : سلام پسر . من : سلام بابا خوابیده بودین ؟ بابا : نه پسر داشتم کارایه شرکتو انجام میدادم . من : آه خسته نباشین .بابا : ممنون پسر .. مامان : راستی نوید فردا خونه عمت دعوتیم من کدوم عمه ؟ مامان بهنازم : عمه سابت ! فردا زود بیا

من : باشه .. من : رفتم بخوابم شب بخیر ,

مامان و بابام : شبخوش پسر .. به سمت اتاقم میرم اعصابم هنوز داغونه اه خدا بکشتنت نریمان فردا رو چطور تحمل کنم بگم نمی یام ؟ یا نه همیشه جدیدا زود زود دلم برآش تنگ میشه ! خب اخه گیج اقا دوش داری دیگه اه قاطی کردم زدم تو بندری بهتره بخوابم .. فردا باید برم شرکت

صب با صدایه الارم گوشیم بیدار میشم میرم سمت دست شویی دستو صورتمو می شورم طبق عادت همشگیم تیپ رسمی کار میزنمو ادکلنو خالی می کنم رو خودم اوف عجب بویی داره اینو سامانم استفاده می کنه چون گفته همیشه ساحل برآش از این رایحه میخره منم از این به بعد از این عطر استفاده کردم یعنی روزی میرسه که برآیه من بخره ای خدا .. به سمت مزدا تیریم میرم و حرکت می کنم سامان همیشه زودتر از من رسیده . ای خدا ساحل تو این ماشین نشسته .. به سمت شرکت میرم سیل سلام مهندس و سلام ریسا هجوم می یارن سمتم با سر به همشون سلام میدم سامانو دیدم وایی خدا انگار ساحلو دیدم خیلی شبیه هم هستن ولی نگار این طور نیس .. سامان : سلام نوید ! من ؛ سلام سامان . سامان : نوید بریم اتاقت کارت دارم ! من : باشه بریم . به سمت اتاق حرکت می کنیم . سامان : نوید خبر داری خونمون دعوتین ؟ من : اره مامان گف . سامان : خبر داری آگه نیایی عمت می کشتنت ؟ من : اره میدونم میام . سامان : اوکی . یه چند ساعتی درباره پرژه سد سازی بحث کردیم تا تایم اداری تموم شد ! سامان : نوید من رفتم فعلا ! می بینمت ! من : اوکی سامان خدافظ . بعد نیم ساعت به سمت خونه میرم وقتی میرسم داد مامانم در میاد : مگه نگفتم زود بیا . من : خب کارم طول کشید

بابا : چی کارش داری خانوم برو پسرمر زود حاضر شو . به سمت اتاقم میرم . یه تیپ سرتا پا مشکی میزنم و روشم یه کت ابی نفتی میپوشم ادکلنم خالی می کنم روم به سمت پدر مادرم میرم .. من : مامان بابا شما با هم بیابین من با ماشینم می یام . بابا : باشه پسرمر . .. مامان : مواظب باش پسرمر . من : چشم بریم .. به سمت ماشینم حرکت می کنم به سمت خونه ایی نوید زندگیم میروم

میرسم به خونه ساحلینا . ای قلب درمونده اروم باش زنگ درو میزنم وارد میشم از راهرو حیاطشون میگذرم و به خونه میرسم عمه جلو در منتظره سلام میدم با خوشرویی جوابمو میده سامانو میبینم . سامان : سلام داداش . من : سلام داداش .. سلام . وایبی صدایه ساحله برمیگردم سمتش ای خدا این امشب قصد کشت منو داره چه خوشگل شده؟ یه کت دامن طوسی ارایش ملیح موهاشم بالا .. بسته موهاش مثل ابریشمه یعنی میشه که من یه روز دستمو لابه لایه موهاش فرو کنم

. ساحل

وای خدا عجب جیگری شده کت تک اسپرت ابی نفتی تیپ سرتا پا مشکی ای خدا منو بکش چند ثانیه مسخ هم میشیم که پدرش صداش می کنه .. دایبی بهادر : نوید نوید بیا اینجا پسرمر . نوید یه چشمک ملیح میزنه و میره ! وای خدا این چه کاری بود ؟ نمیگه الان پس می اتم چشمم قد توپ میشه !! برمیگرده نگام می کنه حالتمو که میبینه خندش میگیره به سمت پدر و مادر من و خودش میره باهمشون سلام علیک می کنه .. خب ! امشب با نگاه هایه گاه وبی گاه و چشمکایه عجیب نوید تموم میشه عجب شبی بود فوق .. العاده ! با فکر به امشب به خواب میرم

صبح باصدایه زنگ گوشیم بیدار میشم باهزار جون کندن جواب میدم . من : بله . نفس : بله و بلا هیچ معلوم هس گدوم گوری هستی آگ این ترمم بیوفتی من جزوه بده نیستما غزال از اون ور داد میزنه : عوضی خانوم تن لشتو وردار از اون تخت گرامت بیا !!!! با این حرفا مثل فتر از جام میپریم , هفتو نیمه وایبی با استاد قائمی کلاس دارم بدبخت شدم یکی از گند اخلاق ترین استادها .. گوشه و قطع می کنم سریع به سمت دست شویی میرم بعد به سمت کمد دست کردم هرچی اومد دستم گرفتم و پوشیدم با عجله سویچ ماشینمو برداشتمو از پله ها رفتم پایین . سامان : بهههههه خواب موندن ساحل خانوم نرو دیگه براچی میری ؟؟ من : حیف که دیرمه وگرنه جواب تپلی بهت میدادم . سامان : دیرتم نبود نمی تونستی جوابمو بدی یه چشمک میزنه ! وایبی خدا یاد دیشب افتادم نویدم تند تند چشمک میزد وای چه ماه میشد . سامان : ساحل خانوم حواسم دیشب بهت بودا خب چشمک بازیو سرخ و سفید بازی می کردین بعدم !!! میخنده

رنگم پریدی یعنی همه فهمیدن ؟ من : کی ؟؟ سامان : برو دیرت شده شب درموردش حرف میزنیم خواهی

بازار فکر و خیال به سمت ماشینم میرم سوارش میشمو گازرزرز میدم تا خود دانشگاه یه ربه اونجا بودم اوه بچه هارو بین طبق عادت همیشگی نریمان و ناصر مزه میپروندنو اینا میخندیدن خدا بده شفا .. نریمان : بهههه خانوم سحر خیز زود اومدین ؟ همه میزنن زیر خنده . من : خوب کردم از این به بعد وضع همینه پاشین پاشین الان استاد راه نمیده !! تا دو کلاس داشتم طی این چند ساعت



.. صبح باصدایه نگار از خواب بیدار شدم

. نگار : ساحل پاشو پاشو دانشگاهت دیر شد

باصدایه گرفته ای گفتم : امروز نمیرم . نگار : یعنی چی ؟ من : یعنی این که برو بیرون . نگارم به چند لحظه منو دید و رف !! بعد چند دقیقه در باز شد !! سرمو کردم زیر پتو و با حرص گفتم : نگار خودت میدونی حرفمو ، ساحل پاشو . باصدایه سامان سرمو از زیر پتو بیرون میارم . سامان : ساحل پاشو دانشگاهت . من : سامان خواهش می کنم امروز نه باید با خودم کنار بیام . سامان : ساحل چته ! من : سامان خواهش می کنم . سامان : باشه پس من رفتم خدافظ . من : به سلامت داداش . سامان برگشت نگام کرد میدونست تا . حالم بد نباشه بهش داداش نمی گم با ناراحتی نگام کردو رفت

نوید

امروز سامان دیر کرده بعد چند دقیقه صدای در زدن اومدو سامان با قیافه درهم وارد شد . من : سلام . سامان با بیحالی جوابمو داد .. یعنی چی شده نکنه واسه ساحل ، نه نه بیخیال . من : سامان چیزی شده چرا دیر کردی ؟ سامان : حال ساحل خوب نبود یکم تو اتاقش بودم . با این حرف انگار برق دویست وات بهم وصل کردن با صدایه بلند گفتم چییییی ؟ سامان با چشمایه از حدقه بیرون زده نگام کرد ! منم سریع خودمو جمع و جور کردم گفتم : ساحل چیزیش شده ؟ سامان : نه بخورده کسالت داشت ! من : یعنی چی ؟ الان خوبه بردیش بیمارستان ؟ سامان : چته نوید چرا این طوری می کنی یکم حالش خوب نبود دانشگاه نرفت موند خونه استراحت . کنه . من : یعنی چی اخه چطوری حالش یکم بده و مونده خونده نگرانی بدجور افتاده تو جونم

سامان

حالا دیگه مطمئن شدم نویدم ساحل و دوست داره زیر چشمی می پایدمش اخماش تو هم بود نگرانی تو اسمان شب چشماش مشهود بود معلوم بود می خواست چیزی بگه ولی تردید داره . خدا اخر و عاقبت این خواهر مارو با دامادمون حفظ کنه از فکرم خندم گرفت .. دامادمون ؟ خداکنه ، ساحل لیاقت خوشبخت شدنو داره خدا کنه منم بتونم به غزال برسم



ساحل

امروز نمیدونم چمه اه مگه اینو نمی خواستم مگه ارزوم این نبود که به نوید برسم پس چرا این طوری میشم الانم که نوید زنگ زده گفته بریم کافی شاپ که کارم داره ! یعنی می خواد چی بگه ای خدا این همه اتفاق چرا یهو هجوم می یارن سمتم ؟ میرم سمت سرویس بهداشتی صورتمو میشورمو میرم سمت اینه چشمامو نگاه می کنم سیاهی چشمام چه برقی میزنه یا خدا یعنی قراره چی بشه چرا قلبم نرمال نیس بعد اینکه به ظاهر رسیدم میرم سمت کمدم به مانتو ابی نفتی برمیدارم با شالو و شلوار و کیف و کفش و رنی سفید خب عجب جیگری شدم یعنی نوید خوشش می یاد ؟

نوید

.. امروز به ساحل گفتم می خوام ببینمش هم نگرانشم هم

گفت می یاد بعد از شرکت رفتم سمت خونه به پیرهن سفید با شلوار ابی نفتی پوشیدم کفش ورنیمو هم از قفسه برداشتم ادکلن مخصوصمو برداشتمو خالی کردم روم خوب شدم به سمت مزدا تریم رفتم تا برم دنبال ساحل ای خدا ای کاش همیشه مال من بشه تویه ماشین اهنگ امین رستمی رو گوش میدادم

دنیا مون ارومه

چشمات روبه رومه

کی چشمات مثل تو اینقدر معصومه

وقتیایی که دلگیرم

دوتا دستاتو می گیرم

من زندهم چون

واسه چشمات میمیرم

از تو چشمام می خونی

تب عشقه به این اسونی

دردامو از همه بهتر میدونی

فقط باتو میخوام

بارونی شه هوايه چشمام

تویی تنها نقطه روشن

این روزام

حال خوبیه دیونگی باتو

چقدر دوست دارم دیونگیاتو

حال مادوتا همینه همیشه

هیشکی مثل مادیونه نمیشه

اره زندگی کناره تو خوبه

خوبه حاله ما دلم من میکوبه

باید اسمون همیشه بباره

اره عاشقی دیونگی داره

رسیدم جلو در خونشون زنگ زدم که بیاد دم در بعد چند دقیقه اومد اوه ماکه ست شدیم اونم مثل من تیپ زده انگار از قبل الهام شده بود بهمون ای خدا کرم تو شکر از این واقعه تقریبا دلم قرص شد چقدر خوشگل شده سوار شد اوف بویه عطرش چه مست کنندس از این حس یهو اخمام جمع شد یعنی پیش بقیم استفاده می کنه از این عطر چه دلیلی داره ساحل یکم تعجب کرد بعدم اخماشو جمع کردو رو شو کرد سمت شیشه منم که از سکوت ماشین عصبی شدم ضبطو روشن کردم

صدایه مهدی جهانی و علی شمس پیچید تو ماشین

عشق من

صدات ارامشه محضه

عشقه من

به همه دنیا می ارزه

عشق من

به دلم میشینه حرفات

عشق من

فوق العادس اون چشمت

اروم اروم اومد بارون شدیم عاشق زدیم بیرون

اومد نم نم نشست شبیم رومو هامون

اه چرا چیزی نمیگه اعصابم بهم ریخت

منو جابده تو دلت بذار رابطه خوب بشه بینمون صدا خنده هامون تا اسمونا بره

منمپاسیون واسه اون چشایه ناز و خوشگلت

خاصه احساسمون دل کندن از تو مشکله

بارون زده میاد رو شونم اروم سرت

عشق منو تو قانون نداره دلامون خراب دور از هم چشممون تره

عشق تو جادوم کرد و زد داغون کرد این دل واموندمو

خانومم بد شدم الودتت بد شدم الودتت

بعد نیم ساعت رسیدیم کافی شاپ ساحل !!!!!!! این جارو خیلی دوست دارم خودم مخصوص ساختمش به خاطر ساحل !! اسمش به خاطر ساحل , گذاشتم کافی شاپ ساحل !! ای خدا با چه ذوقی ساختمش گفتم کلی خاطره میسازیم توش اینم اولین خاطره امروز گفتم خالی کنن کافی شاپو مدیر اینجا منم وارد کافی شاپ شدیم رفتیم سمت میز رزرو شده دستور دادم دوتا قهوه و کیک بیارن سریع سرویسو آوردن و رفتن بعد چند دقیقه سکوت ساحل گفت : نوید چیزی می خواستی بگی .. اخییییش بالاخره حرف زد

من : چه عجب تو حرف زدی ؟ اخماش دوباره رفت تو هم

من : راستش ساحل .. من : رک بگم ؟ ساحل : بگو نوید راحت باش .. منم بعد از چند دقیقه این ور اون ور شدن گفتم : راستش .. ساحل من , من

ساحل : نوید بگو دیگه تو چی ؟؟

.. عاشق شدم ..

ساحل یکم تعجب کرد بعد اخماش رف تو هم اولش خواستم پشیمون شم نگم عاشق کی ولی شروع کردم .. من : راستش ساحل این حس ماله الان نیس چند ساله هست نمی تونم از قلبم بیرونش کنم ! ساحل هنوز اخماش تو هم بود با اخمایه درهم گف : خب چرا بهش .. نمی گی ؟ نوید : خب دارم میگم دیگه

ساحل

باشنیدن این حرف مثل برق زده ها سرمو گرفتم بالا نه جدی داشت می گفت !!!!! راستشو بخوایی هم خیلی خوشحال شدم هم متعجب !! اول با دیدن اسمم رو کافی شاپ بعدم که الان

ادامه داد : ساحل من دوستت دارم !!! این جارو هم به خاطر تو ساختم که خاطر تامون اینجا بسازیم منم که از این حرفا ذوق زده بودم بغض گلمو گرف و دونه دونه اشکام ریختن , نوید اول تعجب کرد بعد نگاش رنگ مهربونی گرفتو گف : حرف بزن ساحل بگو توروخدا بگو توهم منو دوست داری ؟

منم که در حد پرسیدن دوستش داشتم داد زدم : لعنتی چرا الان گفتی ؟

چرا چند سال منو چشم انتظار خودت گذاشتی ؟

چرا ؟ مثل ابر بهار گریه می کردم نوید بلند شدو اومد سمت منو بغل کردو

ادامه داد : ببخش منو عزیزم ببخش تردید داشتم میترسیدم طردم کنی قلبمو بشکنی با این حرفاش قلبم اروم گرف بر گشتم نگاهش کردم نوید : دیگه نیبیم چشمایه خانومم اشکی باشه ها در ضمن باید هرچه سریع تر ماله من بشی با این حرفاش مزرعه قند هکتار هکتار تودلم اب می کردن .. نوید پیشونیشو چسبوند به پیشونیمو ادامه داد : دوستت داشتم خیلی ولی میترسیدم که قبول نکنی و من بمونم یه قلب شکسته .. من : منم دوستت دارم نویدم . نوید : دوستت دارم ساحلم .. نوید پیشونیشو از پیشونیم برداشتو پیشونیمو بوسید ، با عشق این بوسشو پذیرفتم .. نوید : بریم ساحل دیرشد ؟ من : بریم عزیزم ! میریم سمت خونمون نوید خیلی خوشحاله تو ماشین کلی اهنگ همخونی می کرد منم خندم می گرف

. رسیدیم خونه

نوید : کی میشه ماله من شی ؟

. منم خندم میگیره و میگم : همت کن به زودی

نوید : بیام الان خواستگاری من : چی ؟

! نوید : خب فردا

. من : برو نوید هذیون داری میگی . نوید میخنده وایبیبی قربون خنده هات

نوید : هوی خانوم کجایی تموم شدم !!!!!!! یه نگاه چبکی کردم که گف : نکن اون طوری که نمی گیرمتا !!! من : نویبیبید !! میخنده و میگه جدا از شوخی ساحل این هفته منتظر باش که میام میبرتم . من : اوکی بیا . نوید : چه از خدا خواسته . این دفعه چیغ زدم : نویبیبید ! قهقهه زدو گف : ببخشید برو خانومم شب خوش . من : شب بخیر اقامون .. وارد خونه شدمو یه راست رفتم سمت اتاقم بعد تعویض لباس و فک کردن به اتفاقا با لبخند خوابم برد

صبح با ملودیه عشقم بیدار شدم . ساحلی عزیزم پاشو من : چشم . سامان : چه عجب عشق داداش یه بار به حرف داداشش گوش داد !!! پرواز کردم سمتشو از گردنش اویزون شدم و صورتشو یه بوس گنده کردم . سامان : ایییی کندی لیمو بعدشم بلند میخنده . من : دوست دارم سامانم

سامان : سامانمم ؟

برق یه چیزو تو چشمات دیدم ولی نفهمیدم چی بود سریع دستمو از گردنش باز کردو رفت سمت پنجره . سامان : ساحلم میدونی !!! چند سال بود بهم نمی گفتی سامانم

بغض گلمو گرفت به خاطر نوید از خانوادم بریده بودم . من : اره بعد از مکث سامانم . برگشت سمتم با دیدن چشمایه بارونیش دنیا اوار شد سرم . اشکام گوله گوله میریختن پریدم بغلش : تند تند می گفتم عشق خواهری گریه نکن تورو خدا سامانم اشکات دیونم میکنه داداشم نکن مرگ ساحل , دستشو گذاش رو لیمو گف دیگه نبینم جون خواهرمو قسم بخوریا اگ تو چیزیت بشه من می میرم بعدم بغلم کردو ادامه داد : میدونی چند ساله با داداشت دردو دل نکردی با خواهرم دردل نکردم اون نوید خان هنوز نیومده خواهر مارو . قاپ زده

.. من : ساما

! سامان نداشت ادامه بدمو گف : ساحلم بذار حرفایه چند سالمو بهت بزخم

سامان : این چند سال منتظر بودم خواهر کوچیکم یه بار دیگه در اتاقمو باز کنه و بیاد بگه داداشم وقت داری حرف بزنینم اخخخخ . عجب روزایی بود

خدا بکشتت ساحل ببین به خاطر نوید چه کارایی با خانوادنت کردی من جمله سامان , سامانی که جون تو واون به هم وصل بود شبا تو بغل اون می خوابیدی اما چند سال پیش این بغلو از دست دادی چرا ساحل ؟ به خودم گفتم نوید ارزش داشت بجنگم براش اما نباید خانوادمو فراموش کنم با گریه گفتم : ببخش منو سامانم ببخش داداشم . سامان : میدونی چند سال حسرت داشتم بهم دوباره بگی داداش !! بعد از چند دقیقه سفت بغلمو کردو رفت سمت در . سامان : عشقم آماده شو دانشگاهت دیرمیشه منم برم شرکت که الاناس دامادمون پوست از سرم بکنه من میخندمو میگم خدا نکنه نفسم . سامان لبخند میزنه و میگه : ساحل ؟ من : جون دلم ؟ سامان لبخند میزنه و

میگه : امشب میایی اتاقم باهم حرف بزنیم . من : چشمششششششش عشقم .. سامان بالبخند خارج میشه . امروز روز عالیه . خدایا شکر !!!

نوید

وارد شرکت شدم وقتی وارد شرکت میشم همه ازم حساب میبرن همه بلند میشن از جاشونو و سلام میدن و منم با سر جواب میدم وارد دفترم میشم که پشت بندش یکی در میزنه و میاد تو . اه با از این دختره کنه . ترانه : سلام عشقم ! من : عشقم ؟

از کی تاحالا من عشق تو شدم ؟

ترانه : اوووو عزیزم تو همیشه عشقمی ! من : خانم دلجو من عشق شما نیستم !! درست ما یه مدت باهم رابطه داشتیم ولی نمیشه که ادما به هم فکرایه طولانی بکنن ! الان دیگه همه چی تموم شده ! ترانه : ولی نویدم من تو رو دوست دارم یادت رفته بهم می گفتی ترانه ای زندگیم !! داد زدم : بسه ترانه حالا هم برو بیرون من به این زودیا ازدواج می کنم اون حرفام همش چرت بود . ترانه : عه پس بگو اقا گلوش پیش کس دیگه گیر کرده همون دختر عمونو عرض می کنین دیگه ؟ شوک زده و متعجب سرمو گرفتم بالا گفتم : تو از کجا میدونی ؟ ترانه : با عصبانیت بماند جناب مهندس ولی اینو بدون من نمیذارم تو به اون افریطه برسی مطمئن باش تو مال منی .

این حرفارو که زد دیگه امپر چسبوند حمله کردم سمتشو چونشو محکم گرفتمو چسبوندمش به دیوار و بلند غریبم : تو خیلی غلط می ! منی دختره عوضی فکر کردی امار شبانتو نداشتم

چشمش گرد شد در با شتاب باز شدو سامان اومد تو . سامان : چپشده نوید ؟ با دیدن سامان چونه ای ترانه رو ول کردم فریاد زدم گمشو برو حسابداری اخراجی ! ترانه با حرص و عصبانیت گف : باشه جناب راستین یدونه تپلشو برات دارم خواستم هجوم ببرم سمتش که سامان گرفتمو ترانه فرار کرد . ترانه چند سال پیش وارد شرکت اریا گستر یعنی شرکت من شد پدرش وضع مالی توپی داش و این برایه من یعنی برگ برنده چند سالی میشد که عشق ساحل عذابم میداد میخواستم فراموشش کنم به خاطر غرورم . با ترانه دوست شدم ولی هر کاری کردم نشد فراموشش کنم به خاطر همین بیخیال ترانه شدم ولی ترانه نه . سامان : چرا این طوری می کنی . نوید ؟ من : هیچی بیخیال ! اومدن ؟

! سامان : نماینده هایه المانی ؟ من : اره !! سامان : اره اتاق کنفرانس !! من : بریم





این همه تعارف می کنین . غزال : چشم خاله جون ماکه حریف ساحل و خاله جونم نمیشیم . مامان سایم : مرسی دخترم من برم غذاهارو آماده کنم . نفس : خاله کمک خواستی بگو بیام . مامان سایم : نه دخترم ممنون .. من : مامان بیام ؟ . مامان سایم : نه دخترم .. بشین پیش دوستات . بعدم بایه لبخند رفت

. غزال : سایه خدا بکشتت من لباس نیاوردم

.. من : خدا تورو بکشه لباسایه منو بپوشید دیگه

راستی غزال خانوم حواست به چشمت باشه که یه نفرو دولوپی نخوری !! غزال هل شدو گف : من ! نه ! کیو اخه ؟ من : خودتی غزال خانوم با مام اره ؟ عاشق دادشمنون میشی و من باید از اداهاتون بفهم ؟ ... سامان بهم گفته بود که غزالو دوست داره ولی من به غزال نگفتم سامان خواسته ، من از این واقعه خیلی خوشحالم .. بدبخت دیگه داشت پس می افتاد !!! نفس : غزال ، ساحل راست میگه ؟ خبریه ؟

من : بعله نفس خانوم خبریه غزال خانوم قراره زن داداشم بشه ! غزال : ساحل بخدا می خواستم ، چیزه راستش !!!! من : بیخی ابجی جونم ببخشید زن داداش جونم بعدم منو نفس زدیم زیر خنده ! غزال هی سرخو سفید میشد . تا شب گفتیم و خندیدیم تا زمان حاضر شدنمون .. من یه کت دامن شیری پوشیدم . غزالم یه کت دامن پسته ایی پوشید به خاطر سامان اخه سامان عاشق این رنگ بود .. نفسم یه کت دامن زرشکی پوشید . من : غزال خانوم ما هر کدوم یه نفرو تور کردیم ببینیم توهم میتونی این نفر سومو محشو بزنی . منو غزالم زدیم زیر خنده .. نفس باحرص گف : بسه مسخره ها . اینو که گف منو غزال ترکیدیم از خنده . همین طور که می خندیدیم زنگو زدن .. مامان سایم : بچه ها بیان برین درو باز کنین .. چه جالب همه باهم اومدن .. ء این دوست سامان و نوید علی بود که چند وقت بود ندیده بودمش .. روبه نفس گفتم : اوه اوه نفس خانوم عجب تیکه ایی رو باید مخ بزنی بعدم منو غزال خندیدیم .. نفس : دارم برات ساحل خانوم . من : ء خیلی نامردی! غزال : راست میگه ساحل خانوم . دیگه وقت نشد جوابشونو بدم که دایینا وارد .. شدن

من : سلام دایی .. دایی بهادر : سلام دخترم خوبی ؟ من : ممنون دایی ، پشت بندش زنداییو و نیکا خواهر نوید واردشدن پشت سرشونم نوید و سامان و علی وارد شدن . من و بقیه سلام دادیم . علی : وای داداش من مردم ؟

نوید و سامان یکم تعجب کردن که نوید گف : چی ؟ علی : اخه هوری و پری اینجا وایسادن یکیشونم خیلی خوشگله

نوید : محکم زد به بازویه علی که علی اخی گفتو ادامه داد : خب راست میگم دیگه مگه نه سامان ؟ سامان : برو تو علی ! نویدم ریز ریز میخندید که چشماتش به لباسایه من افتاد چند دقیقه مسخ من شد که علی گف : هوی نوید بسه خوردی ابجیمو . نوید : به توجه

دیگه منو غزال و نفس ترکیدیم از خنده علی میون خنده ها رفت سمت غزال دستشو به سمت غزال دراز کرد که بیهو بی هوا سامان گف : اوی علی چی کار می کنی ؟ همه باتعجب نگاهش کردیم که بدبخت داداشم هل شدو خواست جمع و جور کنه که گف : چیزه راستش ، ام !!!! علی : بسه بابا فهمیدیم ! تابلو ! از این حرف علی همه زدیم زیر خنده ولی غزال از خجالت لپاش شده بود عینه و انار . علی رفت سمت نفس . علی : به به سلام بر خانوم زیبا ! علی دستشو به سمت نفس وگرفتو نفس به ارومی باهش دست داد . علی : به راستی شما خیلی زیبا هستید البته از بقیه . من : علییی ! علی : اوووو چته گوشمو لازم دارما ! نوید : هوی علی خواست باشه ها ! علی به لبخند شیطنت امیز زدو گف چرا ؟ نوید که فهمید چه گافی داده خواست زود جمع و جور کنه که علی گف : توکه از سامان بدتری . ای شیطون !!! بعدم همه خندیدنو من موندمو خجالت ! اخه قرار بود تا بعد خواستگاری کسی از علاقمون باخبر نشه ! که این علی خان نداشت . من : علی تو برایه چی اومدی اینجا ؟ علی : برایه مچ گیری و مخ زنی

چشمایه نفس شد قد توپ بسکتبال ! علی خیلی ادم شوخ و رکی بود بی شبله بیله حرفاشو میزد الانم اون طوری بود علی خیلی خیلی ! ادم رکیه . من : نه بابا قراره مخ کیرو بزنی ؟ علی : به لبخند شیطنت بار زدو به نگاه معنی دار به نفس کردو گف ! حالا

من : ء ؟ باشه اقا علی مثل اینکه شما امشب کمر به خجالت دادن ما بستین باشه ماهم داریم براتون . پسرا خندیدنو و درحالی که داشتن میرفتن سمت پذیرایی علی گف : میبینیم خانوما!!!! بعدم بلند زدن زیر خنده

. قرار بود پسرارو سرچاشون بشونیم اما چطوری ؟ .. غزال : ساحل توروخدا به کاری کن اینا بدجوری حرص میدن منو

! نفس : راست میگه ساحل به کاری کن

! یکم فکر کردمو گفتم : اهان فهمیدم

غزال و نفس : چیرو ؟ چی کار کنیم ؟ منم به لبخند شیطنی زدمو رفتن سمت گاز به سرویس واسه مامانمیناو دایننا ریختم به سرویس واسه پسرا . چایه علی و سامان پر از نمک و فلفل و زردچوبه و زنجبیل و کلی ادویه کردم انقدر هم زدم که نزدیک بود لیوان بشکنه اما دلم نیومد لیوان نوید چیزی بریزم به جاش تو چایه اون هل و دارچین ریختم چایی اولو دادم به غزال برد و داد و برگشت. نگاه تو سالن کردم دیدم پسرا به گوشه نشستن رفتن سمتشون چایی نوید طوری گذاشتم که اول به اون برسه برداشتو بو کرد گف : به به عجب . بویی

چایه دومم دادم علی که گف : از اون بو خوبا تو چایه ماهم ریختی ؟ من به لبخند زدمو گفتم : بعله . چاییه سومم دادم به سامان که گف : دستت طلایی خواهری . منم گفتم : خواهش می کنم داداشم

دیدم نوید داره با لذت میخوره . رسیدم به علی که وقتی چایشو خورد یهو چایی رو پاشید بیرونو تند تند سرفه کرد چشماشو و صورتشم قرمز بود پشت بندشم سامان چایش پرید تو گلشو به سرفه افتاد سامانم دست کمی از علی نداشت علی تند دوید تو سرویس بهداشتی سامان رف اشپز خونه منو بچه ها دیگه میزو صندلیرو گاز میزدیم نویدم داشت میخندید ، ای جان چه ناز می خنده . نفس ! گف ؛ نداشتیما ساحل خانوم پس ماله نوید چی شد ؟ غزال : راست میگه ساحل

من :ببندید . غزالو نفس خندیدن که نویدم یه لبخند زدو پشت بندش یه چشمک منم یه لبخند پاشیدم روش . علی از دست شوئی اومد و خودشو رومبل پرت کرد گف : نوید داداش تو چرا سالمی ؟ نوید : مگه تو ناقصی ؟ علی سریع روشو کرد سمت منو گف :کار تو بود ؟ من : چی کاره من ؟

. علی : دارم برات ساحل خانوم

نوید : حواست باشه علی ها ! علی : یه برو بابایی گفتو ادامه داد سامان زندس ؟ سامان : اره داداش زندم ! دستت درد نکنه ساحل خانوم . رفتم سمتشو لپشو بوسیدمو گفتم تقصیر خودت بود نباید سربه سر ما میذاشتید . سامان : پس چرا نوید چیزیش نشد ؟

. منم یه لبخند زدم

علی : وای نوید وقتی خوردم تا مخم اتیش گرفت نتونستم قورطش بدم وای وای عجب معجونی بود زد رو دستشو گف وایی نزدیک بود مارو بکشن

سامان : حالا که زنده ایی داداش . علی : وای سامان خدا رحم کرد ! نفس : ای بابا علی چقدر تو بچه ایی . تا نفس حرف زد ! علی تند صاف نشستو گف : چایه رو شما درست کردین ؟ عجب چایه خوش مزه ایی بود واقعا فوق العاده بود . نفس همین طور که میخندید گف من نه ساحل درست کرده ! علی دوباره ولو شدو گف پس بگو چرا اون طوری بود اخه دختر تو قراره شوهر کنی یه روزه بدبختو می کشی . منم باحرص گفتم : من درست نکردم نفس دم کرده . علی دوباره صاف نشستو گف : به به عجب چایی بود . همه داشتیم از خنده میمردیم ! علی ادامه داد : همش تقصیر شما دوتا فتنس به منو غزال اشاره کرد که سریع نوید و سامان گفتن : .. هوی ! علی نگاه کردو گف : ببخشید خب واه واه خدا بده شانس . سامان : ببخشید که یکیش خواهرمه اون یکیشم چیزه اون یکیشم

علی : بابا فهمید خب . سامان محکم زد روبازوشو گف : خفه . علی یه لبخند زدو گف : نوید خان تو چرا گفتی هوی ؟ نوید زد رو بازوشو گف : خفه . علیم گف : ای بابا نصفم کردید رو کرد به ماهو گف میبینید تورو خدا . تا وقت شام اینقدر علی چرتو پرت گف .. خندیدیم که دل درد گرفتیم

بعد شمام رفتیم دوباره جاهایه قبلیمون داشتم می نشستم که گوشیم زنگ خورد رفتم سمتش بادیدن اسم برق سه فاز بهم وصل کردن رنگم پرید . سامان چیزی شده ؟ کی زنگ زده ؟ من : هیچی سامان ! به نوید نگاه کردم طور بدی نگام می کرد دفعه اول جواب ندادم گفتم حتما بیخیال شده دوباره زنگ زد از بچه ها عذر خواهی کردم رفتم سمت اتاقم . من : الو .. پشت خطی : سلام ساحل ! خانوم

من : سلام چرا باز زنگ زدی ؟ پشت خطی : ساحل خانوم چرا این طوری میکنی کارت داشتیم ؟

. من : کارتو بگو سام

! سام : نه , همیشه پشت خط باید ببینمت

من : بر اچی اخه ؟

سام : تو بیا من بهت میگم ! من : باشه کجا ؟

. سام : همون پارک همیشگی نهج البلاغه

من : اوکی بای ,

. سام : بای عزیزم

ای خدا !! بگم چی کارت کنه سام اه ماکه تموم کرده بودیم عجب اشتباهی کردما . در زده شدو نوید اومد تو . نوید : کی بود ساحل ؟ من : هیچ کس چرا اومدی اینجا بریم ! نوید یه طور خواستی نگاه می کرد وای خدا چیزی نفهمه این قضیم ختم بخیر بشه . من : اقامون بریم دیگه . نوید : ساحل تو که چیزی رو از من پنهان نمی کنی ؟ من : نه چیرو ؟ نوید : کلن گفتم ساحل میدونی که من از دروغ و خیانتو و دورویی متنفرم . من : چی میگی نوید !؟ نوید : هیچی بریم . یه نفس اسوده کشیدمو رفتیم پیش بچه ها . تا وقتی برن نوید تویه فکر بود حتی به شوخی هایه علی هم نخندید . بالاخره رفتن منم با کلی دلهره خوابیدم . صبح ساعت ده بلند شدم ساعت یازده و نیم باید اونجا باشم نامرد دم دریاچشم قرار گذاشته . یه مانتو سفید با شال و شلوار ابی کیف و کفش ست سفید باماشینم راهیه پارک نهج البلاغه شدم رسیدم . رفتم رو یکی از نیمکتا نشستم بعد چند دقیقه اومد . سام : سلام ساحل خانوم چطوری ؟ من : سلام . بر اچی گفنی پیام مگه نگفتم همه چی بین ما تمومه . سام : ولی ساحل من تورو دوست دارم چرا نمیفهمی . من : بسه سام گفتم همه چی تمومه ! سام : عصبی شدو گف : نه ساحل تموم نیس . من : خفه شو سام تا خواستم بلند شم سام دستمو گرفتو کشید سمت خودش افتادم بغلش این ور اون ورمو نگاه کردم ای خدا شانس منه چرا کسی نیس . من : داری چه غلطی می کنی عوضی ولم کن سام ولم کن ,



. ! یا خدا دوزانو شد

برگشتم به سیلی خوابوندم تو صورت سام که داشت با پوزخند نگاه میکرد گفتم عوضی چرا این کارو کردی ?? لعنتی . دویدم سمت ! نویدم عشقم که دوزانو شده بود ! نوید فریاد زد : نیا جلو ساحل فریاد بلند تری زد نیا!!!!!! نزدیک من نیا

من : نوید هزار برات توضیح میدم خواهش می کنم . نوید فریاد زد : بسه ساحل بسه صداس اروم اروم تحلیل رف گف : منکه دوست داشتم نداشتم ؟ چرا این کارو کردی ??

. دو زانو شدم جلوش گفتم : نوید اشتباه می کنی بخدا سو تفاهم شده . نوید : سو تفاهم شده ؟ اره لعنتی ؟ اره ؟

... من : بخدا اره . نوید : ساکت شو ساحل ساکت تو جلویه چشم من خیانت می کنی فریاد زد خیانت ساحل خیانت

دیگه حق هق داشت خفم می کرد , نوید : گریه نکن لعنتی گریه نکن . من : نوید من دوستت دارم بخدا داری اشتباه می کنی من کاری نکردم . نوید : ساحل دیگه سمت نیا هیچ وقت بذار این حس دوست داشتن این عشق پاکم پاک بمونه نیا سمتم با بغض خدافظ برابه . همیشه

. منم فریاد زدم : نههههههههه نوید نرووووو

دیگه فایده نداشتم من ناخواسته کمرعشقمو شکستم لعنت به من فریاد زدم لعنت به توسام .. با بیحالی و حال خراب رفتم خونه بی .. هیچ سلامو و علیکی رفتم سمت اتاقم بعد تعویض لباس رفتم سمت تختم بایه اهنگ تا شب گریه کردم که با بیحالی خوابم برد

نوید

باسرعت سرسام اوری میروندم دیونه شده بودم تو ماشین فریاد زدم : ساحل ! لعنتی من تورو دوستت داشتم چرا!!!!!! ؟ لعنتی حالا بدون تو چطور زندگی کنم ؟ سریع ماشینو راندم بام تهران توراه چندبار نزدیک بود تصادف کنم .. بالاخره رسیدم رفتم به جایه خلوت فریاد زدم : خدایا!!!!!! چرا ؟ چرا ساحل منو ازم گرفتی ؟ حالا چطوری بدون اون زندگی کنم خدایا!!!!!! ! اینقدر فریاد زدم که گلویم درد گرفت انرژیم تحلیل رفت و دوزانو شدم گوشیم مدام زنگ می خورد رو اعصابم بود سامانه جواب دادم : چی میگی سامان ؟





.. سریع از حیاط خونه اومدم بیرونو روندم بیمارستان امام خمینی باچه سرعتی میرفتم . رسیدم همزمان با من بقیه رسیدن

سریع پرستارو و دکترو صدا کردم اونام با یه برانکارد سریع اومدنو ساحل بردن اتاق معاینه , بعد چند دقیقه دکتر اومد بیرون منو . بابا رفتیم سمتش

بابا : حال دخترم چطوره آقای دکتر ؟

دکتر : نسبتتون بابیمار چیه ؟

.. بابا : پدرشم

دکتر : خدا خیلی به دخترتون رحم کرده ایشون به علت ضعف و حمله عصبی شدید از هوش رفتن سه روزی باید تحت مراقبت باشن . با زدن این حرفا دکتر رف

یا خدا یعنی چی ؟ یعنی نوید اینقدر مهمه که خواهرم حمله عصبی بهش شده ؟

مامانم بی حال افتاد رو صندلی بابام رفت سمت مامانم .. نگارم اومد سمت منو بغلم کرد منم بغلش کردم . نگار : داداش ساحل که چیزیش نیس؟؟

. من : نه عشقم خوبه , فقط نگار من باید یه لحظه برم

نگار : کجا ؟

.. من : الان می یام

. رفتم تو محوطه بیمارستان چند بار به نوید زنگ زدم جواب نداد اما این بار جواب داد

نوید : چی می گی سامان ؟

چرا جواب تلفونامو نمیدی مردم از نگرانی هیچ معلوم هس کجایی؟؟

نوید : به جایی زیر اسمون خدا ! کارم داشتی ؟

!!!! من : ساحل بیمارستانه

نوید

باشنیدن این حرف شوک زده گفتم : چی ؟ ساحل کجاس ؟

!! سامان : نوید ساحل بیمارستانه به علت حمله عصبی و ضعف بیهوش شده چند روزیم باید تحت مراقبت باشه

من : یعنی چی ؟ حمله عصبی؟ کدوم بیمارستان سامان ؟

.. سامان : بیمارستان امام

من : اومدم ! سریع گوشی رو قطع کردم به سمت بیمارستان رفتم . تا بیمارستان خیلی راه بود اما من طوری میروندم که سیو پنج دقیقه اونجا بودم سریع از ماشین پریدم بیرونو وارد بیمارستان شدم رفتم سمت پذیرش . نفس نفس زنون گفتم : ساحل , ساحل سماواتی کدوم بخشه ؟

! نوید

.. باصدایه سامان برگشتم به نگاه بهش کردم و دویدم سمتش

من : کجاس ؟

! سامان :اون اتاقه

به سمت اتاقش رفتم خیلی سعی می کردم نرم سمت اتاقش ولی ..... رسیدم دم درش دستم رو دستگیره موند ولی به چیزی مانع .. میشد درو باز کنم ! یاد اتفاقیه امروز افتادم ارادم بیشتر شد که درو باز نکم

سامان : چرا نمیری ؟

! میدونستم تا الان سامان می دونه

! من : نمی تونم

سامان : یعنی چی نوید ؟

! یعنی عشقت انقدددر سرد بود که حتی نمیتونی تا قبل بهوش اومدنش ببینیش , نترس سه روز بیهوشه نمی فهمه تو رفتی سراغش

! با این حرف بدجوری عصبی شدم ! گفتم : نه عشق من سست نبود ولی عشق اون هوس بود

سامان : چرا نداشتی توضیح بده چرا نوید ؟

. فریاد زدم : بسه سامان وقتی چیزی نمیدونی حرف نزن

سامان فریاد زد : توکه میدونی حرف بزن ! به نگاه به خواهر من کردی ؟ دیدی تو چه وضعیتیته ؟

!!! فریاد زدم : بسه سامان توهیچی نمیدونی

!! سامان : بفرما بگو که منم بدونم

! باحرص و عصبانیت نگاه به صورت سامان کردم زیر لب به لعنتی زمزمه کردم رفتم سمت درب خروجی

.. سامان : اره فرار کن نوید خان فرار کن

.. پرستار : چه خبره اقا مثل اینکه اینجا بیمارستانه ها

سریع از بیمارستان خارج شدم رفتم سمت ماشینم سوارش شدم ضبطو روشن کردم صدایه مسعود سعیدی پیچد تو ماشین

توداری

همه دنیاو میگیری

ولی اروم اروم میری

چیه احساس تو , به من

چشمات میگه

که جدایمون نزدیکه

که دلت بامن نیس دیگه

نرو این جوری دل نکن

چرا ساحل چرا ؟ میدونی از اون موقع تا حالا دارم صدفعه اینو از خودم میپرسم !!! چرا بامن این کارو کردی ؟ چرا ساحل ???

کی میتونست

منو ساده از هم بباشه

بره عاشق من نباشه

شبیبه همه ادما شه

این تنهایی

جواب همه خوبیمه

که هرجایی میرم باهامه

هنوزم غمش تو صدامه

چقدر این اهنگ وصل حال الان منه باشنیدن این ترانه دیگه داشتم دیونه میشدم

برگردو بده انگیزه با چشمت منو اروم کن با حرفات

هنوز عاشقتم بدون

!!!!!! هنوز عاشقتم ساحلم ولی دیگه نمیشه

بارون داره جلو اشکامو میگیره

واسه موندن نگو دیره

همه دنیایه من بمون

.. رسیدم خونه ماشینو پارک کردم ، رفتم تو ، بابا مامان رفته بودن بیمارستان نشستم رو میل و سرمو تکیه دادم به پشت میل

فکرو خیال بدجوری دیونم می کرد ، صدفعه از صبح تاحالا اون صحنه میاد به ذهنم ، بیخیالش شدم دراز کشیدم رو راحتی و با .. همون لباسا و فکر ساحل تانیمه شب به سختی خوابم برد

صبح با بدن درد بدی بیدارم شدم همه جام خشک شده بود .. اخ اخ گردنم اخ کمرم اخه کانایم جایه خوابه ؟

. یهو یاد ساحل افتادمو حالم خراب شد باید امروز ببینمش نمیتونم طاقت بیارم

.. سریع رفتم تو اتاقو لباسامو عوض کردم مامانینا باز رفته بودن بیمارستان سریع سوار مزدا تریم شدمو روندم بیمارستان

از ماشین پیاده شدم دیدم که سامان داره از بیمارستان میره بیرون عمه و شوهر عمو بابامینام تو محوطه بودن موقعیت خوبی بود که برم ! سریع وارد بیمارستان شدمو رفتم تو اتاق ساحل .. وقتی ساحلو دیدم حالم بدتر از قبل شد . ای خدا این ساحله ؟ چقدر رنگش پریده !!!! ساحل چرا بامنو خودت این کارو کردی ؟ تو که میدونستی چقدر دوستت دارم ! اخه چرا ؟؟ رفتم سمت تختش ! وقتی خوابه

چقدر قیافش معصوم و نازه بغض بدی گلمو میگیره ولی اجازه باریدن اشکامو نمیدم .. با تردید دستمو میبرم جلو چندبار خواستم دستشو بگیریم ولی قلبم به عقلم غلبه می کنه دستاشو میگیریم چقدر سرده ؟

باگرفتن دستاش ، دستاش گرم میشه ! ساحل ؟ ای کاش میشد همیشه این دستات ماله من باشه ای کاش میشد . سخته دوریت ! سخته جدایمون ! سخته ساحل ! یه قطره اشک با سماجت میچکه و من سریع اونو پس میزنم .. دیگه بیشتر موندنو جایز ندونستم ! چون هر ان ممکن بود بقیه بیان نمی خواستم منو تو این وضع ببینن .. سریع از اتاق اومدم بیرونو رفتم سمت شرکت .. وارد شدم بدون حرف !! رفتم تو اتاقم .. منشی در زد !!! من : بفرماید ! منشی : جناب مهندس این پاکت واسه شماست

من : واسه من ؟

! منشی : بله

من : پیک مخصوص شرکت آورده ؟

! منشی : نخیر مهندس

! من : بدش من ، ممنون

! منشی : خواهش می کنم

..... سریع در پاکتو باز کردم

: یه نامه بود خوندمش

! سلام جناب مهندس نوید راستین

خوبی عزیزم ؟

خیلی ناراحت شدم که ساحل جون بیمارستان هستن ولی خب چه میشه کرد ؟ هنوزم تاکید دارم عشقم تو مال منی اینو یادت نره ! بای  
گلم ..

ترانه

! نامرو باحرص پرت کردم فریاد زدم لعنتی ! سریع گوشیمو در اوردمو زنگ زدم به ترانه

ترانه : به اقا نوید , چطوری عزیزم ؟

من : خفه شو ترانه , تو از کجا میدونستی که ساحل بیمارستانه ؟

! ترانه : دیگه دیگه ! بعدم با عشوه میخنده

! من : لعنت به تو ترانه لعنت

این چه طرز حرف زدن با عشقته ؟ اوووم اصلا خوشم نیومد ؟ دوباره با عشوه میخنده ! این حرفاو خنده هاش beybe ترانه : ء  
.. بدجوری رو اعصابمه فریاد میزنم : خفه شو عوضی هرزه

!!! ترانه این بار بدجوری عصبی میشه و میگه :نوید مراقب حرفات باش چون ممکنه بدجوری چوبشو بخوری

! من : ترانه با من بازی نکنا بد میبینی

. ترانه : حالا میبینم کی بد می بینه نویدخان , بای ! بعدم بوق متعدد گوشی .. فریاد زدم لعنتیییییی

منشی داخل میشه و میگه چیزی شده مهندس ؟



! من : بروووو بیرون

!!!! منشیم سریع از اتاق خارج میشه .. لعنت به تو ترانه لعنت

ساحل

چشممو باز می کنم مامان بالاسرمه , ای جان خوابه ! از دیشب تا حالا این جاس الهی قربونش برم در زده میشه و سامان همراه بابا .. وارد میشه حتما نگار مدرسس , مامانم با صدایه در بیدار میشه

سامان : ء ساحل بهوش اومدی ؟

مامانم سریع برمبگرده سمتمو میگه الهی مامان قربونت بره خوبی؟؟

!! من : خدا نکنه مامانم بله خوبم چیزی نبود که نمیدونم چرا دیشب اون طوری شدم

سامان : دیشب ؟

.. من : اره دیگه

!!! بابا : دخترم تو سه روزه بیهوشی

چشمم گرد شدو گفتم : سه روز من بیهوشم ؟

! سامان : بعله خانوم

من : سامان من سه روز بیهوش بودم ؟

!! سامان : اره ساحل اره

من : سه رو

سامان : ای بابا ساحل ریپیت گرفتی ؟ بابا سه روز بیهوش بودی دیگه ؟ حالا حاله عشق داداش چطوره ؟

. با اینکه هنوز متعجبم یه لبخند میزنمو میگم : خوبم نفسم

.. بابا : ای بابا خانوم اینا چه دلو قلوه ایی میدن خدا بده شانس

.. همه زدیم زیر خنده

.. در زده شدو دایی بهادر و زندایی وارد شدن

تا قبل اینکه دایینا بیان خوشحال بودم که نویدم باهاشون هست طی این چند روز اومده دیدنم ولی خیالاتم مثل اینکه محال بوده ،  
!! نیومد ! نیومدو منو زد زمین قلبمو شبکوند! تقصیر خودمه ! ولی از این که نیومده بغض بدی گلمو میگیره دلگیر میشم ازش

! زندایی : خوبی دخترم

!منم یه لبخند میزنمو باصدایی لرزون که به خاطر بغضمه میگم : خوبم زندایی

.. دایی و زندایی همزمان میگن خداروشکر

نگاه به سامان می کنم اخماش بدجوری تو همه تنها کسی که حالمو میفهمه داداشمه عشقمه نفسمه . درسته میگن خواهر همدل خواهرشه ولی همدل من داداشمه نگارو دوست دارم ولی نمی تونم چیزی بهش بگم اون با من راحتته ولی من نه من فقط سامان راحتم !

.. نگاهم به سامانه که به یک نقطه زل زده

.. پرستار : وقت ملاقات تمومه لطفا از اتاق خارج بشین .. همه موافقت می کنو و بعد چند دقیقه ایستادنو خدافظی میرن

. سامان : امشب شب اخر من می مونم شما برین

! مامان : می خوایی من باشم

! بابا : تو برو پسرم من می مونم

. سامان : نه بابا من هستم

. بابا : هر جور راحتی پسرم فعلا خدا فظ

! سامان : بابا دیگه نگارو نیارین بیمارستان ما فردا می یایم خونه

! باباهم سرشو به علامت مثبت تکون میده و میره

.. من موندمو سامان

.. من : نوید نیومد نه ؟ میدونم تقصیر منه ! بعدم بغضم میترکه و ملافرو می کشم روسرمو از تهههههه دلمممم گریه می کنم

سامان

با گریه ساحل دیونه شدمو گفتم : بسه ساحل تو که میدونی گریه عذابمه ! چرا این طوری می کنی ؟؟ نوید ارزش داره که خودتو به این روز بندازی ؟

ساحل داد میزنه و میگه : بسه سامان آگه غزال بهت خیانت کنه چی کار می کنی ؟؟؟

میرم تو فکر یعنی چی خیانت کنه ؟ یعنی ساحل خیانت کرده ؟

! ساحل : سامان بخدا ناخواسته بود تقصیر من نبود

! من : ساحلم از فکرش بیا بیرون

! ساحل با گریه : نمی تونم

.. با فکری داغون تو راهرو یه بیمارستان غزالو و نفسو میبینم

غزال

الهی برابه ابجیم بمیرم چند روز که بیمارستانه از زندگی ساقط شدم خواهرم بیمارستانه اون وقت من به زندگیم برسم به سمت اتاق ساحل میرم سامان با یه حال عجیبی خارج میشه با دیدن سامان یاد نوید افتادم این چند روز نیومد بیمارستان و این قضیه برام خیلی .. عجیب بود به سمت سامان میرم

من : سلام . حالش چطوره ؟

.. سامان : خوبه و بعدم میره

نفس : سامان چشمه ؟

! من : نمیدونم

! نفس : بریم تو

! من : بریم

..... در میزنیمو وارد میشیم

ساحل ملافرو کشیده روسرش با در زدن ما ملافرو برمیداره ای وای چرا چشمش قرمزه این چه وضعیه اخه ؟

من :سلام ابجی جونم چطوری ؟

! ساحل : سلام ابجی خوبم

. نفس : سلام عشقم

. ساحل :سلام نفسم

! نفس : خوبی

! ساحل : خوبم ابجی

! درزده میشه و علی وارد میشه

! علی : به به جمعتونم که جمعه به خودش اشاره می کنه و میگه فقط گلتون کمه

ساحل : میخنده و میگه کم نمک بریز خوبی ؟

!!!!!! علی : منکه خوبم ولی تو از منم که بهتری یجوری مریضت کرده بودن که انگار مردی

ساحل اروم زمزمه میکنه و میگه : کاش مرده بودم !به غیر از من کسی از زمزمه ای ساحل چیزی نفهمید ! این ساحلم با این تو  
!!!!!! داریش همرو دیونه کرده به غیر از سامان با کس دیگه ایی حرف نمیزنه ؟ اخه پیشده ؟ نکنه واسه خاطر نویده

! نفس : حواست باشه ها علی اقا راجب ابجی خانوم ما حرف میزنی

! علی : ای به چشم حواسم هست

.. همه میزنیم زیر خنده که سامان وارد میشه

سامان : اوه چه خبره اینجا ؟

علی باز تو معرکه گرفتی ؟

! علی : نه بابا اینا خل شدن الکی میخندن

من : علییییی ! ما خلیم ؟

علی : نههههه دور از جون

.. بعدم همه گی میزنیم زیر خنده

! در زده میشه و پرستار وارد میشه و می گه : چه خبره ؟ اینجا بیمارستانه ها سیرک که نیس

!!! علی : خانوم اجازه دلکش اینه اشاره میکنه به سامان ! سامان با حرص نگاهش می کنه

! منو بقیه می خندیم که پرستار میگه لطفا سکوت رو رعایت کنین .. ممنون

! علی : اجازه خانوم چشم

! میندازمش تو قفس که دیگه دلک بازی در نیاره

پرستار با خنده از اتاق میره بیرونو سامان میگه دلک منم دیگه ؟ منو می خوایی بندازی تو قفس دیگه ؟ اره ؟

علی : توهم زدی داداش این حرفا چیه می گی ؟ ساحل داداشت خله ها ؟

! سامان باحرص : علی

!!! علی : در ضمن هاپو هم هس ! سامان محکم میزنه به بازوشو میگه : خفه شو علی

! علی : در ضمن وحشی هم هست

! من : علی بهش گیر نده

! سامان سریع برمیکرده و طور خاصی نگاهم می کنه علی هم یه لبخند شیطننت بار میزنه

ای خدا من چقدر این سامانو

. دوست دارم

! علی : اه اه بسه دیگه

.. ساحل نمیدونم چرا با غم میخنده و میگه : بسه علی ادینشون نکن

! علی : چشم ابجی جون

علی : راستی ساحل این پرستاره چقدر خوشگل بود ؟

ساحل : کدوم ؟

! علی : همین که الان اومد خوشم اومد ازش

! ساحل : علی

!! علی : خب راست می گم دیگه بعدم میخنده

! نفس با چهره ایی به هم ریخته از در میزنه بیرون

! سامان : خاک تو سرت علی این چه وضع مخ زدنه ترکوندی بدبختو

علی : بد بود ؟ ناراحت شد ؟

! من : نه از ذوقش اون طوری شد



! علی : ای بابا بد شد که

! ساحل : برو از دلش در بیار

علی : الان ؟

! سامان با حرص میگه : علی امروز ای کیوت بدجوری قات زده ها اره دیگه ! برو

... علی : باشه داداش چرا میزنی من رفتم

! علی هم رفتمو من موندمو سامان و ساحل

من : ساحل راستی نوید کو ؟

ساحل

.. باسوال غزال بدجوری جا خوردم سوالیرو پرسید که من خودمم جوابشو نمیدونستم

! سامان : شرکته کار داشت ! گف برایه مهمونی می یاد

من : مهمونی ؟

! سامان : اره ! بابا به خاطر تو به مهمونی ترتیب داده واسه چهارشنبه شب

من : برای من ؟

! سامان : اره دیگه گف به خاطر سلامتیت قراره به مهمونی بگیری

من : یعنی چی سامان منکه چیزیم نبود ؟ مهمونی واسه چی ؟

! سامان : ساحل ولش کن

من : نه سامان می خوام بدونم من چم شده بود !!!!!

! سامان : ساحل

! من : حرف بزن سامان

!!! سامان : ساحل تو حمله ای عصبی داشتی

غزال : چییییییییییی ؟

من : سامان یعنی چی حمله عصبی داشتم ؟

! سامان : بسه ساحل , خواهش می کنم

! با این حرف , سامان از اتاق خارج شد

غزال : ساحل ! سامان چی میگه ؟

من : نمیدونم غزال نمیدونم . ابجی ؟ میشه تنهام بذاری ؟

غزال : باشه ابجی ! فعلا

.. من : مرسی ابجی

!!!! غزال رفتو من تنها موندمو به نوید فکر کردم دوباره بغض اومد سراغم ای خدا من چقدر بدبختم

نفس

..... خاک بر سرت نفس عاشق نمیشی نمیشی عاشق اون چلغوز عقب افتاده و

اینایی که گفتین من بودم ؟

! جیغ زدمو برگشتم

علی : وای چته ؟ چرا این جوری می کنی ؟

! منم با یه اخم میگم : شما همیشه عادت دارین بی اجازه وارد خلوت کسی بشین

!!!! علی هم لبخند میزنه و می گه : نه عادت ندارم ولی وقتی کسی درمورد من حرف بزنه نا خودآگاه سنسورام فعال میشه وارد میشم

! من : چه سنسورایه فعالی

خاک برسرت نفس وای ابروم رفت ! اه الان چه موقع اومدن بود ؟

علی : نفس خانوم از دست من ناراحتین ؟

من : ناراحت ؟ نه ؟ برابه چی ؟

علی : كلا ديگه

! من : نه علی اقا ناراحت نیستم

!!!! دروغ گفتم عین چی

چند دقیقه سکوت بینمون حاکم میشه

علی : نفس ؟

! برمیگردمو کمی با تعجب نگاهش می کنم

علی : میتونم به اسم صداتون کنم ؟

! من : نه

! علی قیافشو مظلوم میکنه و میگه : توروخدا

! منم میخندمو میگم : راحت باشین

! علی : مرسی نفس جون

منم چشمام گرد میشه و

!!!!!! میگم : نفس جون ؟ علی اقا گفتم راحت باشین نه دیگه اینقدرررررررررر

! علی هم میخنده و میگه : منو علی صدا کن

من : شرمنده اینجوری

! راحتم

! علی : باشه اشکالی نداره

علی ادامه میده و میگه : میشه قدم بزنینم ؟

!!!! من : بفرماید

.. به سمت محوطه بزرگتر بیمارستان میریم

علی : نفس تو به عشق دریک نگاه اعتقاد داری ؟

! من : تقریبا

! علی : ولی من اعتقاد کامل دارم

من : خوبه ؟ با لبخند به طرفش برمیگردمو میگم خب کی هس این طرف که با عشق در یک نگاه

دل باختش شدین ؟

لبخندم مسخرس عین چی ! بدجوری ناراحتم ، چرا علی ماله من نیس ؟

! علی با یه لبخند نگاهم میکنه و میگه : تو

: با این حرف علی شوک زده نگاهش کردم علی ادامه داد

نفس من در یک نگاه عاشق شدم عاشق تو شاید بگی خیلی زوده ولی دل که دیر و زود نمیشناسه .. نفس من دوستت دارم ولی مثل ! بقیه طول نمیدم که ببینم طرفم به من علاقه مند هست یا نه نفس من از ته قلبم دوستت دارم

! من با سکوت بلندی و با تعجب نگاهش میکنم

! بعد چند دقیقه

علی : حرف بزن نفس چرا چیزی نمیگی ؟

! من : چ ، چی بگم اخه ؟ من ، من .. ببخشید

علی

نفس بدون حرف خاصی سریع رفت ! اه خدا خفت علی این چه طرز ابراز علاقت ؟ میذاشتی یکم بگنره ! ترکوندی بدبختو ! تو .. هشت ماهه به دنیا اومدی اون که نیومده با این عجلت ! خاک تو سرت کنن علی

! ولی نفس خانوم هرچقدرم من عجله کرده باشم ، یا تو از من فراری باشی من بدست می یارم به من میگن علی

!!! نفسم ، تو ماله منی

ساحل

! مامان و بابا اومده بودن دنبالم الهی قربونشون برم

! به سمت خونه حرکت می کنیم

من : مامان ؟

مامان سلیم : جانم ؟

من : مامان قضیه این مهمونی که بابایی واسه چهارشنبه گذاشته چیه ؟

!! مامان : برایه تونه عزیزم

. مامان و بابا میدونن که من از همه قضایا با خبرم

من : مامان اخه چرا این کارارو می کنین چیز خاصی نبودکه ؟

! مامان : وای نگو دخترم آگه زبونم لال زبونم لال حملت خطرناک بود چی ؟ وای بلا به دور

! منم میخندمو میگم : مامااااا بیخیال

! میرسیم خونه

! من : مامان من با بچه ها می خوام برم بیرون

. مامان : وا نیومده کجا می خوایین برین ؟ برو یکم استراحت کن دخترم

! من : مامانم خویم ! میرم واسه خرید

. مامان : دخترم فقط زود بیاید مواظب خودتونم باشین

! من : چشم

! سریع میرم تو اتاقمو زنگ میزنم به غزال و نفس میگم که چند مین دیگه اونجام که با هم بریم خرید اونام موافقت کردن

اول رفتم دنبال غزال بعدم نفس .. به سمت مرکز خرید خلیج فارس میریم وارد پاساژ میشیم همیشه اخر از همه خرید می کنم با این .. سلیم . غزال و نفس خریداشونو کردن غزال یه پیراهن بلند مشکی خرید نفسم یه تونیک نسبتا بلند زیتونی خرید

! غزال : اه ساحل یه چیزی بخر دیگه کشتیمون

! نفس : بابا ساحل این همه لباس یکیشو بخر دیگه

.. من : خوب زیاد جالب نیس

.. غزالو نفس : اهههه

! من : پیداش کردم

غزال : کو ؟

! من : اوناها



! بچه ها به سمت مغازه نگاه می کنن

! به لباس عروسکی کوتاه پایین تنش مشکی و بالا تنش صدفی فوق العاده بود

من : چگونه ؟

! بچه ها : عالی

! رفتیم تو مغازه : سلام . میبخشین اقا میشه از اون لباستون سایز من بدین

! فروشنده : چشم خانوم

.. لباسو آورد و من رفتم تو اتاق پرو

.. لباسو پوشیدم چه جیگر بییییی شدم من ! قشنگ به تنم نشسته ! کمر باریکم تو لباس فوق العادس

غزال : ببینیم ساحل ؟

.. منم سریع لباسو دراوردمو لباسامو تعویض کردم از اتاق اومدم بیرون

نفس : خوب نبود ؟

.. من : اتفاقا عالی هم بود ولی باید وایسین تا اون موقع

غزال : ساحل ؟

! من : بچه ها راه بیفتین

.. بعد از خرید لباس به سمت رستوران پاساژ رفتیم و بعد از خوردن شام بچه ها رو بردم برسونم اول نفسو رسوندم بعدم غزالو

.. گوشیم زنگ میزنه

! از تو کیفم برمیدارم و میبینم که شماره ناشناسه تعجب می کنم جواب میدم

من : بله ؟

پشت خط : سلام عزیزم خوبی ؟

من : تو ؟

! سام : عزیزم حالتو پرسیدما

من : خفه شو عوضی برایه چی باز به من زنگ زدی با چه جرئتی با چه رویی ؟

! سام : استه استه خانومی ! زنگ زدم حال عشقمو بپرسم

! من : خفه شو عوضی , زندگیمو بهم زدی عشقم از دستم رفت لعنتی حالا چطوری دوباره بدستش بیارم خدا لعنتت کنه

!! سام میخنده و میگه : چه عشق بی جنبه ایی

... اینبار جیغ میزنمو میگم : خفه شووووو عوضی

تلفون قطع می کنم از زور عصبانیت و حرص نفس نفس میزنم باسرعیت میرم خونه بعد سلام به سمت اتاقم میرم لباسو پرت می کنم ... به گوشه و بعد تعویض لباس میرم سمت تختم به عکس نویدم نگاه می کنم با بغض و فکری درهم می خوابم

.. صبح ساعت ده با صدایه نگار پااشدم

! نگار : ساحل , ساحل ! پاشو بابا ! ارایشگر اومده

! من : برو نگار منم اومدم

! نگار : اومدیا

! من : چشم ابجی کوچیکه

نگار : آ ابجی تو باز ادایه سامانو در آوردی ؟

! منم میخندمو میگم : برو وروجک

! نگار با خنده از اتاقم میره بیرون

! منم سریع میرم تو سرویس بهداشتی و دست و صورتمو میشورم

میرم سمت اتاق بغل نگار ارایشگر اونجاس میرم سمتش

! من : سلام , خسته نباشین

.. ناهید خانوم : سلام دخترم ! بیا بشین بذار کار ابجیت تموم بشه کارتو عروسکو شروع کنم

! منم لبخند میزنم میگم : لطف دارین ناهید خانوم

! ناهید خانوم : دروغ که نیست دخترم

.. منم یه لبخند میزنم

دوساعتو نیم رو موها و صورت نگار کار کرد ! موهاشو فر درشت کرد ارایششم کاملا زیبا و دخترونه با لباس زرشکیش عالی .. همیشه

.. سامان رفته شرکت خدا کنه نوید بیاد

! ناهید خانوم : بیا دخترم

نگار : خوب شدم ابجی ؟

! من : عالی شدی عشقم

.. نگار : مرسی

! ناهید خانوم شروع می کنه اول از موهام شروع می کنه

موهامو فر متوسط میکنه و سفت جمع می کنه بالا سرم می بنده طوری که چشمامو ابرو هام کشیده بشه بعدم میره سراغ صورتم اول یه سایه مشکی میزنه که اسمون شب چشمام براق میشه بعدم یه رژگونه ای هولویی میزنه و بعدم یه رژ لب البالویی فوق العاده وایی ! چی بشم منننن

.. ناهید خانوم : هزار الله اكبر دخترم یکی از یکی خوشگلتر باید به سایه خانوم بگم یه اسپند براتون دود کنه ماه شدین جفتتون

.. منو نگارم میخندیمو تشکر می کنیم

! منو نگار به سمت اتاقمون میریم برایه تعویض لباس

لباسمو میپوشم وای خدا خیلی خوب شده استین دستام بلند دامنش حدودا تا بالای زانومه دیگه ساپورت نمی پوشم این طوری خیلی  
! فشنگه

.. مهمونا کم کم دارن میان نگار در میزنه و وارد میشه

.... نگار : سا

.. نگار اولش با تعجب نگاه می کنه بعدم باذوق و هیجانو تحسین

من : چطورم ؟

!!! نگار : فوق العاده شدی ابجی الهی من قربونت برم مااااه شدییییی

! منم میخندمو میگم : توهم فوق العاده شدی

نگار : مرسی ابجی , بریم ؟

! من : بریم

.. باهم به سما پله ها میریم تقریبا همه مهمونا اومدن با ورود من همه دست میزنن کلی خجالت کشیدم

.. رفتم سمت مهمونا و بهشون خوش امد گفتم

! رفتم پیش مامانینا که پیش زندایی دایی و خاله و عمه و عموهام بودن به همه سلام دادم

! مامان : خیلی خوشگل شدی دخترم

! بابا : مثل همیشه زیبا

! من : ممنونم

! دایی بهادر و زندایی و بقیه ازم تحسین کردنو من ازشون تشکر کردم

نفسو غزالو دیدم رفتم سمتشون غزال عالی شده موهاشو فر درشت کرده ریخته یه ورش نفسم موهاشو صاف صاف کرده و ریخته  
! دورش ارایش هردوشونم عالیبه

! من : سلام عشقایه خوشگلم

!!! غزال : سلام بانووووو ! خیلی خوشگل شدی عوضی

! نفس : راست میگه ساحل معرکه ایی

! منم میخندمو میگم : شمام فوق العاده شدین بیچاره علی و سامان

! غزال میخنده و میگه : عزیزرززم

! من : اوهوع

. بعدم با نفس میزنیم زیر خنده

! نفس : راستی بچه ها یه خبر توپ داغ و عالی

غزال : چی بگو ؟

نفس : علی ؟

من : علی چی نفس ؟

.. نفس : گف بهم علاقه داره

غزال جیغ کشیدو پرید بغل نفس ولی منو بغض گرفت یاد ابراز علاقه نوید افتادم سریع خودمو جمع و جور کردم و رفتم سمت نفسو .. بغلش کردم و گفتم : خیلی خوشحالم برات نفس خیلی

! نفس : مرسی ابجی

غزال : شیطون حالا کجا گف ؟

! نفس : تو بیمارستان

من میخندمو میگم : چقدر هول بوده ؟

.. نفس : اره بابا انگار اونم عین من هشت ماهس که عجله داره ! یجوری گف کپ کردم نتونستم چیزی بگم

! منو غزال نفسو بغل کردیمو تبریک گفتیم بهش علی واقعا پسر فوق العاده ایی لیاقت نفس و داره

بعد چند دقیقه حرف زدن در باز همیشه و سامان و علی و اخر سرهم نوید وارد میشه .. بچه ها نگاه مارو دنبال می کنن وای خدا اینارو چه جیگرایی شدن داداش منو ببین کت شلوار مشکی با کروات راه راه موهاشم داده بالا مایل چه جیگری شده علیرو ببین یه کت شلوار نسکافه ایی پوشیده موهاشم کامل داده بالا وایییی دیگه داشتیم پس می افتادم نویدو ببین یه کت شلوار مشکی باپایونه مشکی .. موهاشم داده بالا ای خدا دل نموند واسم

.. اول میرن سمت مامانمنا بعدم میان سمت ما

نوید

.. وقتی وارد شدم اول چشم به ساحل خورد خیلی خوشگل شده وای خیلی ماه شده دوباره غم چشمامو میگیره میریم سمت مامانمنا

مامان : سلام پسرم خوبی ؟

.. من : خوبم مادرم

بابا : سلام پسرم , خوشتیپ شدی ؟

! منم لبخند میزنمو میگم : ممنون

علی : پس من چی آقای راستین ؟

! باباهم میخنده و میگه : تو هم خوشتیپ شدی پسرم

.. علی میخنده و میگه : ارادتت مندم



.. من : بسه کم نمک بریز

سامان : مامان , ساحل کو ؟

.. عمه : اونا ها باغزالو نفس اونجان

علی سریع میگه : کو کو نفس کو ؟

با این کار علی همه مخندیمو به سمت ساحلینا میریم با هر قدم که برمیدارم کوبش قلبمو احساس می کنم با هر قدم اون صحنه میاد .. جلوچشمم میرسیم بهشون

! سامان و علی : سلام خانوما

.. همه جوابشونو میدن

. من : سلام

! نفس : سلام اقا نوید

غزال : سلام اقا نوید خوبین ؟

.. ساحل به ارومی جوابمو میده

من : ممنونم غزال خانوم شما چطورین ؟

.. غزال : خویم

اخمام میره تو هم این چه لباسیه ساحل پوشیده پاهاش تماما بیرونه ولی اخه به من چه چرا من حساسم نوید باور کن که ساحل هنوزم  
! برات مهمه ولی اون کارش جلوتو میگیره

.. ساحل : خوشتیپ شدینا

سامان : جدا ؟ توهم خیلی خوشگل شدی ؟

!علی : تورو نمیگه که منو میگه

غزال : علی ؟

سامان : خوردی علی خان ؟

. علی : ای خدا ای کاش یکیم بود از من حمایت می کرد بعدم به نفس نگاه می کنه

.. نفس : بچه ها ادیتش نکنین

!! منو بچه ها هم از این حرف نفس خوشحال میشیمو براشون دست میزنیم این یعنی نفسم به علی علاقه داره

!. علی میخنده میگه : کاش از خدا یه چیز دیگه می خواستم

نفس با حرص : پشیمونی ؟

! علی تند میگه : من غلط بکنم

.. همه میزنن زیر خنده

! غزال بچه ها فقط نشستیم حرف میزنیم بریم برقصیم دیگه

.. ساحل نفسم موافقت می کنو میرن سمت پیست رقص

ساحل

.. از وقتی نوید اومده اخماش تو همه اه عین برج زهرماره وقتی میبینمش غم دلم دوبرابر میشه

با بچه ها به سمت پیست رقص میریم اهنگ فارسی گذاشته میشه و منو غزالو نفس با ناز و عشوه میرقصیم بعد چند دقیقه سامان و .. علی می یان سامان اول با من میرقصه ای جونم چه ناز مردونه میرقصه

بعد من میره سمت غزال

علی که تا الان داشت با نفس میرقصید اومد سمت منو با من شروع کرد به رقصیدن موزیک عوض میشه و میشه موزیک رقص دونفره چراغا کم نور میشه طوری که فقط میشه طرف مقابلتو ببینی .. علی میره سمت نفس سامانم میره سمت غزال منم که تنها بودم رقص بشینم که دستم توسط کسی کشیده شد باشدت پشتم چسپیده شد بهش لبشو کنار گوشم گذاشت می خواستم جیغ بزنم ولی از ! عطرش فهمیدم که نویده داغی نفس گوشمو میسوزوند

!! نوید : خوب با بقیه میرقصی

! هیچ اراده ای از خودم نداشتم دستاشو بادستام قفل کردو رویه شکمم قرار داد و به ارومی منو همراه خودش می کرد

! من : نوید چی کار می کنی ؟ ولم کن

.. نوید زیر گوشم زمزمه می کنه : این چه طرز لباس پوشیدنه همه دارن بهت خیره خیره نگاه میکنن

! با این حرفاش تو دلم کارخونه قند هکتار هکتار اب میگردن

!!!.. من : نوید چی کار می کنی داری ادیتم می کنی , ولم کن

.. نوید سریع منو برمیکردونه حالا چشمام تو چشماشه اسمون شب چشماش یه طور خاصیه

! نوید : جوابمو بده

.. اینبار عصبی میشمو میگم : به تو چه نوید مگه نگفتی که نزدیک من نیا

طوری کمرمو به خوش فشار میده که نزدیک بود کمرم بشکنه موزیک تموم میشه و نوید سریع ولم می کنه و از سالن میزنه بیرون  
!!

. نوید از سالن میزنه بیرون همون جا وایسادمو به جایه خالیش نگاه می کنم

چرا من این طوری کردم؟

چرا این رفتارو کردم؟

مگه قرار نبود بدستش بیارم؟

چرا این کارو کردم؟

.. با غم میرم سرجام میشینیم بچه ها بعد از پایکوبی می یان سمتم

! نفس : ء ساحل تو چرا اینجا ای؟ من وسط دنبال تو می گشتم

علی : نوید کو؟

! من : بیرونه

. علی : ء چرا بذار برم دنبالش

! من : علی من میرم

سامان تا این موقع که داشت به پیست رقص نگاه میکرد سریع برگشت سمتو با اخم نگاه کرد منم سرمو انداختم پایینو با ترس بلند  
! شدم

! میرم از سالن بیرون میبینم تو حیاط نشسته

میرم سمتش و

من : نوید؟

نوید که تا حالا تو حیاط رویه صندلی نشسته بود سریع برمیگرده و نگاه می کنه

نوید : تو اینجا چی کار می کنی؟

.. من : سردت میشه هوایه پاییز دزده بریم تو

! نوید : تو برو من نمی یام ! میرم خونه

! من : نوید میخوام باهات حرف بزن

نوید : چه حرفی ؟

! من : دربارہ ای اون روز

نوید : ولی من نمی خوام چیزی بشنوم ! چیزیرو که باید میدمو دیدم ،

شنیدن کی بود مانند دیدن هه چه حکایت جالبی نه ساحل ؟

!! منم با بغض میگم : ولی نوید تو داری اشتباه می کنی

. نوید طوری از رو صندلی بلند میشه که صندلی پرت میشه

نوید با عصبانیتو فریاد میگه : چیو دارم اشتباه می کنم ساحل هان ؟ چیرو ؟ تو جلویه چشم من جلویه چشم من طرفو بوسیدی ساحل !! بوسیدی

منم بغض میگیره و میزنم زیر گریه و میگم : نوید بخدا زوری بود من هیچ اراده ایی نداشتم به خدا به جون خودم

اج اجباری بود

.. نویدم من تقصیری نداشتم بخدا باورم کن تورو خدا ، ای خدا

! اینبار نوید فریاد میزنه : بسه ساحل بسه چرا گریه می کنی لعنتی چرا ؟ مگه نگفتم نزدیکم نیا ساحل نزدیکم نیا

نوید عشق منه نمی تونم از دستش بدم غرورمو پس میزنمو اینبار

جلو پاش زانو میزنمو میگم : نوید به خدا به جون تو تقصیر من نبود چرا باورم نمی کنی لعنتی چرا ؟



.. من : خدافظ

بچه ها : خدافظ

به سمت مامانینا میروم خدافظی می کنم به سمت طبقه ای بالا میروم میروم به دوش چند دقیقه ای میگیرم میروم سمت تخت و به اهنگ پلی می کنم صدایه ندیم. فضای نیمه تاریک اتاقو پر می کنه

بی تو دنیا تاریک و سرده

تویه و به قلبم غم خونه کرده

اگه عشق تو برنگرده

من میمیرم

چجوری دلت اومد جدایی

دیگه عشقم پیشم نباشی

واسه من فقط خاطره باشی

من میمیرم من میمیرم بی تو میمیرم

دوباره برگرد دیونه

کم داره تورو این خونه



نیستی و حال داغونه

تنها موندم

قسم میدم بیا پیشم باش

کاش که قلبت دوسم داش

عاشق من بودی ای کاش

تنها موندم

نوید

تویه خیابونا میگردم و به حرفایه ساحل و گریش فکر می کنم گریه هاش عذابم میداد جلوم زانو زدنش

با این فکر سرعتمو بیشتر می کنم

! ساحل : باورم کن لعنتی

با سرعت بدی می رونم یهو وارد لاین مخالف میشم یه ماشین می یاد سمتم سریع ماشینو وارد لاین موافق می کنمو سریع تعادل ماشینو حفظ می کنمو میزنم رو ترمز سرم برخور می کنه به دنده و گرمی خونو احساس می کنم تو اینه نگاه می کنم سرم کمی خونی شده به ساحل فکر می کنم ضبط روشنه و صدایه ندیم فضایه ماشینو پر کرده

سرمو میذارم رو فرمون

من هنوزم حتی یه روزم شک ندارم که می یایی

بی قرارم کم می یارم اگه یه روزی تو نیایی

دوباره برگرد دیونه

کم داره تو رو این خونه

نیستی و حالم داغونه

تنها موندم

قسم میدم بیا پیشم باش

کاش که قلبت دوسم داش

عاشق من بودی ای کاش

تنها موندم

بی تو دنیاام تاریکو سرده

تویه قلبم غم خونه کرده

اگه عشق تو برنگرده

من میمیرم

ماشینو روشن می کنم با حالی داغون به سمت خونه میرم زنگ زدم به مامانینا و گفتم میرم خونه .. رسیدم

از پله ها میرم بالا وارد اتاقم میشم سریع وارد حموم میشم شیر ابو باز می کنم میرم زیر دوش

می خوام ریشمو بزنم ساحل عاشق ته ریشم بود می خوام محوش کنم

تیغو بر میدارم

حرفا و لبخند و غم و اشک ساحلو اون روز لعنتیه تو پارک می یاد به ذهنم

لحظه ای بوسیدن

تیغو تو دستم فشار میدم ولی دردی احساس نمی کنم یاد گریش

فشار بیشتری

یاد زانو زدنم یاد زانو زدنش

یاد امشب

یاد زانو زدنتش

یادگریش

ولی دوباره اون صحنه نمیداره که به چیزی فکر کنم با یاد اوری تمام اینا درد بدیرو تو دستم احساس می کنم خونریزی بدی داره دستم ابی که تو حموم جاریه به رنگ خونه منه بهش خیره میشم بعد چند دقیقه از حموم می یام بیرونو میرم سمت اشپز خونه جعبه ای کمک هایه اولیرو از کابینت اشپزخونه بر میدارم ازتوش یه گازو یه باند یه چسب برمیدارم زخمو می بندم اول بتداین میریزم که سوزش بدی ایجاد میکنه که تا عمق وجودم میسوزه سریع گازو میدارم روشو با باند اینقدر میبندم که خونریزش معلوم نباشه اونقدری عمیق هست که بخیه لازم باشه ولی من نه حوصلشو دارم نه احتیاجشو جعبرو میدارم رو میزو میرم سمت اتاقمو دراز می کشمو با .. فکرایه درهم تا دیر وقت خوابم میبره

سامان

.. ساحل بدجوری گرفته بود چشم فقط دنبالش بود از وقتی مه با نوید میرقصید تا اینکه از سالن رفت بیرون

.. من : بچه ها من میرم یه جایی الان می یام

.. علی : باشه داداش برو

.. من : پس فعلا

بچه ها : فعلا

.. میرم سمت پنجره که هیچ دیدی نداشته باشه

بیرونو نگاه می کنم

ساحل میره سمت نوید

فکر کنم صداهش میکنه نویدم برمیگرده نگاهش میکنه بعد چند دقیقه حرف زدن نمیدونم ساحل چی گفت که نوید پاشدو صندلی پرت شد  
اخمام رفت تو هم نوید فریاد میزد که صداهش تا اینجا می اومد البته موزیک نمیداشت واضح بشنوم

.. ولی یه چیزایی میشد شنید

تشنیدم ساحل چی گفت ولی فریاد نوید میشد فهمید ساحل چی گفته

نوید : چیو اشتباه می کنم ساحل هان ؟

.. اینجا صدایه موزیک رفت بالا و صدایه نوید اومد پایینو من نفهمیدم چیدگفتن

ساحل میزنه زیر گریه

! نوید : گریه نکن لعنتی گریه نکن

با این کار ساحل مشتام گره خوردو از نوید بدجوری متنفر شدم ساحل جلویه نوید زانو زدو از ته دل گریه کرد گریه هاش بدجوری  
اعصابمو خورد کرد نتونستم شکستن خواهرمو ناظر باشم رفتم که برم یقه ای نویدو بگیریم و از این خونه پرنش کنم بیرون غرور  
خواهر منو میبره زیر رادیکال و تجزیش می کنه داشتم میرفتم که غزال صدام کرد

غزال : سامان چیزی شده اشفته ایی ؟

! من : نه خوبم

! غزال : پس بیا اینجا

.. منم مجبور میشمو میرم سمتش

.. بعد چند دقیقه ساحل با قیافه داغون می یاد , اخمام بدجور توهمه

! ساحل : بچه ها من میرم حالم مساعد نیس شرمنده

.. نفس و غزال : باشه ابجی برو فدات شم

به من نگاه می کنه

.. علی : ای بابا بد شد که

! ساحل : شرمنده داداش

.. علی : اشکال نداره ابجی برو قربونت برم

ساحل : خدافظ

بچه ها : خدافظ

ساحل رفتو من موندمو فکری خراب تا اخر مهمونی هیچی نفهمیدم فکرم فقط پیش ساحل بود بعد سه ساعت مهمونی تموم شدو مهمونا رفتن .

من : شب بخیر

خانواده : شب بخیر

سریع میرم طبقه بالا و سمت اتاقش در میزنم و وارد میشم .ساحل نشسته و لب تاپش بازه و فضای اتاق موزیک پر کرده سریع سرشو .. می یاره بالا داشت گریه میکرد

من : چرا اون کارو کردی ؟

ساحل : کنوم کار سامان !!؟

من : برایه چی جلویه نوید زانو زدی ؟

براجی گریه کردی ؟

رنگش پریدو منو نگاه کرد

..... ساحل : نه داری

!!! سامان : دروغ نگو خودم دیدم

.. ساحل اینبار محکم میزنه زیر گریه و میگه سامان دوش دارم نمی تونم اون عشقمه جونمه نمی تونم فراموشش کنم سامان بفهم

من : بسه ساحل تا کی می خوابی به این عشق ممنوعه ادامه بدی هان چقدر ؟ تا کی ؟

.. ساحل : جیغ میزنه و میگه دوش دارم لعنتی دوش دارم

.. مانتینا پایین بودن و صدامونو نشنیدن

.. منم سریع میرم سمتشو میگیرمش بغلم

. ساحلم باگریه میگه : تورو خدا سامان تو دیگه ازارم نده روجمو اذیت نکن حالم خوب نیس تورو خدا داداش

من : باشه ساحلم , باشه عشقم .. ببخشید

! اینقدر تو بغلم گریه می کنه که کم کم خوابش میبره

میرم از اتاق بیرون هرچقدر می خوام به نوید زنگ نزدم اما دلم راضی نمیشه با این حالش رانندگی می کنه نگرانش بودم

! گوشیمو دراوردم زنگ زد بعد چند بوق با صدایه خسته ایی گف : بله

! من : سلام

! نوید : سلام سامان

من : کجایی؟

! نوید : خونه

! من :خوبه

نوید : حال ساحل چطوره ؟

منم اخمام میره تو همو میگم : مگه مهمه ؟



!نوید : اذیت نکن سامان جوابمو بده

من : نشنیدی گفتم مگه مهمه ؟

! نوید : مهمه

من : آ پس مهمه ؟ مهمه که عذابش میدی ؟ مهمه که اذیتش می کنی ؟

.. نوید باعصبانیت میگه : سامان مراقب باش چی میگیا یه طرفه به قاضی نرو

.. منم با یه برو بابا قطع می کنم و میرم سمت اتاقم

ساحل

.. صبح باسر درد بدی بیدار شدم چشمام بدجوری قرمز شده بود امروزو چطور با استاد رحمانی طی کنم ای خدا

میرم سمت سرویس بهداشتی صورتمو میشورم میرم سمت میز ارایشم یکم کرم پودر میزنم که زردی صورتم بره یه خط چشم نازک می کشم که شاید یکم پف چشمامو معلوم نکنه بعدم یه رژ لب خیلی کم رنگ میزنم میرم سمت کمد لباسم یه مانتو مشکی و شلوار لی .. برمیدارم یه مغنه مشکی بر میدارم لباسامو می پوشم کیفم بر میدارم

میرم سمت پله ها به سمت طبقه پایین میرم خدمت کارا دارن خونرو جمع می کنن

من : مامان ؟

.. مامان سایم : اینجام دخترم

.. میرم سمت اشپز خونه

من : سلام ..مامان دارم میرم دانشگاه

.. مامان سایم :سلام . برو دخترم فقط مواظب خودت باش احتیاط کن

من : چشم مامان ! خدافظ

مامان : خدافظ

میرم سمت ماشینم سوار میشمو راه می افتم , بعد چند مین میرسم دانشگاه

از دور ناصر و نریمان و نفس و غزالو میبینم میرم سمتشون

من :سلام بچه ها چطورین ؟

نریمان : سلام خانوم چطوری ؟ بهتری ؟

من : خوبم تو چطوری ؟

! نریمان : خوب

ناصر : خوبی خواهری ؟

! من : اره خوبم

نفس : ساحل چشمت چرا پف کرده نکنه گریه کردی یا مریضی ؟

! با این حرف نفس جا خوردم سریع خودمو جمع جور کردم

! من : نه ؟ چطور ؟ بریم الان استاد می یاد

! من سریع تر رفتم بچه ها هم دنبال من راه افتادن

! وارد کلاس شدیم بعد چند مین استاد وارد شدو شروع به درس دادن کرد

ولی من حواسم تو کلاس نبود فکرم فقط پیش نوید بود پیش بغضش پیش غم تو نگاهش پیش پژمردگی چهرش به اینا که فکر می کنم .. بغضم میگیره اما صدایه نفس نمیذاره بغضم بترکه

نفس : ساحل ؟ ساحل ؟ خوبی ؟ کجایی ؟

من : خوبم چطور ؟

نفس : پاشو استاد کارت داره

قلبم تند تند میزنه استاد ؟ !

من : استاد ؟

استاد رحمانی : خانوم سماواتی حواستون کجاس پاشید بایستید ؟

من : استاد مشکلی پیش اومده ؟

استاد : هیچ معلوم هس ذهنتون کجاس چندبار صداتون کردم ! درسو اصلا متوجه شدین ؟

! منم که حرصم گرفته بود و با عصبانیت گفتم : شرمنده استاد مشکلی پیش اومده بود فکرم درگیرش بود معذرت میخوام

! استاد رحمانی : خانوم سماواتی مشکلاتتونو بذارین بیرون کلاس لطفا تکرار نشه

! من : چشم استاد

! استاد دوباره شروع به درس دادن می کنه

نریمان : خوبی ساحل ؟

.. ناصرم سریع برمیگرده نگاهم میکنه

! من : خوبم خوبم ! سرم درد می کنه

! غزال : الهی بمیرم ابجی

.. منم یه لبخند میزنمو میگم : خدانکنه .. حالا حواستونو بدین به درس

.. منم حواسمو جمع کردم

.. تا ساعت سه کلاس داشتم تموم شد

از کلاس اومدیم بیرون ناصر و نریمان باهم رفتن ناصر امروز ماشین نیاورده بود غزالم گف نفسو میروسونه منم که ماشین داشتم .. رفتم سمت ماشینم

باریموت بازش کردم تا اومدم سوار شم دیدم پنچره ! اه لعنتی چه موقع پنجر شدن بود ! اعصابم خورد بود بدتر شد بیخیالش شدمو رفتم سمت پیاده رو اروم اروم راه میرفتم که یکی بوق زد

! گفتم حتما مزاحمه میره توجهی نکردم دوباره سه باره ..نه مثل اینکه ول کن نبود سریع تر رفتم اینبار صداش اومد

ساحل ؟

قلبم ایستاد نمی تونستم حرکت کنم اون اینجا چی کار می کنه ؟

من : تو اینجا چه غلطی می کنی ؟

..سام : اومدم عشقمو ببینم و دراینده همسرمو

من : خفه شو می گم اینجا چی کار می کنی ؟؟؟؟؟

! سام : گفتم که اومدم ببینمت سوارشو

! من : چی ؟ سوار ماشین تو بشم ؟ عمرا ! گمشو حالا

سام : اخی عزیزم عشقتون نیومده دنبالتون اروم میزنه رو پیشونیشو میگه : اخ یادم نبود عشقتون ترک یار کردن ! بعدم میزنه زیر ..خنده

من : تقصیر تونه عوضی بود تقصیر تویه لعنتی اگه تو پارک اون کارو نمی کردی این طوری نمیشد , من بدستش می یارم حالا ببین !

! سام : اخی عزیزم چطوری ؟ اون حتی جواب سلامتم به زور میده , گفتم که تو از اولم مال من بودی

من : خفه میشی یا جیغ بزنی ؟

! سام : جیغ بزنی عزیزم ابرویه خودته ! فوفش من میگم خانومه که دروغم نگفتم

.. بعدم میزنه زیر خنده و ادامه : حالا سوار شو تا به زور نبردمت

! من : عجب ادم پرویی هستیا گمشو دیگه لعنتی

.. اینبار می یاد سمتو دستمو میگیره و همراه خودش می کشه

! سام : گفتم که سوار شو خودت نخواستی

! منم جیغ زدم : ولم کن عوضی ولم کن

تو این هین کشمکش منو سام یکی محکم خابوند. تو صورت سام و سام دستش از دستم جداشدو پرت شد یه طرف بعدم رفت یقشو گرفت ..

.. یا خدا این اینجا چی می خواد

نوید

امروز توشرکت حالم از بقیه روزا بدتره حس هیچ کاریو ندارم این سامانم که بامن سر سنگین شده در زده میشه و علی می یاد تو

! علی : نوید یه نگاه به این پرونده ها بکن

.. من : باشه بزار و برو

علی : چی شده نوید چند ماهه داغونی اتفاقی افتاده ؟

! من : نه خوبم

علی : مطمئنی ؟

! من : اره داداش

.. علی : پاشه پس من رقتم خدافظ

.. من : به سلامت

! نمی دونم چمه دلم اشوبه حس خوبی ندارم دلم نگرانه ساحله ! میترسم اتفاقی براش افتاده باشه

با این فکر بدجوری نگرانی وجودمو میگیره سریع کتمو برمیدارمو از شرکت میزنم بیرون ساعتو نگاه می کنم یکو نیمه ساحل الان .. دانشگاهس دوساعت دیگه تعطیل میشه میرم اونجا

میرسم اونجا یه جایی پارک می کنم که ماشینم معلوم نباشه بعد نیم ساعت , چهلو پنج دقیقه دیدم که یه نفر رفت سمت ماشین ساحل قیافش چقدر اشناس!!!!!! نشست کنار لاستیک ماشین ساحلو واونو پنچر کرد با تعجب نگاهش کردم یعنی چی ؟ برایه چی این کارو کرد؟ سریع رفت سمت ماشین خودش که چند متر جلوتر از ماشین ساحل بود بعد ده بیست دقیقه ساحل همراه ناصر و نریمان و نفس و غزال اومد بیرون رفت سمت ماشینش پنچریرو دید .. رفت سمت پیاده رو اون ماشینم دنبالش میرفت منم رقتم دنبالش یه چندبار بوق زد ساحل توجهی نکرد پیاده شد صداسش کرد اینبار ساحل برگشت دور بودم صداشونو نشنیدم ولی بعد چند دقیقه پسره رفت سمتش ساحل و دست ساحلو گرفت صاف نشستم انگار داشت به زور می بردش

ساحل جیغ زد ولم کن ولش نکرد ! نتونستم طاقت بیارم سریع پیاده شدمو رقتم سمتشون حالا شناختمش اون پسره ایه تویه پارک به یاد اون روز یه مشت محکم خابوندم تو صورت اون پسره یقشو گرفتمو از ته دلم میزدمش به یاد اون روز پارک ساحل جیغ میزد .. ولش کنم ولی من میزدمش تا سرحد مرگ

ساحل

نوید حمله کرد سمت سام تا حد میرگ کتکش میزد منم جیغ میزدم که ولش کنه داشت می کشتش تمام صورتش خون بود مردم ریختنو .. جداشون کردن نوید فریاد میزد که عوضی اشغال هرزه میکشمت ، میکشمت عوضی

سامم میخندیو می گف : به به اقایه عاشق پیشه اومدی ساحلو ببینی اره ؟

.. نویدم فریاد زد : خفه شو عوضی اسمشو به زبون کثیفت نیار

! سام همچنان می خندید ادامه داد : اقای عاشق پیشه ساحل ماله منه ماله من

! نوید اینبار خواست یورش ببره به سمت سام که مردم گرفتنش

.. نوید : میکشمت عوضی مطمئنا باش می کشمت

.. سام : جوش نیار اقا نوید سام سریع سوارشدو رفت

.. مردمم پراکنده شدن

! نوید با عصبانیت : سوار شو ساحل

اون نویدو ازکجا میشناخت ؟

منم بدون حرفی به سمت مزدا تریه نوید رفتم ! سوارش شدم ! نوید حرکت کرد



نوید : پسره یه تویه پارک بود دیگه ؟ اره؟

منم بی حرف

نوید اینبار باصدایه بلندتر : کری یا لال اون نبود ؟

! منم با صدایه لرزون گفتم : چرا ! اون بود

نوید : هه چه جالب ؟ ساحل این کیه هان کیه ؟

! من : هیچ کس نوید به خدا هیچ کس

! طوری فریاد زد که چسبیدم به صندلی : بگووووو

! من : سرم فریاد نزن ..نگه دار نوید میخوام پیاده شم

.. سرعتشو زیاد کرد داشت حرص بیش از اندازشو سر پدال گاز در می آورد

سرعتمون خیلی زیاد شد

.. من : نوید اروم تر

..... : نوید

من : نوید با توئم اروم برو





! بعد نیم ساعت مامانم زنگ میزنه

مامان : کجایی پسرم ساعت یازده شده ! چرا زنگ میزدم جواب نمیدادی ؟

من : دارم میام مامانم نگران نباش ! شرمنده ! پشت فرمونم خدافظ

مامان : مواظب خودت باش پسرم ! زود بیا خدافظ

.. تلفونو قطع می کنم

! بعد یک ساعت دوساعت میرسم خونه

! من : سلام مامان

! مامانممو نیکا سریع بلند میشن

! مامان : کجا بودی پسرم ؟ مردم از نگرانی !!! نگاه به ساعتت کردی ؟ بکه

! بابا : بس کن خانوم ! خستس بزار بره استراحت کنه

! من : بیخشید مامانم جایی بودم

مامانم بغض می کنه و میگه : الهی مامانت قربونت بره نباید یه خبر می دادی ؟

! میرم سمتشو پیشونیشو میبوسمو میگم : الهی قربونت برم مامانم اخه چرا بغض می کنی به خاطر من؟ نویدت بمیره این طوری نکن

مامان : خدانکنه پسرم سرت سلامت . حالا شام خوردی ؟

! بااینکه از ظهر چیزی نخوردم گفتم که گرسنه نیستم

!. نیکا میاد سمتو میگه : داداش خیلی نگرانت بودم نتونستم درس بخونم

! من : چرا قربونت برم ! بیا بغلم ببینم

! نیکام سریع میاد سمتو من بوی خواهرمو به ریه هام میفرستم اگه نیکا نبود من تا حالا مرده بودم

نیکا : راستی داداش عمه زنگ زده بود احوال پرسى کنه مامان گفت هنوز نیومدى ! نگرانت شد یه چند بارم زنگ زد که مامان گف  
! هنوز نیومدى عمم گف هر وقت اومد به من زنگ بزن

! مامان : اخ خوب شد یادم انداختی نیکا من برم زنگ بزنم

. بابا : دیروقته خانوم

! مامان : نه بزار زنگ بزنم از نگرانی دربیان

! مامانم میره سمت تلفونو به عمه زنگ میزنه

ساحل

.. خدالغنتت کنه سام خدالغنتت کنه .. امروز خیلی روز بدی بود اون از شیش اینم از روزش

.. خدایا گوشه ای لبش خون میومد دوست داشتم خودمو اونجا بکشم اما اون طوری با سام دعوا نکنه

مامانم زنگ زده بود به زندایی که زندایی گفته نوید هنوز نیومده ساعت یازده شد یازده نیم دوازده نیم مامان چندبار زنگ زد اما هنوز برنگشته بود بغضم گرفته بود دیگه داشتم کم می یاوردم با اون سرعتی که میروند نزدیک بود جفتمونو به کشتن بده با این فکر .. دلشوریه عذاب اوری افتاد به جونم داشتم دیونه میشدم خدایا خودت نگه دارش باش

تلفن زنگ خورد سریع ساعتو نگاه کردم یکونیم بود یعنی تا الان نیومده بود ؟

سریع رفتم از اتاق بیرون همزمان بامن سامانم اومد بیرون ! بابا و مامان نگران شده بودن خوابیده بودن نگارم نگران بود ولی ! خوابش می اومد رفت که بخوابه

! مامان بعد چند دقیقه حرف زدن تلفونو قطع کرد

بابا : چی شد خانوم ؟

! مامان سایم : خوبه ! سالمه

سامان : نگفته تا این موقع کجا بوده ؟

! مامان سایم : گفته که کار داشته

من : یعنی چی مامان؟

! مامان : نمیدونم دخترم ! برید بخوابید فردا کار دارید

من : شب بخیر

! مامان و بابا : شب بخیر دخترم

! سامان : شب بخیر

! مامان و بابا : شب بخیر پسر

! هنوزم نگرانش بودم

! سامان دستمو گرفتی برد سمت اتاقش : رفتیم تو

! سامان : میدونم اجبی خانوم هنوز راضی نشده به خاطر همین بهش زنگ میزنم

من : به کی ؟

! سامان : به نوید

! من : نه سامان نمیخوام اذیتش کنم

! سامان : میزارم رو اسپیکر من حرف میزنم تو گوش کن

! من : باشه داداش

! سریع گوشیشو بر میداره و زنگ میزنه به نوید

! صدایه بوق فضایه اتاقو پر می کنه

! نوید : سلام داداش

! باصدایه نوید بغض خیلی بدی گلمو میگیره طوری که احساس خفگی میکردم

! سامان دست یخ زدمو میگیره از سردیش تعجب می کنه حرفی نمیزنه

نوید : سامان ؟

! سامان سریع به خودش می یادو جواب میده

سامان : سلام چطوری ؟

نوید : بد نیستم تو چطوری ؟

! من : منم بدنایستم

!!! کجابودی ؟ الان چرا رفتی خونه؟ خیلی وقت بود از شرکت زده بودی بیرون

! نوید : بیخیال داداش

راستی سامان حال ساحل چطوره ؟ خوبه ؟

.. با این حرف دیگه بغضمو نتونستم کنترل کنم و زدم زیر گریه

سامان هیچی نمیگه و سریع

! بغلم می کنه



! سامان : خوبه

! نوید : خداروشکر ! اون خوب باشه منم خوبم

بعدم یه اه می کشه دیگه نمی تونم طاقت بیارم از اتاق میرنم بیرون میرم سمت اتاقمو وارد میشم می افتم رو تختمو از ته دلم میزنم  
! زیر گریه خدایا هنوزم خوب بودن یا بد بودن حال من براش مهمه با این فکر از ته دلم میزنم زیرگریه

سامان

! باحرف دوم نوید ساحل باگریه از اتاق رفت بیرون

نوید : چیزی شده سامان ؟

من : فردا میبینمت . فعلا ! شبخوش

! نوید بایه اه : شبخوش داداش

! سریع قطع می کنم میرم سمت اتاق ساحل

! وارد میشم . افتاده رو تختو از ته دل گریه می کنه

! امشب باید بفهم چرا رابطه ای اینا به این جا رسیده

میرم سمتشو میگیرم تو اغوشمو میگم

!! من : ساحلم بدون هیچ حاشیه سازی بگو ببینم که چرا رابطه ای شما به اینجا رسیده

.... ساحل : داداش مهم ن

! من : ساحل

ساحل

شروع کردم به تعریف ماجرا

من : داداش دوسال پیش بود عشق ، عشق نوید بدجوری عذاب میداد نتونستم طاقت بیارم گفتم شاید با یکی رابطه داشته باشم بتونم نویدو فراموش کنم اسمش سام بود ترم اخر پزشکی داخلی بود باهاش آشنا شدم به نظر پسر خوبی می اومد اما من نمی تونستم به نوید فکر نکنم نمی تونستم فراموشش کنم به خاطر همین بعد یک سالو و دوماه به سام گفتم که تمومه خیلی ناراحت شد میدونستم اشتباه .. کردم سام منو خیلی دوست داشت ، من هیچ حسی بهش نداشتم گفتم که دوسش ندارم

تموم شد . تا اینکه چهار ماه پیش دوباره زنگ زد گف می خواد منو ببینه

نوید یه خورده شک کرده بود چون بهم گفته بود از خیانت متفوره

!!!! اما من

اینجا زدم زیر گریه

پارک نهج البلاغه قرار گذاشته بود رفتم پارک نهج البلاغه نمیدونم چیشد به خدا تقصیر من نبود اون , اون ! اینجاشو نمیتونستم بگم  
! چطوری بگم اخه

! سامان با عصبانیت : ادامش ساحل

منم با ترس : بوسید ! نویدم

! نمی دونم از کجا اومده بود اونجا , دید ! بهم گف برم از زندگیش واسه همیشه

! بعد یه ماه امروز اومد جلو دانشگاه که نوید نمیدونم از کجا پیداش شد باهم دعواشون شد

« سامان بدجوری چشمش قرمز شده بود رگ گردنش متورم شده بود

! سامان : می کشمش خودم میکشمش عوضیرو می کشمش

! من : سامان چی می گی ؟ توروخدا داداش کاری نکنی دردرس میشه

!!!! سامان اینبار فریاد میزنه : خفه شو ساحل ! زندش نمیذارم هرزه عوضیرو

مامان و بابا می یان تو اتاق

مامان : چیشده چرا نصف شبی دادو بیداد می کنین ؟

! سامان بدون هیچ حرفی از اتاق میره بیرون

! من : مامان میشه درو ببندید

مامان : هیچ معلوم هس شما ها چی کار می کنید ؟

! بعدم مامان سایم درو مبینده

!!!! خدایا این چه بدبختی بود انداختی تو زندگیه من

! سامان , ای خدا ! تورو خدا کاری نکن

سه ماه بعد

ساحل

.. هنوز نگرانم , نگران این که سامان کاری نکنه نوید کاری نکنه خدایا مواظبشون باش

! امشب تولد غزال جونمه سامان میگه که یه سوپرایز داره هم کنجکاووم هم ذوق دارم که ببینم چی کار میخواد بکنه

ای جونم ابجی نفسمم ماه دیگه عقد می کنه علی هفته ای پیش رفته بود خواستگاری ! خانواده نفس قبول کردنو مراسم عقدو عروسی .. ماه دیگس

.. دلم باز گرفت غم دلمو پر کرد اگ الان با نوید بودم حتما خانومش بودم دوباره بغض می کنم

نوید برابره دوماه رفته لندن کمیسیون ساختمان سازان برتر بود . این دوماه که ندیدمش دیونه شده بودم انگار یه چیزی گم کردم به تیکه ! از وجود نیس ولی وقتی به این فکر می کردم که اون حتی به من فکر نمی کنه بدجوری دلم میشکنه

T.ME/ROMANTOPS

! از فکر می یام بیرونو مامانمو صدا می کنم

من : مامان ؟

مامان سایم : جانم دخترم ؟

من : مامان اون لباسی که بابا از فرانسه آورد رو بپوشم ؟

مامان : کدوم ؟

!!! من : همون لباس بلند حریره همون که کرم و سفیده

! مامان : اره دخترم همونو بپوش

من : مامان ! سامان کجاس ؟

! مامان : والا نمیدونم این پسر صبح کجا رفته

من : نگار چی ؟

! مامان : داره آماده میشه

! ساعتو نگاه می کنم چهاره

! غزال گفته شیشو نیم اونجا باشیم ولی من هفت میرم

! یه دوش مختصر گرفتمو نشستم جلویه اینه

اول موهامو لخت کردم سفت از بالا بستم این مدل به لباسایه بلند خیلی می یاد بعدشم رفتم سراغ صورتم یه سایه تقریباً روشن و تیره  
! زدم یه رژ لب صورتی خیلی خوششش رنگ زدم یه رژگونه ای اجری تموم شد

! اوف عجب جیگری شدم

! سریع لباسامو میپوشم و زنگ میزنم به سامان اخه قراره منو سامان و نگار باهم بریم مامانو و بابا باهم بیان

! سامان : دارم میام ساحل سرخیابونم بیاید دم در

! من : باشه اومدیم

.. سریع یه مانتو و شال پوشیدم و رفتم دم در اتاق نگار درزدمو وارد شدم اوف چقدر ابجیه من خوشگل شده بود

! یه کت دامن یاسی پوشیده بود یه ارایش فوق العادم روصورتش بود موهاشم باز دورش بود

! نگار : چقدر خوشگل شدی ابجی

! من : تو هم همین طور ! بریم سامان منتظره

! نگار : بریم

! ازپله ها رفتیم پایین

! من : مامان مارفتیم

! مامان : باشه دخترم . منو باباتم تا نیم ساعت دیگه می یایم

! من : باشه خدافظ

! مامان : خدافظ دخترم

! نگار : خدافظ مامان

! مامان : خدافظ دخترم

سریع مسیر حیاطو طی کردیم و رسیدیم به دم در سامان جلویه در منتظر بود ! اوه امشب چه تپیی به هم زده این کی وقت کرده آماده ! شه با اینکه بیرون بوده

! سریع سوار ماشین میشیم

! من : سلام خوشتیپ

! سامان : سلام خوشگل خانوما

! نگار : سلام داداش خوشتیپم

! سامان : وروجک

! نگار میزنه زیر خنده

! سامان راه می افته

من : چه خبره ؟ امشب مشکوک میزنی ؟

! سامانم به لبخند میزنه و میگه : منتظر باشین

! من : ای ناغلا

! رسیدیم خونه ای غزالینا

وارد محوته باغ خونشون شدیم خونه ای غزالینا خیلی بزرگه البته به خونه ای فوق العاده ما نمی رسه مهمونا اومدن ساعت هفتو نیمه  
! غزال منو خفه می کنه

رفتیم تو ! سریع مانتو و شالمو دادم و با نگار و سامان رفتیم سمت بچه ها نریمان و ناصر و نفس و علی زودتر از ما رسیدن ظاهرا  
! فقط ما دیر رسیدیم یه احساسی دارم ! دوباره غم چشمامو میگیره جایه نویدم خالیه

! نریمان : سلام

! سامان : سلام داداش

! من : سلام

با همه احوال پرسى كرديم داشتيم حرف ميزديم كه ديديم صدایه غزال اومد چقدر خوشگل شده بود یه لباس ماکسی مشکی یه ارایش  
! فوق العاده ! چشمایه سامان برق عجیبی زد ای جونم عزیزم داداش گلم

غزال : سلام عوضی خانوم خیلی بیشوری مگه نگفتم زود بیا ساعت هشت , وقت اومدنه ???

! منم میزنم زیرخنده و میگم : خودت که میدونی

! غزال : بعله میدونم از قصد بوده چون خانوم همیشه باید دیرتر از وقتی که هست برن جایی



من : افرین ! اروم درگوشش گفتم : قصد کشت داداش منو داری ؟

غزال : معلومه ؟

من : آ چه پروئه ؟؟؟

غزالم میزنه زیر خنده و میگه ! سامان خوشش اومد ؟

! من : اره بابا چشماش سوراخ شد از برق تو

! غزالم اروم میخنده

سامان : غزال خانوم دوستونو دیدین بقیرو فراموش کردین ؟

غزال : نه اقا سامان این چه حرفی ؟ خوب هستین ؟

سامان : ممنون ! شما چطورین ؟

! غزال : ممنونم خویم

! مامانینا اومدن

! غزال : من برم خوش امد بگم

.. غزال رفت

علی : بچه ها بریم برقصیم ؟

من : علی تو هم مثل نفس مگه هشت ماهه ای اینقدر هولی ؟

علی : اره !

من با تعجب : علی تو هم هشت ماهه ایی ؟؟؟؟؟

علیم میزنه زیر خنده و میگه : اره ساحل !

من : چه جالب !

نفس : چقدر خوبه غزال منو علی تو همه شرایط عجله ایی هستیم !

بعدم همه میزنیم زیر خنده !

نفس : بچه ها بریم وسط ؟

علی : خانومم ما بریم اینا انگار قصد اومدن ندارن !

من : نه وایسین می یایم !

پشت سر من نریمانو ناصر و سامانم اومدن !

با ناصر و نریمان فارسی قشنگ میرقصیدم با سامان ترکی !

اخره منو سامان کلاس رقص ترکی رفته بودیم !

طوری میرقصیدیم که همه رفته بودن عقب

! و منو سامان فقط بودیم

! بعد اتمام رقص همه به افتخارمون دست زدن

! بعدش دوباره اهنگ فارسی نواخته شدو سامانو غزال این بار باهم میرقصیدن ! عالی بود

! نوبت به شام رسید

! ناصر : بچه ها عجب بخور بخوریه ها

! من : ای شکمو

! شام سلف سرویس بود

! یعنی هرکسی از هر نوع غذا که میخواست می خورد

! من فقط یکمی سالاد و الویه و کمی هم کباب برگ خوردم

نوبت به کیک رسید یه کیک فوق العاده بزرگ و زیبا تو دلم برایش بختیه سامانو و غزالو علی و نفس و بقیه دعا کردم , دعا کردم که نوید منو ببخشه

! نوبت رسید به کادوها

! مادر و پدر غزال یه باغ به اسم غزال کردن که بعد ازدواج غزال اونجا بشه محل زندگیشون بعدم کادوهایه بقیه فامیل

! نریمان یه ساعت طلایه فوق العاده زیبا خریده بود

! ناصرم یه عطر فوق العاده طوری که از این برند تک زده میشه دیگه هیچ وقت تولید نمیشه

! علی و نفسم یه ست سرویس طلایه سفید خریده بودن

! منم یه گردنبند طلا سفید برلیان! رسیدیم به کادویه سامان

! سامان رفت جلو شروع به صحبت کردن کرد

خانوم ها و آقایان امشب یه سوپرایز فوق العاده براتون دارم امیدوارم که لذت ببرین! سامان رفت سمت غزالو یه جعبه از جیبش در آورد جلویه پایه غزال زانو زدو گفت: غزال خانوم با بنده ازدواج کنین؟

کپ کرده بودیم همه از تعجب نمیتونستیم چیزی بگیم جلویه این همه ادم داداش من از غزال خواستگاری کرده واییی خدا خیلی خوشحال شدم!

غزال

رسیدیم به کادویه سامان رفت سمت مهمان ها و گفت: خانوم ها و آقایون امشب یه سوپرایز فوق العاده براتون دارم امیدوارم لذت ببرین!

بعدم اومد سمت منو یه جعبه از جیبش درآورد بعدم جلویه پام زانو زد قلبم داشت از دهنم میزد بیرون چشمام شده بود قد توپ بسکتبال !

سامان : غزال خانوم با بنده ازدواج می کنید ؟

! بدجوری تعجب کرده بودم نمی تونستم چیزی بگم نگاه به پدر مادرم کردم اونا با سر اشاره کردن که موافقت دارن تعجبم بیشتر شد

خدا از کور از چی می خواد دوتا چشم بیجا همین الان دعا کرده بودم به سامان برسم خدا چه زود جواب دعا هامو داد ! دستمو بردم ! جلو و انگشتر تک نگین بسیار زیبا رو برداشتمو بالبخند از ته دلم گفتم : بله

سالن رفت رو هوا

! همه اومدن سمتونو تبریک گفتن

.. نریمان و ناصر و ساحل و نفس و علی و همه

ساحل رویه سامان : ای بدجنس من نباید زود می فهمیدیم ؟

! سامان : میخواستم سوپرایز بشی عزیزم

! خوشبخت بشی دخترم

! پدرم بود

! من : ممنون پدرم

بابا : دخترم خانوم و اقایه سماواتی تورو برایه سامان خان خواستگاری کردن و گفتن که سامان خان قصد دارن مراسم  
! خواستگاریشون متفاوت باشه که ما هم قبول کردیم

! مامان : خوشبخت بشی دخترم

! خاله سایه و عمو بهزادم بهم تبریک گفتن امشب فوق العاده بود عالی

ساحل

سامان و غزال اول باهم رقصیدن بعدم بقیه رفتن وسط من مونده بودم تنها . بعد چند دقیقه در باز شدو نوید وارد سالن شد از تعجبم  
!!!! نمی تونستم چیزی بگم

در باز شدو نوید اومد تو .. این اینجا چی کار می کنه مگه نباید تو لندن باشه ؟

! رفت پیش مامانیا احوال پرسى کرد قلبم بدجورى کویش داشت داشتم پس می افتادم یا خدا چرا این طوری شدم الان از حال میرم

! اومد سمت من ! وای نه

! چه تیپیم زده نامرد بویه ادکلنش چه شناس ! اخ اره ماله سامانم از اینه ! اومد سمتم

! نوید : سلام ساحل خانوم

! سریع برگشتم نگاهش کردم اشک چشممو پر کرد ساحل خانوم ؟ خیلی بی معرفتی نوید

! من : سلام

نشستم رویه یکی از صندلیا و به پیست خیره شد ! دیگه نمی تونستم این فضاییه خفقانو تحمل کنم ! سریع رفتم سویه مامان و بابا گفتم ! که دارم میرم خونه اونام گفتن وایسم تا سامانم بیاد ولی من نمی تونستم ! باید می رفتم سریع از در سالن خارج شدم

نوید

سریع از در سالن زد بیرون تنهایی کجا می خواد بره ؟

! رفتم دنبالش

! رفت سمت ماشین سامان

! سریع رفتم سمتش

! من : صبر کن ساحل خانوم من میرسونمت

! سریع برگشتو با بغض بدی گف : برو نوید برو خواهش می کنم

! منم با کمی عصبانیت : گفتم میرسونمت

! اینبار باصدایه بلندی گف : برو نوید برو تا جیغ نکشیدیم برو

! سریع سوار ماشین شدو رفت

! منم سریع دنبالش راه افتادم و رفتم که مواظبش باشم با سرعت بدی میروند

! یواش برو دختر چته تو اخه

سریع تر از زمان ممکن رسید سریع ماشینو برد تو خونه

! منم تا زمانی که عمه ینا بیان منتظر بودم ! اینم از جشن رفتن ما

بعد دو ساعت سه ساعت عمه ینا اومدن و رفتن تو منم خیالم از این بابت که ساحل تنها نیس راحت شد ماشینو روشن کردم و رفتم  
! خونه

ساحل

! صبح با حال خرابی از خواب بیدار شدم حالم خیلی بد بود امروز نمیرم دانشگاه .. سامان وارد اتاق میشه

! سامان : سلام خانوم

! من : سلام صبح بخیر

! سامان : نمیری دانشگاه

! من : نه حوصله ندارم سرم درد می کنه

!سامان : ساحل درستو می افتیا حواست هس ؟؟؟



! من : آگه برمم چیزی نمی فهمم

! سامان : خود دانی ساحل ولی حواست باشه من رفتم خدافظ

! من : خدا فظ داداش

سامان

! سریع از خونه اومدم بیرونو سوار ماشین شدم . نیم ساعت بعد جلو در شرکت بودم

! دوروز دیگه نوید می یاد امروز یه زنگی بهش می زنم

! سریع وارد اتاق نوید میشم

! یکی تو اتاقه !!! اوه اینکه نویده

! بدجوری جا میخورم نوید کی اومده .... سرش تو پروندس

من : سلام , تو اینجا چی کار می کنی ؟

نویدم میخنده و میگه : پس کجا چی کار کنم ؟

!!!! من : آ مزه نریز توکه قرار بود چهارشنبه بیایی

! نوید : می خوابی برم چهارشنبه پیام

! من : ای بابا

! نویدم میخنده و میگه : جلسه زود تموم شد گفتم دیگه زود بیام هم شمارو خوشحال کنم هم به جشن عقد داداش گلم اقا سامان برسم

منم یه لبخند میزنم میرم سمتش و سفت بغلش می کنم ولی هنوز از دستش ناراحتم که قلب خواهرمو شکونده ولی از یه طرفیم حق ! داره دلگیر باشه

! در زده میشه و علی با شوخی وارد میشه

علی : سلام ! پس من چی ؟

نوید : چی تو چی ؟

! علی : بغل

! من : برو بابا مرد گنده

علی : اخی شما هنوز کوچیکی عمویی ؟

.. بعدم همه میزنیم زیر خنده

! علی : سامان به این ساحل خانوم بگو باشه با ما بیاد بریم خرید ! نامردا هیچ کمکی نمی کنیدا ناسلامتی ده روز دیگه عروسیمه

نوید : مبارکه داداش ! از دست ما چه کمکی بر می یاد ؟

! علی : از دست تو هیچی ولی از دست سامان یه کمکی بر میاد

من : چی ؟

! علی : پاشو بزنگ به اجبیت بگو با ما بیاد خرید این نفس منو دیونه کرده

! منم میزنم زیر خنده و زنگ میزنم به ساحل

! من : الو سلام ساحل

! ساحل : سلام سامان

! من : ساحل آماده شو نفس و غزالو علی میان دنبالت برین خرید

... ساحل : داداش منکه گفتم حوصله

من : همین که گفتم زود

! بعدم سریع تلفونو قطع می کنم تا پشیمون نشده

! علی : اوه چه جذبه ای

! من : کوفت ! برو دنبالشون دیگه

علی : چشمممم , فعلا

منو نوید : خدافظ

ساحل

علی و نفس و غزال او مدن دنبال حس هیچ کاریو ندارم اصلا نفهمیدم چی شد؟ چی خریدن فقط فهمیدم که داریم میریم خونه! به این فکر می کردم که بعد عروسیه نفس با نوید حرف بزنم

غزال : اوووووی ساحل! کجایی دوساعته دارم صدات می کنم؟

! من : هان؟ همین جا

نفس : آه!!!! پس الان علی چی پرسید؟

سریع برگشتم رو به علی و گفتم چیزی پرسیدی؟

! علی : نه به جون عزیزت

! نفس : علی

! علی : نفس

! من : ای بابا بیخیال ببخشید حواسم نبود خب

! غزال : چه عجب اعتراف کردی

! بعد نیم ساعت علی منو رسوند خونه

! من : سلام خانواده

! مامان : سلام دخترم

! بابا : سلام دخترم

! من : نگار و سامان خوابین

مامان سایم : عزیزم ساعتو نگاه کردی ؟

! یه نگاه به ساعت می کنم دوازدهو بیست دقیقه

! من : اووووو ! این علی و نفسم که ول کن نبودن ! ساعتو بین !من برم بخوابم ! شب بخیر

! مامان و بابا : شب بخیر دخترم

! از پله ها میرم بالا و وارد اتاق میشم سریع لباسامو عوض می کنم می خوابم

امروز شب عروسیه نفسه

! ای جونم اجی جونم قراره عروس بشه

منو غزال س

! اق دوش نفسیم نوید و سامان ساق دوش علی

! منو غزال اماده ایم مونده نفس که رفته لباساشو عوض کنه

من موهامو یه شینیون فوق العاده کردم یه ارایش زیبا هم رو پوستم نشوندم یه لباس نقره ای بلند فوق العاده زیبا پوشیدم غزال موهاشو  
! شینیون کرده ارایشتم عالی! لباستم عینه منه اخه ساقدوشا لباساشون یکیه

! در اتاق تعویض لباس باز میشه و یه فرشته که اسمش نفسه می یاد بیرون وای خدا چه جیگری شده این عشق من

! من : وای نفس خیلی خوشگل شدی عوضی

! غزال : ماه شدی نفس

! نفس میخنده و میگه : شمام دست کمی از من ندارید

! ارایشگر : اقداماد اومدن

! نفس : وای چه زود اومد

! منو غزال میزنیم زیر خنده

! من : هشت ماهس دیگه

! بعدم نفس میزنه زیر خنده در زده میشه و اول فیلم بردار وارد میشه بعدم علی

! علی وقتی نفسو دید دیگه نتونست چیزی بگه

! اروم اروم اومد سمت نفسو روبه روش ایستاد

! تا چند دقیقه مسخ هم شدن

! فیلم بردار : اقاداماد گلو بدین لطفا

! علیم سریع به خودش می یادو گل میده به نفسو بعد پیشونیه نفسو میبوسه تویه دلم برایه خوشبختیشون دعاکردم

! علی و نفس راه افتادن

! سامان زنگ زد که پایین منتظره سریع باغزال رفتیم پایین

! غزالو به زور جلو نشوندم

! غزال : ساحل بیا جلو بشین

!. من : میشینی یا پیام بزمنت

! نشست

! من : سلام داداش

! سامان : سلام خانومایه خوشگل

! غزال : سلام

! سامان بالبخند : سلام خانوم

! با این حرف لپایه غزال گل انداخت منم سریع خندم گرفتمتو روبه غزال گفتم : خجالت نکش غزال این اقا سامان خیلی پروئه

! منو غزال میز نیم زیر خنده

! سامان : داشتیم ساحل خانوم

! من : برو اقا سامان برو

! سامانم ماشینو روشن می کنه و میره سمت تالار

! عروسیه فوق العاده ایی بود ولی غمی که تو دلم بود نمیداشت عروسی بهم خوش بگذره

! مراسم تویه تالار تموم شد بدون هیچ اتفاق خاصی من باید با نوید حرف بزنم نمیتونم الکی الکی از دستش بدم

مراسم خدافظیم با کلی اشک و گریه بین خانواده ها و عروس و داماد تموم شد ..مام راهی خونه شدیم خیلی خستم ! سریع یه شب  
! بخیر به مامانو بابا گفتمو رفتم اتاقم بعد به دوش مختصر و تعویض لباس خوابیدم

ساحل

! امروز عزمم جزم کردم برم با نوید حرف بزن دلم شور میزنه نمیدونم چرا

! سریع لباسمو میپوشمو میرم سمت شرکت نوید



بعد یک نیم ساعت رسیدم داشتم پیاده میشدم که نوید بایه خانوم از شرکت اومدن بیرون قلبم ایستاد از ماشین پیاده شدم ! نظاره گرشون .... بودم که نفهمیدم چی شد اون خانومه رفت تو بغل نوید همه ای دنیام بهم ریخت نابود شد گریه گرفتم مننه احمق داشتم براهه اون

! نوید منو دید و سریع اومد سمتم .. صدام می کرد نمی خواستم چیزی بشنوم سریع سوار ماشینم شدم

نوید

! امروز قلبم بدجوری اشوبه

! در زده میشه و منشی پاکتیرو به سمت من میاره

! منشی : مهندس این براهه شماس

من : براهه من ؟ کی اورده ؟

! منشی : نمیدونم

من : ممنون ! بفرمایید

! منشی میره بیرون

: سریع در پاکتو باز می کنم به نامه بود بایه چندتا عکس سریع درنامرو باز می کنم می خونش

! سلام جناب مهندس نوید راستین

! امیدوارم که خوب باشی عزیزم

! میدونم که تا الان منو شناختی ! اره عزیزم ترانم

ترانه ای که زندگیتو به نابودی کشید ! یادته گفتم تو مال منی ولی تو اینو نفهمیدی که هر کسی بخواد من به تو نرسم از بین میبرمش  
! گفته بودم که تو یا ماله منی یا مال هیچ کس

! نوید خان بهت گفته بودم مواظب دختر عمتو و عشقت باش

سام ! فکر نکنم اسمشو شنیده باشی . ولی اون فردی که توپارک ساحل خانومو بوسید سام بوده که به دستور من این کارو انجام داده  
قرار بر این شد که سام کاری کنه که تو از ساحل فاصله بگیری ! اون پنچریه جلو دانشگاه یادته ؟ اونم من به سام گفتم انجام بده اون  
دعوايه نمایشی همشو من دستور میدادم ساحل عاشقت بود ولی تو نه ! اون شب تو عالم مستی بهم گفتی که ساحلو دوست داری راست  
! میگن مستی و راستی ! ولی فکر کنم همش الکی بود

الانم داری فکر می کنی که چطوری با سام آشنا شدم ؟

کار سختی نبود , رفتم دم دانشگاه ساحل پرس و جو از دوستاش کردم که ساحل تا حالا با کسی تو دانشگاه بوده ؟ که اونام گفتن یه  
! نفر به اسم سام ظاهری بوده

خلاصه اقا نوید اینو دارم بهت میگم اگر سریعا نری پیش عشقت ممکنه بالای بدی سرش بیاد ! راستی بعد اون قضیه سام به من  
علاقه مند شد ! البته منم بی میل نبودم به خاطر همین الان با سام عقد کردم

! نوید خان مواظب عشقت باش

خدافظ

.. عکسارو نگاه کردم عکسایه سام و ترانه کنار هم

! فریاد زدم : لعنت به تو ترانه

سریع کتمو برداشتمو از شرکت زدم بیرون یکی از کارکنان جدید شرکت جلویه شرکت راهمو بست

! داشت نمیدونم درباره چی حرف میزد نمیدونم چی شد کاملا اتفاقی اومد تو بغلم چند ثانیه کافی بود تا زندگیمو از بین بره

نه !!!!!!! ساحل اونجا چی کار می کنه ؟

.. سریع رفتم سمتش

! من : ساحل , ساحل

! ساحل باگریه سوار ماشین شد و حرکت کرد

! من : ساحل وایسا

خداروشکر امروز ماشینو نبردم داخل پارکینگ سریع سوار شدم و پشت سرش راه افتادم باسرعت بدی میروند ! چندبار چراغ زدم  
! اما توجهی نکرد

ساحل

باسرعت سر سام اوری میروندم یهو به ماشین پیچید جلویه ماشین من چرا این طوری کرد؟ نتونستم کنترل ماشینو حفظ کنم به سمت مخالف راندم ماشین با گارد ریل و جدول بزرگراه برخورد کردو چپ کرد چندبار ملق زد تا متوقف شد سرم بایه چیز بدی برخورد  
! کردو دیگه چیزی نفهمیدم



سریع ساحلو رسوندم بیمارستان

! بردنش اتاق عمل ! سامان رسید

! سامان : چپشده نوید

! من : نمیدونم , نمیدونم ! الان نه ساعته زیر عمله

! سامان : نه ساعت

! بعد نیم ساعت دکتر اومد

سریع رفتیم سمتش

سامان : آقای دکتر حال خواهرم چگونه ؟

.... دکتر : عمل سختیرو داشتن ولی موفق بوده اما

من : اما چی دکتر ؟

! دکتر : متاسفانه رفتن تو کما

من : چی ؟

دکتر : باید صبور باشین

.. دکتر رفتو ساحلو از اتاق عمل بردن بخش ای سی یو

رفتم پشت شیشه که نگاه ساحل کنم

! دیدم علائم حیاطیش داره افت می کنه

! من : خانوم پرستار خانوم پرستار حاله مریض بده

! سامان سریع اومد

! پرستارا ریختن تو اتاق

! خانوم افضلی دکتر سمعیرو صدا کنین ! مریض ایست قلبی کرده

من : چی ؟

با این حرف نفهمیدم چی شد ! درد عجبیرو تو قلبم حس کردم دکترا اومدن شک قلبی میدادن اما ضربان بر نمی گشت دوزانو شدم  
! نفسم نمی اومد نیاز به هوا داشتم ! ساحل

! سامان : نوید , نوید ! خوبی؟ دکتر دکترا

! با اخرین حرف سامان بیهوش شدم

سامان

دکترا

! سریع اومدن بالاسر نوید ساحل هنوز ضربانش برنگشته

.. دکتر : پرستار ایست قلبی کرده ! سریع منتقلش کنین ای سی یو

من : دکتر چیشده ؟

! دکتر : این اقا ایست قلبی کردن

من : چییبییی ؟

.. دکتر : پرستار ایست قلبی کرده سریع منتقلش کنین ای سیو

من : دکتر چیشده ؟

! دکتر : این اقا ایست قلبی کردن

من : چییبییی ؟

.. سریع منتقلش کردن اتاق ای سیو بغل اتاق ساحل

! نوید اخه چرا این طوری شد

! ساحل برگرد لعنتی برگرد

! سریع پرده هایه اتاق ای سیو نوید و ساحلو کشیدن خدایا خودت رحم کن بدجوری داغون بودم

! دکتر سریع اومد بیرونو وارد اتاق نوید شد بعد چند دقیقه اومد بیرون

! سریع رفتم سمتش

من : آقای دکتر حال خواهرم حال نوید چگونه ؟

..دکتر : خدارو شکر آقای

! من : سماواتی هستم

دکتر : بله آقای سماواتی ! خداروشکر خانوم سماواتی بحران بدیرو پشت سر گذاشت یک دفعه ای افت ضریان داشتن ولی مبارزشون عالی بود و اقا نوید ، همزمان با خانوم سماواتی سخته قلبی یا همون ایست قلبی کردن ضریانشون با خانوم سماواتی برگشت ، خانوم سماواتی فعلا تو کما هستن ولی اقا نوید

! به خاطر سخته ای که داشتن چندروزی تو بخش مراقبت هایه ویژه هستن تا زمانی که منتقلشون کنیم بخش

! من : ممنون آقای دکتر

! دکتر : خواهش می کنم ، وظیفم بود

! بعد رفتن دکتر به مامانینا زنگ زدم با کلی دلجویی گفتم بیان به سه مین نکشیده زندایی و دایی مامانو باباو نگار رسیدن بیمارستان

! مامان باگریه : کوش ؟ کجاس ؟ دخترم کجاس ؟؟؟



! من : اروم باش مادر من خوبه تو ای سی یوئه

... مامانم میزنه روصورتشو و میگه : ای سی یو

! رومی کنم به زندایی و میگم : زندایی یه چیزی بگم فقط نگران نشید

! زندایی با نگرانی خیلی شدید : چی ؟ بگو پسر

! اخه چطوری بگم

!!!!!! من : ام , چیزه زندایی ! راستش

! زندایی : حرف بزن دیگه سامان

! من : نوید سکتته کرده

زندایی : چی ؟

! بعدم نتونستم تعادلشو حفظ کنه نزدیک بود بخوره زمین که مامانم گرفت

دایی : چی میگی سامان ؟ الان کجاس؟؟

! اشاره می کنم به اتاق بغل ساحل

! من : الان نمی تونی ببینیشون

زندایی : چرا ؟

! مامان : چرا پسرم

! من : زندایی جون , مادر گلم بخش ویزس همیشه برید تو

! مامانم باگریه : سامان تورو خدا برو خواهش کن اجازه بدن ببینیمیشون برو پسرم

! زندایی : سامان برو

! من : اخه زندایی اجازه نمیدن بعد چند روز که اومدن بخش میبینیشون

!!!! مامان : ای خدا این چه بلایی بود به سرم اومد

! زندایی : ای خدا پسرم

چند روز بعد

! حدودا بعد چهارروز نویدو آوردن بخش ولی ساحل ! هنوز بهوش نیومده حال مامانم و بابام خیلی بده

! بابام سوالی رو ازم پرسید که من خودمم جوابشو نمیدونستم

! بابا : پسرم چطور ساحل تصادف کرد

! نوید بهوش اومد

! زندایی : خوبی پسر م ! حالت خوبه

! مامان : خوبی نوید جان

! نوید : ساحل

! وقتی اسم ساحل می یاد مامانم میزنه زیر گریه

! نوید سریع بلند میشه : چی شده عمه

..... : مامان

! نوید : عمه باشمام

..... : مامان

! نوید با نگرانی روبه من : چی شده سامان

! من : ساحل هنوز بهوش نیومده

نوید : چی ؟

بعد چند دقیقه

! نوید : میخوام تنها باشم لطفا

... زندایی : پسر م

.. نوید : خواهش می کنم مامان

نوید

! همه میرن بیرون من می مونم و تنهایی

خدایا عشقم زندگیم جلویه چشم تصادف می کنه قلبش ایست می کنه آگه طوریش بشه من چطوری زندگی کنم ؟ اصلا مگه می تونم  
! زندگی کنم ؟ حتما خودمو خلاص می کنم

! ساحل

! یه اشک با سماجت میچکه روی گونم

! این قطره اشکو یه بارم بالاسر ساحل تو بیمارستان ریختم هردوتا اتفاق به خاطر من بود ! لعنت به من

! اشک دومم پشت سر اشک اولی .... سریع پیش میزنم

! دراتاق به صدا درمیادو علی می یاد تو

علی : سلام داداش خوبی ؟

! من : خوبم داداش

علی : چیشد داداش ؟ اخه چیشده ؟ چرا سگته کردی !!!؟؟؟

من : ول کن علی , نفس کو ؟

! علی : رفته پیش ساحل

.. بعد چند دقیقه در زده میشه و سامان و غزال و نفس می بیان تو

نفس : سلام نوید خوبی ؟

من : خوبم نفس ! حال ساحل چطوره ؟

! نفسم با غم : همون طوری

غزال : سلام نوید بهتری ؟

! من : سلام , اره

.. چند دقیقه بچه ها تو اتاق میموننو میرن بیرون

! ولی سامان تو اتاق می مونه

من : چیزی شده ؟

!سامان : این نامرو پرستار داد

.. سریع نامرو میگرمو درشو باز می کنم از این نامه ها خاطره ای خوبی ندارم



فریاد زدم لعنت به تو نوید لعنت به تو ! همش تقصیر توئه ! لعنت به تو ترانه ! اشغال عوضی هرزه ! لعنت به تو سام پست فطرتت .. عوضی زندگیمو شما بهم ریختین

.... پرستار ریختن تو اتاق مامانو عمه با گریه نظاره گر من بودن

! بابام و شوهر عم نگار نیکا نفس غزال علی سامان همه از وضع ناراحتو غمگین بودن

پرستارا سریع دستامو گرفتن

! دکتر : سریع یه امپول ارامبخش بزنین

! یکی از پرستارا سریع یه امپول آماده کرد

! من : ولم کنین , من باید برم ! باید برم اون عوضیرو بکشم

سوزشی تو بازوم احساس کردم .. ارامبخش سریع وارد جریان خونم شدو کم کم بدنم سست شد خوابم می اومد می خوام بخوابم ! بعد ! چند دقیقه به خواب عمیقی فرو رفتم

سامان

! نامه ای که نوید خونده بودو خوندم خون جلو چشممو گرفت ولی چی کار می تونستم بکنم ؟ رفتم تو محوته بیمارستان

! ترانه ! ترانه

کی بود ؟ یادم نمی یاد ؟

!!!!!! اتاق نوید ! ترس اون دختره ! تهدید ! ترانه

! حالا یادم اومد

! ترانه همون دختری که نوید اخراج کرده بود ! لعنتی

! بعد یک ساعت با عصابی داغون رفتم سمت اتاق ساحل هنوز تو کماس !!!! ای خدا ساحل پونزده روزه بیهوشی چشمتو باز کن

نوید

.. با بدن درد بدی چشممو باز می کنم

! خاطرات دوباره هجوم می یارن

.. سریع از تختم می یام پایینو میرم سمت اتاق ساحل

! سامان خوابیده

! میرم پشت شیشه

.. من : ساحل ؟ ساحلم ؟ پاشو عشقم !! تو رو خدا منو اینجوری امتحان نکن ! بغضم میترکه و گریه می کنم برایه اولین بار تویه زندگیم

ساحل ! عزیز دل نوید پاشو , عشق نوید پاشو , عمر نوید همه کس نوید زندگیه نوید پاشو , خواهش می کنم .. پاشو ببین اشک این ! مرد تنهاتو ! پاشو ساحلم ! ببخش منو به خاطر همه اتفاقا ببخش که به عشقت شک کردم .. آگ تو بری من میمیرم ! نابود میشم



.. پاشو ! ساحلم بهت نیاز دارم به صدات به خنده هات به عشق گرمت به اغوست پاشو

سامان : خوبی داداش ؟

! سریع اشکامو پاک می کنم : من اره خوبم

سریع میرم سمت اتاقمو وارد اتاقم میشم .. خدایا عشقمو ازم نگیر خواهش می کنم .. اروم سر می خورم پشت درو غرورمو میذارم کنارو از ته دلم گریه می کنم ! کی گفته مرد گریه نمی کنه ! اشک مرد باید پنهون باشه .. ولی دیگه طاقتم تموم شده ! اگ ساحل ! چیزیش بشه ! نه خدایا خواهش می کنم ! نگیرش ازم

امروز پنج ماهه که ساحل تو کماس آگه تا ماه دیگه بهوش نیاد دستگهارو قطع می کنن تو شرکتم , اصلا حس هیچ کاریو ندارم حالم خرابه تا الان همه جارو دنبال ترانه و سام گشتم ولی پیداشون نکردم .. وقتی به این فکر می کنم که زندگیمو اون دوتا عوضی بهم ریختن داغون میشم قسم خوردم پیداشون کنم خودم بکشمشون اونا باعث شدن که عشق من بیوفته گوشه ای بیمارستان

! علی : بابا نوید , کجایی ؟ دوساعته دارم صدات می کنم ای بابا

من : کاری داشتی علی ؟

علی : ولش کن ! تو خوبی ؟

! من : تو به این حال و روز آگه میگی خوب اره خوبم

! بعدم بلند میشمو میرم سمت کتم

علی : کجا ؟

! من : بیمارستان

! علی : نوید مریض میشیا تویه این چندماه فقط بیمارستان بودی

! من : به درک

! بعدم سریع از اتاقم میام بیرون ولی صدایه علیرو میشنوم که میگه لجباز

میرم تو پارکینگو سوار مزدا تیریم میشم ، میرم بیمارستان الان چند ماهه که دارم این ترانه ای که ساحل اون روز گوش میدادو گوش میدم وقتی ماشینو بردن پارکینگ من رفتم وسایل جانبی ماشینو و وسایل ساحلو گرفتم

پر بغضم ابر بهاره بسه نمی خوام دیگه بیاره

نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشو یادم بیاره

نمی خوام دیگه بیاره

دیگه اشکام دست خودم نیس جا دیگه واسه غصه و غم نیس

اخه بعد از این همه مدت هیچکی بجز اون تویه دلم نیس

تو دلم جاواسه غم نیس

شر شر بارون تو خیابون تو خیابون

مگه چیه غیر از خاطره هامون خاطره هامون

ماله ما بود این خیابون تو زمستون

تقصیر من بود یا که شاید دوتایمون

این دفعه بارون اشک خدا بود تویه دلامون

همه ای شهر توکه نیستی شده زندون

« علی لهراسبی » شر شر بارون

! رسیدم بیمارستان عمه نشسته بود اونجا میرم سمتش

! من : سلام

! عمه : سلام پسر

! من : خب عمه شما برین من میمونم

! عمه : پسر تویه این چندماه فقط گذاشتی شیش بار بمونم همشو که خودت موندی بزار امشب باشم

! امروز نمیدونم به حس عجیبی دارم ! خدابخیر بگذرونه

! من : نه عمه من خودم میمونم

! تا الان همه فهمیدن که من به ساحل علاقه دارم

! عمه هم میدونست حریف من همیشه رفت

! رفتم لباس مخصوص بخش اتاق مراقبت هایه ویژرو پوشیدمو رفتم بالاسر ساحل

! ای خدا ببین چقدر لاغر شده

میرم بالا سرش

من : سلام خانومم خوبی ؟

هنوز نمیخواهی پاشی ؟

خستگی در نرفت اینقدر خوابیدی ؟

دلت شکسته هاش جوش نخورد ؟

دلت برایه من تنگ نشده ؟

! میدونم دلت برایه کسی که این طوری عذابت داده نبایدم تنگ بشه

! ولی عشقم من خیلی دلم برات تنگ شده

! ساحلم پاشو

دستشو گرفتم

! دستمو اروم فشار داد یا خدا

! ساحل

! به مانیفور ضربان نگاه کردم ! داشت می اومد پایین

! ساحل

! پرستار پرستار

! پرستار سریع وارد اتاق شد سریع زنگ بغل بیمارو زد و دکتر پرستار ریختن تو

! دکتر : این اقاو بفرستین بیرون

شوک

یه بار

شوک

دوبار

ساحل پاشو .. بغض کردم

شوک

سه بار

دکتر برگشت

! یه نفس عمیق کشیدم

بعد نمودنم یه سری چه کارایی دکتر از اتاق اومد بیرون میرم سمتش

من : دکتر چیشد ؟

! دکتر : آقای راستین خداروشکر خانوم سماواتی به زودی بهوش می یان

منم با لبخند گفتم : راست میگوید دکتر ؟

! دکتر : بله ! به خاطر همین افت ضربان داشتن ! شما باهانشون حرف زدید

من : بله ! چطور ؟

! دکتر : خانوم سماواتی به حرفایه شما واکنش نشون دادن

! من : ممنون دکتر

! دکتر : خواهش می کنم

! دکتر رفت ! رفتم سمت شیشه ای ، ای سی یو .. ای خدا شکرت

.. یکی دوساعتی بیرون اتاق بودم ولی دیگه طاقت نیاوردمو رفتم تو

! رفتم تو ! اروم رفتم سمت تختش دستشو گرفتم و خم شدم اروم پیشونیشو بوسیدم ! مرسی ساحل مرسی که تنهام نداشتی ! مرسی

! چشمش لرزید ! اروم بازشون کرد ! نور چشمشو اذیت کرد به چندباری باز و بسته کرد تا عادت کرد

روبه بهش باذوق گفتم : ساحل ؟

! برگشتم نگام کرد

ساحل : اخ من کجام ؟ اینجا کجاس ؟

! من : ساحل یادت نمی یاد ؟ تو تصادف کردی

ساحل : تصادف ؟ شما کی هستین ؟ اینارو از کجا میدونید ؟

! با تعجب نگاهش می کنم

من : ساحل ؟ خوبی ؟

منو نمی شناسی ؟

ساحل : نه ! من تا حالا شمارو ندیدم ! اصلا شما کی هستین ؟

قلبم ایستاد ! یعنی چی ؟ یعنی ساحل هیچی یادش نمی یاد ؟

فراموشی ؟

! سریع زنگ بغل بیمارو فشار دادم

! پرستار سریع اومد

! من : دکترو صدا کنین

پرستار : شما اینجا چی کار می کنین ؟

! اعصابم بهم ریخت من توجه فکریم اون توجه فکری

با صدایه بلندی گفتم : گفتم بگو دکتر بیاد ! وایسادی با من بحث می کنی ؟

! پرستار : آقای محترم اروم

! اینبار بلند تر : گفتم بگو دکتر بیاد

! پرستار با حرص فراوون رفت

! دکتر بعد چند دقیقه اومد

دکتر : شما اینجا چی کار می کنین آقای راستین ؟

.. پرستار : من هم همینو به ایشون گفتم ایشون عصبی شدن



! وای خدایا کاری کن نزنم این پرستار رو نیاز به پرستارش بکنم

!!!! من : آقای دکتر چیزی یادش نمی یاد

دکترم با تعجب : چی ؟ یادش نمی یاد ؟

! سریع رفت سمت ساحل

! دکتر : دخترم این اقارو میشناسید ؟ اشاره کرد به من

! ساحل : نه

! دکتر رو کرد به پرستار : سریع یه اسکن کامل از مغزش می خوام

! پرستار : بله چشم

! دکتر رفت بیرون رفتم دنبالش

من : دکتر ؟

... دکتر : راستش آقای راستین تا جواب اسکن نیاد نمی تونم چیزی بگم ولی

من : ولی چی ؟

! دکتر : ممکنه دچار فراموشی شده باشن

منم با صدایه تحلیل رفته : چی ؟

! دکتر : آقای راستین اروم باشین صبورباشین درست میشه

من : چطوری ؟

دکتر : .....

! منم اروم رفتم رویه صندلی نشستم و به یه نقطه خیره شدم

!!!! دکتر : آقای راستین زنگ بزنین خانوادش بیان شاید اونارو به خاطر بیاره

! من : بله ممنون

! دکتر : خواهش می کنم

ساحل

! اروم چشمامو باز کردم صدای مامانم بود

من : مامان ؟

! مامانم سریع سرشو میاره بالا و باتعجب نگاه می کنه

! میره بقیرو خبر می کنه دوباره اون پسره ای غریبه می یاد تو

سامان : منو یادته ساحل ؟

! من : اره یادمه ! عشق ابجی دیگه داداشم

! اون پسره با تعجب نگاه می کنه

! رو می کنم به همه و میگم همتونو می شناسم ولی چیز خاصی ازتون یادم نیس اما اون اقارو نمی شناسم

دایی بهادر : دخترم نویدو نمی شناسی ؟

! اسمش شناس

! من : نه دایی

نوید

! یعنی چی منو نمی شناسه

! سریع از اتاق می یام بیرون میرم سمت اتاق دکتر ! داشت اسکن مغز ساحلو نگاه می کرد

... من : دکتر تقریبا همرو یادشه اما

دکتر : اما چی آقای راستین ؟

! من : منو نه

دکتر یه نفس از روی کلافگی می کشه و میگه : خانوم سماواتی تقریبا چیزایی رو که براشون درد اور و خوب باشرو فراموش کردن یعنی با توجه به گفته هاتون شمارو روز حادثرو و خیلی از اتفاقات قدیم و جدید رو ! واین که چرا خانوم سماواتی شمارو یادشون نمی یاد میتونه این باشه که تقریبا نصف ذهنشو به شما اختصاص میدادن .. این فراموشی ممکنه موقت باشه ! خانوم سماواتی به یه شوک ! نیاز دارن

من : شوک ؟

دکتر : بله , اتفاقی که باعث بشه رشته هایه که تو ادراک و ذخیره خاطرات نقش دارن سریع ترمیم بشن ! این ترمیمی ممکنه دوماه یا ! یک سال یا حتی دوازده سال طول بکشه ! بستگی به خانوم سماواتی داره

بدون حرف از اتاق دکتر می یام بیرون ! بدجوری داغونم ! یعنی چی ساحل منو یادش نمی یاد ؟

یعنی من جزو خاطرات بدش بودم یا خوبش بودم ؟

! با حالی خراب سوار ماشینم میشمو میرم سمت بام تهران

امشب شهر برام غریبه .. یه اه میکشم ! یعنی منو یادش نیس ؟

چرا ؟

. به روز کم خوشیمون فکر می کنم

! یه جرقه تو ذهنم زده میشه .. آگه ساحل منو یادش نیس آگه خاطراتمونو یادش نیس

پس .... من می تونم خاطره هامونو از نو بسازم کاری کنم که ساحل همه چیزو یادش بیاد .. سریع سوارماشینم میشم و میرم سمت .. خونه . باید ببرمش کافی شاپ ساحل شاید یه چیزی یادش اومد

امروز اومدم شرکت سامان زودتر از من اومده

.. سامان : سلام صبح بخیر

من : سلام صبح بخیر .. ساحل چطوره ؟

.. سامان : خوب , خیلی خوب ! دکتر گف فردا مرخصه

من : خداروشکر ! راستی سامان ؟

سامان : هوم ؟

من : ساحل منو یادش نیاورد ؟

! سامان : نه

! نوید ناراحت نباش یادش می یاد

منم با صدایی تحلیل رفته : آگه نیاد ؟

..... : سامان

.. فردا ساحل مرخص میشه پس فردا میبرمش کافی شاپ ساحل باید هرچه زودتر منو یادش بیاد

ساحل

..... امروز مرخص میشم اخییییییش بالاخره از این محیط راحت میشم .. مامانینا و دایینا و عمه و

! اومه بودن .. بعد از اون روز دیگه اون پسره که ... اسمش چی بود؟ اهان ، نوید ! عجب اسمی هم داره

! نمیدونم یه حسی اشنایی خیلی قوی بهش دارم انگار صداشو تو رویاهام شنیدم ولی اصلا نمی شناسمش

مامان سلیم : دخترم حاضری ؟

! من : بله بریم

! مامان : بریم دخترم

من : مامان ! بابا و سامان کوشن ؟

.. مامان : سامان پیش ماشینه باباتم رفته حسابداری بیمارستان

! از بیمارستان خارج میشم

.. اخییییییش دلم باز شد پوسیدم تو اون اتاق

! من : سلام سامانم

! سامانم بالبخند به من نگاه می کنه : سلام ساحلم

! بابا : وای خانوم باز اینا به هم رسیدن

! همه میخندنو من رو به بابا میگم : الهی قربونتون برم من

! بابام مخینده و میگه : برو دخترم کافیه

.. باخنده سوار ماشین میشیم و میریم سمت خونه

! وارد مکانی که کمی برام شناس میشیم

من : خونمون اینجاس؟

سامان : یادت نیس ساحل؟

! من : فقط برام شناس

! مامانم باناراحتی نگاهم می کنه

وارد سالن میشم چه سالن قشنگی خونه تریبلکسه طبقه پایین استخر قرار داره سمت چپ خونمون یه استخر بزرگ دیگه باغی پر از  
! درخت میوه و گل هایه زیبا

من : اتاقم کجاس؟

مامان : اتاقم یادت نیس دخترم؟

! من : نه مامان

! مامانم بغض بدی می کنه و میره از سالن بیرون

! بابام : بیا دخترم بیا ببرمت اتاقت شاید یه چیزی یادت اومد

.. بابام جلو میره و منم دنبالش میرم ! مکان به طور خیلی کمی برام شناس انگار همش توریام بوده

! بابا : اینجا اتاقته دخترم

! وارد اتاقم میشم ! اتاقم پره از عکسایه خودم

! سامان : استراحت کن ساحل چیزی نیاز داشتی خبرمون کن

! من : ممنون

! همه از اتاق میرن بیرون اثر ارامبخش ها هنوز از بدنم نرفته میرم سمت تخت خوابم و میخوابم

! ساحل , ساحل صبر کن

اون پسره کیه , تو کی هستی ؟

! باورم کن , باورم کن لعنتی

نرو , نرو ! نرووووو





! اون کی بود منو صدا میکرد

! با هزار فکر جور واجور که اخرشم به جایی نمیرسم خوابم مییره

! امروز نوید زنگ زده میخواد ببینتم گف برم کافی شاپ ساحل ! چه جالب اسمش مثل اسم منه

! کم کم حاضر میشمو از خونه میزنم بیرون

! میرسم

! به سر در کافی شاپ نگاه می کنم

بایه پسر که خیلی اشناس اومدم اینجا کیه ؟ کیه ؟

! سردرد بدی میاد سراغمو من از درد بدش سریع خم میشم روبه پایین سرم گیج میره ولی نمیتونم تعادلمو حفظ کنم

! میرم تو کافی شاپ خدایا اینجا چقدر اشناس

! گارسن میاد سمتم

گارسن : حالتون خوبه خانوم ؟

! من : بله ممنون ! میشه لطفا یه لیوان اب برایه من بیارید

.. گارسن : بله حتما

. من : ممنون

نوید

! امروز به ساحل گفتم بیاد

! از شرکت میام بیرونو میرم سمت کافی شاپ

! وارد میشم ! میبینم ساحل سرش رومیزه

! سریع میرم سمتش

من : سلام ! چیشده ساحل ؟ خوبی ؟

! ساحلم سرشو بلند می کنه

! وای چشماشو چه قرمزه

! ساحل : بله خوبم

! نوید : ولی چشمات اینو نمیگه خیلی قرمزه

! ساحل : اینجا برام آشنا بود بعدش یه سر درد بدی اومد سراغم الان یکم سرم درد می کنه

! من : خب پاشو ببرمت خونه

ساحل : نه خوبم ! كارم داشتين اقا نويد ؟

چشمام از تعجب گرد ميشه

من : تو اسم منو از كجا ميدونی ؟

! ساحل : سامان بهم گف

! باقيافه ای در هم ميشينم روصندلی

من : ساحل تو منو يادت نپس ؟

! ساحل : نه

من : ساحل اين كافی شاپو چی ؟

! ساحل : نه

منم اينبار نتونستم طاقت بيارم : ساحل اعتراف عشقم بهت كه تويه اين مكان بودو چی ؟

! ساحل با تعجب خیلی زياد نگاهم می كنه

! ساحل : چی ؟ اعتراف

من : یادت نیست ساحل ؟

. ساحل باحالی پریشون بلند میشه و میره بیرون ، میرم دنبالش

! وایسا ساحل

! ساحل خم شد

! سریع میرم سمتش

! چشماشو محکم روهم فشار میداد

ساحل

! نوید : صبر کن ساحل

! یاد خواب دیشب افتادم صدایه اشنا دوباره اون سردرد دوباره خم میشم سر دردش خیلی بده

! نوید میاد سمتم

نوید : ساحل ساحل ! چی شد ؟

! من : هیچی ! خوبم ، خوبم

! نوید : پاشو ببرمت بیمارستان

! من : نه نه خوبم ! ميخوام برم خونه

! نويد : پاشو من برسونمت

! من : نهههههه , دست از سرم بردار

! نويد اينبار عصبی ميشه و ميگه : گفتم پاشو

! منم به اجبار بلند ميشمو دنبالش ميرم

من : ماشينت اينه ؟

نويدم با اخم : بهم نمی ياد ؟

! من : چرا مياد

! نويد : خانوم من يه شرکت بزرگ ساخت و ساز دارما

من : جدی ؟

! نويد : اره ! بشين

! منم سوار ميشم سرم هنوز درد می کنه چشمامو می بندم . نويد ميرونه ميره سمت خونه

! ميرسيم خونه

من : نمی یابی ؟

.. نوید : نه خدافظ

. من : خدافظ

نوید

. لعنتی . لعنتی

.. محکم می گویم روفرمون

چرا منو یادش نمی یاد ؟

.. اخه چی کار کنم منو یادش بباد؟؟. میرم خونه , حوصله ای شرکتو ندارم .. بعد نیم ساعت میرسم خونه

! من : سلام

مامان : سلام پسرم ! کجا ؟ شام نمیخوری ؟

! من : نه سیرم

! مامان : همیشه که پسرم ! سریع میرم تو اتاقم ! میدونم مامان گلم بیخیال بشو نیست

! دراز می کشم روتختم ! هرچی فکر می کنم نمیدونم باید چی کار کنم

سامان

.. امروز باید با مامانینا راجب غزال حرف بزنم میرم طبقه پایین مامانو بابا دارن فیلم نگاه می کنن

.. میرم سمتشون

من : مامان ؟

! مامانم برمیگرده و با محبت نگام می کنه

من : مامان کی میرید خونه ای غزالینا با پدر و مادرش راجب مراسم حرف بزنید ؟

! مامانم با لبخند نگام می کنه

بابام برمیگرده به شوخی میگه : می بینی خانوم قدیما ما جرنت نداشتیم بریم به پدر و مادرمون بگیم زن بگیر واسمون , والا .....  
..... من شمارو همین سر سفره ای عقد دیدیم که

مامان : که چی بهروز ؟

! بابا : هیچی خانوم چرا دعوام می کنی , خوشم اومد دیگه

! مامانم و منم میزنیم زیر خنده بابا : باشه پسرم با پیمان حرف میزنم



! منم با لبخند از شون تشکر می کنم

! بعد چند دقیقه ساحل می یاد

ساحل : چپشده خانواده دور هم جمع شدین ؟

! من : بحث زن گرفتن منه

ساحل بدجوری جا میخوره و میگه : زن گرفتن تو ؟

من : بله خانوم ! بهم نمی یاد ؟

ساحل لبخند میزنه و میگه : حالا کیه این خانوم خوشبخت ؟

من : ساحل یادت نیس ؟

! ساحلم با غم : نه

! من : مهم نیس ! اسمش غزاله دوست صمیمیت

! ساحل غزالو نریمانو و علی رو یادش نیس ولی نفسو ناصرو کمو بیش به خاطر داره

ساحل : همون که اومده بود بیمارستان سفت منو بغل کرده بود ؟

! منم باخنده میگم : بعله خانوم حالا باید آماده بشی واسه عروسی

ساحل ذوق می کنه و میگه : راست میگی داداش ؟

! مامانم میخنده میگه : چه ذوقیم می کنه وروجک

! ساحل : مامان

بعدم همه میزنن زیر خنده وسط بحث ما نگارم وارد شد

! نگار : مبارکه داداش گلممم

من : مرسی شیطونکم ! از درسات چه خیر ؟

! نگار : خوبه داداش

! ساحل : سامان یه لحظه می یایی اتاقم

! من : اره خانومی الان می یام

ساحل رفتو من بعد از چند دقیقه رفتم سمت اتاقش در زدم

! ساحل : بفرمایید

من : جانم ابجی کوچیکه ؟

ساحل : سامان ؟

.... درسته که من نصف خاطراتمو فراموش کردم ولی

من : ولی چی ساحل ؟

! ساحل : ولی اینو که همیشه باهات درد و دل میکردم فراموش نکردم

!منم سفت بغلش می کنم میگم : الهی داداشت قریونت بره

ساحل : سامان ؟

من : جان دل سامان ؟

! ساحل : نوید امروز یه چیزایی بهم می گفت

من : چی ؟

! ساحل : میگفت که به من علاقه داره

! نوید خیلی زود شروع کردی برابره یاد اوری خاطرات

من : خب ؟

ساحل : برد منو کافی شاپ ساحل وقتی کافی رو دیدم خیلی برام آشنا اومد انگار با یکی رفته بودم اونجا وقتی اینا یادم اومد یه سردرد خیلی بدی اومد سراغم بعدشم که اون حرفارو زد نتونستم بمونم و حرف بزدم از کافی شاپ اومدم بیرون وقتی صدام کرد دوباره اون ! سردرد ، اخه جملش صداسش خیلی آشنا بود دیشب اون جمله اون صدا می اومد تو خوابم

.. اه نوید ! خیلی زود شروع کردی خیلی زود

! من : بهش فکر نکن خواهی ! بخواب

ساحل : داداش ؟

من : جانم ؟

ساحل : میشه امشب اینجا بخوابی ؟

! منم لبخند میزنمو میگم : اخه وروجک مادوتا تو این تخت جا نمیشیم

! ساحل : جا میشیم سامان ! من جمع تر میخوابم

وقتی این طوری حرف میزد دلم براش ضعف میرفت ! آگه براش اتفاقی می افتاد من خودمو نابود میکردم این فکرایه مزاحمو پس ! میزنمو میگم : چشم

! ساحل : مرسی داداش گلم

! من : خواهش می کنم خواهر خلم

! ساحل : سامان

منم میزنم زیر خنده و میگم ؛ جانم ؟

! ساحل : اصلا پشیمون شدم برو

! من : باشه

! ساحل : آ کجا ؟ چه زودم گوش می کنه

! من : خودتون عرض کردید بانو

! ساحل : عاشقتم داداشم

! من : مابیشتر

! امشب شب فوق العاده ایی بود ساحل خدارو شکر اروم خوابیده بود ! بافکری راحت چشمامو می بندمو به خواب میرم

غزال

! امشب قراره بیان برایه مشخص کردن مراسم عروسی

! مامان : حاضری دخترم ؟ الان مهمونا می یانا

! من : حاضرم مامانم

تو اینه به خودم نگاه می کنم یه کت دامن سفید که نگین هایی به رنگ شیری روش کار شده موهامم بستم یه ارایش فوق العاده زیبا  
! دارم امشب چه درخششی دارم من

! زنگ به صدا در میاد

! وای اومدن

! هول بودم بدتر شدم

.. مامان : دخترم بیا درو باز کن سریع میرم سمت ایفون خودشونن سریع اف اف و میزنم

بابا : خودشونن دخترم ؟

! من : اره بابایی

! بابا : خیلی خوشگل شدی دخترم

! منم یه لبخند می پاچم به رویه پدرمو میگم : ممنون بابایی

! مامانم جلودر و ایساده

! اول خاله سایه وارد میشه بشت سرش عمو بهزاد بعدشم اجیه خوشگلم ساحل ! بعدم نگار بعدشم اقا سامان

! باخاله و عمو سلام و احوال پرسى کردم

نوبت رسید به ساحل

! ساحل : سلام عروس خانوم

منم با خجالت فراوان جوابشو

! میدم این خجالت از من بعیده

! نگار : سلام

! من : سلام عزیزم

! سامان : سلام

! من : سلام خوش اومدید

! سامان : خوشگل شدیا خانومم

! من : توهم خوشتیپ شدی اقای

! سامان : شیطون

منم با لبخند جوابشو میدم

! سامان میره تو پذیرایی ومنم میرم سمت اشپز خونه تا چایی هارو بریزم

یه سرویس چایه خوش رنگ که تا حالا تو عمرم همچین رنگی نریخته بودم ریختمو بردم تو پذیرایی اول از بزرگتر اشروع کردم  
اخر سرم رسیدم به سامان

! سامان : دستت طلایی خانومی ! چرا زحمت کشیدی خودت چایی هستی

! به زور خودمو نگه داشتم

! من : بردار شیطون

سامانم باکلی دلقک بازی چاییرو برداشت

! عمو بهروز : خب از هرچه بگذریم سخن دوست خوش تر است

! پیمان جان ما اینجا جمع شدیم تا مراسم عروسیه این دوتا جونو مشخص کنیم

خب نظر شما چیه ؟

! بابا : والا بهروز جان هرچی شما بگید

! عمو بهروز : بزرگواری پیمان جان ! خب آگه موافق باشین اخر همین ماه عروسیه این دوتا جوونم برگزار بشه

! بابا : بله خیلیم خوب

! عمو بهزاد : پس مبارک باشه انشاءالله

همه دست زدن ! سامانم یه چشمک بهم زد که من دلم ضعف رف منم یه لبخند پاشیدم به روش ! شب فوق العاده ای بود ! وای اخر این ماه عروسیمه

من : مامان بیا ببین خوب شدم ؟

! مامان میاد تو اتاق

! مامان : فوق العاده شدی دخترم

! به لطف بابای گلم که هر دفعه میره سفرهایه خارجه برام لباس های خیلی قشنگی میاره که دیگه نیاز به لباس ندارم



! نگار : خیلی خوب شدی ابجی

! من : تو هم ابجی

نگار : فکر می کنی داداش چطوری شده ؟

! من : قربونش برم داماد میشه امشب

! بغض می کنم از اینکه دیگه از امشب داداشم تو این خونه نیس

بابا : دخترا آماده اید ؟

! من : اره بابا بریم

.. عروسی سامان مثل عروسیه نفس نیس

میرسیم به مکان عروسی که پارک چیتگره .. یه جایه فوق العاده عالی و زیبا غذا سلف سرویس سرو میشه پیست رقصم عالی شده .. جایگاه عروس دامادم همچنین

.. عروس و داماد که ابجی غزال از ماه خوشگلترم و سامان که عشق ابجی ساحلشه وارد میشن

.. خدایا این خوشبختیرو هیچ وقت از شون نگیر

! میرم سمتشون اول غزالو محکم میگیریمو میبوسمش

! من : مبارکت باشه غزال خانوم

! غزال : مرسی اجی

میرم سمت داداشمو سفت بغلش می کنم دیدنش تو لباس دامادی خیلی برام هیجان آورده دیگه نتوستم بغضمو نگه دارم سامان منو از خودش جدا کرد و با اخم با نمکی گف : ساحل ! گریه می کنی ؟ مراسم اشکو خدافظی اخر مجلسه ها زوده حالا

! منم لبخند میزنمو میگم : دلم برات تنگ میشه سامان

! سامانم یه لبخند میزنه و با بغضی که صداشو میلرزونه میگه : منم همچین عشق داداش

! علی : گریه نکن خانوم

! برمیگردم نگاهشون می کنم

! نفس بهم گفته که با علی ازدواج کرده

! من : سلام

! نفس : سلام ابجی

! علی : ساحل تو از الان اشکت دم مشکته

! من : او هوم

سلام

! صدایه نویده

! اخمامو میکشم توهم

.. جواب سلامشو نمیدمو میرم سمت دیگه ای

. موزیک هایه فوق العاده ایی میزارن

! من : نفس بریم برقصیم

! نفس : بریم

! با نفس رفتیم وسط به طور زیبایی میرقصیدیم بعد چند دقیقه علی و نریمان اومدن وسط

! نفس با علی شروع به رقصیدن کرد منم با نریمان

نوید داشت منو نگاه میکرد ! ولی ناصر چرا نیومد ؟

رو کردم به سمت نریمانو گفتم : چرا ناصر نمی یاد ؟

نریمان : به خاطر غزال ؟

منم با تعجب خیلی زیاد گفتم : به خاطر کی ؟

نریمان : اروم تر ساحل دارن نگامون می کنن ! به خاطر غزال ! ناصر به غزال علاقه داشت یه مدتی میخواست پاپیش بذاره بگه اما ! نمی تونست

! من : کافیه نریمان

نریمان : چی شد ساحل ؟

! من : هیچی

یه حس بدی نسبت به ناصر داشتم ولی نمیدونستم چرا ؟ کار بدیم نکرده ! علاقه داشتن به یه نفر گناه نیست ولی غزال دیگه متاهله آگه ! نتونه فراموش کنه ؟ از این فکر اخمام میره تو هم

نوید : چیزی شده ؟

اخممام بدتر رفت تو هم : نه باید چیزی بشه ؟

نوید : اعصابم نداری نه ؟

من : نه ندارم حرفیه نوید ؟

! نویدم عصبی شدو گف : درست حرف بزن ساحل

.. منم یه برو بابایی گفتم رفتم سمت سامانینا تا اخر مراسم فکرم مشغول بود

اخرشب با کلی اشک و گریه تموم شد حالم خیلی بد شد وقتی که گریه داداش گلمو موقع خدافظی از خودم دیدم الهی ابجیت قربونت ! بره

! خیلی خسته شدم با فکری درهم بعد یه استحمام و تعویض لباس خوابم برد

اه صدایه تلفن از کجا می یاد ؟

! اه اینکه ماله منه ! دستمو میبرمو تلفنو از رویه میز بر میدارم

! سریع بلند میشم

من : جانم ؟

سامان : خواب بودی ساحلم ؟

من : نه عشقم کاری داشتی ؟

سامان : از صدایه خواب الودنت معلوم عشق داداش ! اره کارت داشتم ! اول از هر چیزی ، بگو هستی ؟

من : چیرو هستم ؟

! سامان : بگو دیگه ساحل

! من : هستم داداشم

! سامان : خب پس ! فردا قراره با علی و نفس و نوید و نریمان و ناصر و نگارو تو بریم شمال

من : چی ؟ شمال ؟

! سامان : اره دیگه ماه عسل ! قبول کردی ! پس حرفی نمی مونه ! خدافظ

... من : اخ

.. بوق متعدد گوشی

لجباااازرز

! من : مامان مامان

! مامان : میدونم دخترم

منم با تعجب میرم سمتشو نگاهش می کنم و میگم : چیرو ؟

.. مامانم نگاه می کنه و بالبخند میگه : اینکه فراره بادوستاتو داداشت بری مسافرت . سامان زنگ زد و بهم گف

! من : چه خودجوش

! مامان : حالا برو آماده شو که سامان امشب می یاد دنبالت فردا از خونه ای سامانینا باهم میرین

! من : باشه مامان ! من برم وسایل مورد نیازمو تهیه کنم

! مامان : باشه دخترم

! نگار اومد پایین

! نگار : ساحل من نمی یام

من : چی ؟ براچی ؟

! نگار : این ترم واحد بیشتری برداشتم تا درسام جلوتر پیش بره

! من : خسته میشی نگار

! نگار : خسته نمیشم ابجی ! راستی به سامانم گفتم

! من : ولی خیلی دوست داشتم که بیایی ! حیف شد

. نگار : سامانم ناراحت شد ولی شرمنده ابجی نمیتونم ایشالله دفعه ای بعد

! من : ایشالله

میرم برابه تعویض لباس که برم بیرون و وسایل مورد نیازمو بخرم ! تا شب بیرون بودم حس خرید داشتم دست سامان درد نکته منو ! وادار کرد به بهانه ای مسافرت کلی لباس بخرم

! میرسم خونه , سامانینا اومدن

! من : سلام عشقایه خودم

! سامانو غزال برمی گردن نگام می کنن

! سامان بالبخند : سلام عشق داداش بیا یه بوس بده که دلم برات بدجوری تنگ شده

! من : خوبه حالا خیلی وقت نیس عروسی کردی

! غزال : سلام ابجی

من : سلام ابجی ! چطوری ؟

! میرم سمتشو می بوسمش

غزال : خویم , تو چطوری عوضی ؟

من : تو شوهرم کردی ادم نشدی ؟

! غزال : نه وقتی تو شدی شایددد منم بشم

! با خنده بر میگردد طرف سامان میرمو از پشت میل خم میشمو محکم گونشو می بوسم

! سامان : اخییییش قربون انرژی خودم برم

! مامان : بچه ها بیاد شام

! به بابا و نگارم سلام میدمو میرم تا لباسمو عوض کنم شب خوبی بود بعد شام سامان منتظر میشه تا ساکمو ببندم

.. بعد یک ساعت میرم پایین

سامان : نمی اومدی چی کار میکردی ؟

! من : غر نزن پاشو دیگه

سامانم پامیشه

! سامان : خب شب خوبی بود خدافظ



! مامان : کجا پسرم بیشتر بمونید دیگه

! غزال : نه مامان جون بریم که ماهم ساکامونو جمع کنیم

! مامان : باشه دخترم خودتون میدونید

! من : خب ! خدافظ مامان گلم خدافظ بابایه گلم خدافظ خواهر خلم

! نگار : ء ساحل

! همه میزنن زیر خنده و من میگم : ببخشید

! نگار میاد سمتمو محکم بغلم می کنه و میگه : مواظب خودت باش ابجی

! من : توهم همین طور عشقم

! مامان بابامم بغل می کنمو همراه سامانینا میرم خونشون

! تو ماشین صحبت خاصی نمیشه

میرسیم

من : غزال اتاق من کجاس ؟

! غزال : بغل اتاق ماست

! من : من برم بخوابم که فردا کسل نباشم

! سامان و غزال : شب بخیر

! من : شبتون بخیر

! میرم سمت اتاقمو بعد تعویض لباس میرم سمت تخت خوابمو به خواب میرم

! صبح ساعت چهار با صدایه الارم گوشیم بلند میشم میرم سمت سرویس بهداشتی تو اتاقو دست و صورتمو میشورم

میرم سمت ایینه یکم کرم پودر میزنم و یه خط چشم خیلی خوشگلم می کشم چشمم چه برقی داره ! یه رژ لب صورتی خوشگلم میزنم !

میرم سمت لباسام دیروز یه مانتویه صورتی خوش رنگ خریدم باهانش شال و شلوار سفیدم بر میدارم کیف و کفشم صورتیه یه ادکلن ! فوق العاده خوش بو هم میزنم اوووف عجب جیگری شدم درو باز می کنم همزمان بامن سامانو غزالم از اتاقشون خارج میشن

! اوف ست کردن جوفتشونم خاکستری

! من : سلام صبحتون بخیر

! سامان : سلام خانوم صبح بخیر

! غزال : سلام صبح بخیر

سامان : بریم ؟

! من و غزال : بریم

! همراه هم از خونه اومدیم بیرون

! سامان : بقیه کنار جاده ای چالوس منتظرمون

.. سوار ماشین میشیم تقریبا یکو نیم ساعت طول کشید برسیم

! علی و نفس رسیدن همزمان باما هم نوید اومد ! حسم بهش خوبه نمیدونم چرا

! از ماشین پیاده میشیم میرم سمت علی و نفس

!من : سلام

علی : سلام بانو خوبی ؟

نفس : سلام ! خوبی؟

من : خوب شما خوبین!??

! علی و نفس : ممنون خوبیم

! پشت بند من غزال و سامان شروع به احوال پرسی کردن

! سلام

برمیگردم سمتش

به ارومی جوابشو میدم داشتم از کنارش رد میشدم که دستمو گرفت با تعجب برگشتم نگاهش کردم با اون چشمایه نافذش انگار یه .. چیزی میخواست بگه ! ولی

! بعد ده دقیقه ناصر و نریمان رسیدن

! حس اصلا خوبی به ناصر نداشتم به خاطر همین رفتم سوار ماشین بشم که ناصر صدام کرد .. اه به خشکی شانس

من : بله ؟

ناصر : ساحل نریمان بهم گفت که بهت چی گفته ساحل بخدا به جون تو که میدونی کمتر از ندا برام نیست « ندا خواهر ناصره » من ! دیگه به غزال فکر نمی کنم همون شب فراموشش کردم الان غزال دیگه با تو ندا برایش من فرقی نداره

من : باور کنم ؟

! ناصر : قسم خوردم برات ساحل

! من : باشه باور می کنم

! ناصر : مرسی خواهی

! منم میخندمو میگم : دیونه

.. ناصرم همزمان بامن میخنده

برمیگردمو نگاه نوید می کنم

/این چرا اینطوری عصبیه !/؟

سامان : بریم بچه ها ؟

! همه موافقتشونو اعلام می کنن

! نوید : ساحل بامن می یاد

! برمبگردم با تعجب نگاهش می کنم

! من : باسامانینا میرم

ناصر : ساحل می خوایی باما بیایی ؟

! نوید : نه ناصر ساحل بامن می یاد

! بعدم دستمو گرفتمو همراه خودش برد

! سامان با اخم کمرنگی نظاره گر بود بعدم سوار ماشین شدو راه افتاد

! هیچی نمی گفت تا اینکه شروع کرد

!! نوید : خوب با ناصر جور شدی

! من : فکر نمی کنم به تو ارتباطی داشته باشه

نوید طوری با صدایه بلند جوابمو داد که چسبیدم به صندلی

! نوید : داره ساحل ! داره لعنتی

! من دوستت دارم بفهم اینو

! منم دستامو میذارم رو گوشمو فریاد میزنم : سرمن داد نزن

! نوید از زور حرص و عصبانیت به نفس نفس می افته

! بعد اینکه جو اروم میشه جو خواب منو میگیره

! اروم چشمامو میبندم به خواب میرم

! حس می کنم نفس هایه یه نفر میخوره به صورتم

! اروم چشمامو باز می کنم نویدو می بینم

نوید : وقت بخیر دیشب نخوابیده بودی ؟

! جوابشو ندم سنگین ترم

من : رسیدیم ؟

! نوید : بعله خانوم رسیدیم

! پیاده میشم میبینم تو محوطه ویلا هستی همه دارن وسایلشونو جابه جا می کنن

! میرم سمت ماشین سامان

سامان می یاد سمت

سامان : نوید که اذیتت نکرد ؟

! من : نه اذیت نکرد

.. ساکمو برمیدارم میرم تو ویلا

! سامان : خب بچه ها دوتا اتاق طبقه ای پایین برایه علینا و نوید بقیم بریم که اتاقاتونو نشون بدم

! میریم سمت طبقه ای بالا

! سامان : این مال ما اتاق بغل اتاق ساحل ! اون دوتا اتاق انتها هم واسه ناصر و نریمان

! همه رفتن سمت اتاقاشون تا شب که بریم بیرون گردش ! برنامه ای کنار ساحل ماله فرداس

! من خوابم نمی اومد واسه خاطر همین لباسمو عوض کردم که برم لب ساحل

! اروم از ویلا اومدم بیرون

! هوایه شمال مرداد ماه گرمه ولی من دوست دارم میرم کنار اب پاهامو می کنم تو اب یه حس خوبی بهم دست میده

ارامشبخشده نه ؟

! سریع برمیکردم نگاهش می کنم

من : چرا دست از سرم برنمیداری ؟

! نوید : واسه اینکه من دوستت دارم ساحل چرا نمی فهمی

! اروم اروم میاد سمتم

! من : نیا جلو نوید

! نوید : ساحل منو ببخش ! ببخش به خاطر همه کارایه اشتباهم ! ببخش که اذیتت کردم !ببخش که عذابت دادم ! ببخش ساحلم

! باتعجب به حرفاش گوش میدادم

من : چیرو ببخشم نوید ؟

! حالا دیگه روبه روم وایستاده بود

دستشو اروم میاره بالا و میذاره روصورتتم به جایه اینکه از حرکنتش بدم بیاد عوضش حس خیلی خوبی داشتم .. نمیتونم تحمل کنم  
! سریع از اونجا میرم

تا شب تو اتاقم بودم !که نریمان صدام می کنه

! نریمان : ساحل بیا دیگه

! من : اومدم

تا ساعت هایه یک و یک نیم شب داشتیم میگشتیم نوید ناراحت بود از ناراحتیش منم ناراحت بودم این حس چیه که من دارم خدا !  
.. دیگه خسته شده بودم از گردش ! رسیدیم ویلا ! بدون هیچ حرفی رفتم سمت اتاقمو از زور خستگی خوابم برد



! صبح باصدایه سامان بلند شدم

! سامان : ساحل ! ساحل ! پاشو عزیزم

اروم چشمامو باز می کنم

! سامان : صبح بخیر خانوم

من : صبح بخیر ! ساعت چنده ؟

! سامان : ده و نیم

! من : اوف چقدر خوابیدم

. سامان : بلند شو ساحل پاشو دست و صورتتو بشور بیا صبحونه ای اقا سامانو بخور

من : مگه تو هم بلدی چیزی درست کنی ؟

سامان : دستت درد نکنه ساحل خانوم پس چی فکر کردی ؟

! منم میخندمو میگم : برو الان می یام

! سامان از اتاق رفت بیرونو من رفتم سمت سرویس بهداشتی بعد شستن دستو صورت رفتم یه ست لباس ورزشی پوشیدمو رفتم پایین

! من : سلام صبح همه گی بخیر

! علی : سلام ! صبح بخیر

! نفس : صبح بخیر

! بقیه هم به همین صورت جوابمو دادن

پس نوید کجاس ؟

من : پس نوید کجاس ؟

! غزال : مام که پاشدیم دیدیم نیست

! یکم نگرانش شدم اه اصلا به من چه

صبحونه با کلی مسخره بازی علی خورده شد ! قرار بر این شد که من ناهار امروزو بذارم ته چین مرغ . وسایل مورد نیازو آماده کردم شروع کردم . تقریبا یک ساعتو نیم دوساعت کارم طول کشید

! تقریبا غدام آماده بود

! بچه ها گفتن که ساعت سه سه و نیم میخورن که دیگه شام نخورن فقط همون سیب زمینی اتیشی باشه

! تو این مدت خبری از نوید نبود بدجوری نگرانش بودم

! آه بالاخره اومد

! نوید : سلام به همگی

! ناصر : کجایی داداش نگرانت شدیم

سامان : راست میگه نوید کجا بودی ؟

نوید : شرمنده بچه ها به خورده کار داشتم ! ناهار چی داریم ؟

! نریمان : ته چین ! ساحل خانوم درست کردن

! نوید برگشتو به طور خاصی نگام کرد

! نوید : دستش درد نکته

! من : خب غزال و نفس بریم میزو بچینیم

! منوخرتا مشغول میز چیدن بودیم بعد چند دقیقه تموم شد

! من : بیا بچه ها غذا امادس

! همه اومدن سر میز

! سامان : چه کرده خواهر من

علی : قیافش که خوبه ! نکشیمون ساحل ؟

! منم با اخم بانمکی گفتم : خب نخور

! علی : حیف اخه خوش مزسس

من : مگه خوردی ؟

! علی : فقط یه ناخونک بهش زدم

! من : علییییی ! می کشمت

! همه میزنن زیر خنده

نوید به طور خیلی عجیبی می خورد انگار محتاج این غذا بود . خوردن غذا تموم شد پسر ام برایه جمع کردن میز کمکمون کردن نفس ! و غزال مشغول ظرف شستن شدن ! یه سرویس چایی بردم تو پذیرایی

علی : مثل اون دفعه که نیس ؟

من با تعجب : چی ؟

! سامان میخنده و میگه : اذیت نکن علی یادش نیس

! علی : یادش می یارم ! ساحل خانوم تو با همین چایی یه معجونى درست کردی که تا دوروز از معده درد نمی تونستم بخوابم

! منو بقیه میزنیم زیر خنده

من : راست میگی ؟

علی : خوشت اومد راضیی ؟

! من : اوه

! علی : دارم برات

! نوید : بسه علی

! همه برمیگردن با تعجب نگاهش می کنن

! نوید از ویلا میره بیرون

! علی : اوه اوه هاپو شد باز

! منم بدون هیچ حرفی نشستم پیش بچه ها

! تا شب به مسخره بازی هایه علی خندیدیم تا اینکه وقتش شد که بریم لب ساحل

رقم لباسو عوض کردم یه لباس ورزشی سرخابی عالی پوشیدم ! موهامم از پشت بستم و ازاد گذاشتم چون ساحل اختصاصیه  
! مشکلی نیس

! کارم یکم طول کشید بچه ها رفته بودن

! از ویلا اومدم بیرونو رقم سمتشون

! داشتن اتیش روشن میکردن

نریمان کو ؟

! رفتم سمتشون

من : نریمان کو ؟

! ناصر : رفت گیتارشو بیاره

! بعد چند دقیقه نریمان اومد

! نشست سازشو کوک کرد البته چند دقیقه طول کشید

! بعد شروع به نواختن کرد و همزمان باهاشم خوند

! عالی بود ! هم صداش هم گیتار زندنش

! چندتا اهنگ به درخواست بچه ها خوند و رو کرد به نویدو گف : تو نمیزنی ؟ یادمه خوب گیتار میزدی

! برمیگردم با تعجب نگاهش می کنم

! نوید : نه الان نمیزنم دیگه

! ناصر : بزنی دیگه نوید

! سامان : بزنی نوید

! همه کلی اصرار داشتن

! من : بزنی

نوید گیتارو از نریمان گرفت

! علی : ما این همه خودمونو کشتیم اقا بابیه بزن خانوم قبول کردن نپرسید چیرو بزن شاید میگه پاشو خودتو بزن

! همه زدن زیر خنده نویدم یه لبخند زد وقتی همه اروم شدن شروع کرد به نواختن

پر بغضه ابر بهاره بسه نمیخوام دیگه بیاره

نمیخوام این نم نم بارون خاطره هاشو یادم بیاره

نمیخوام دیگه بیاره

دیگه اشکام دست خودم نیس جا دیگه واسه غصه و غم نیس

اخه بعد از این همه مدت

هیچکی بجز اون تویه دلم نیس

تو دلم جا وایه غم نیس

چقدر ترانش اشناس موقع خوندن به من نگاه می کنه

اخخخ سر درد بدی میاد سراغم

شر شر بارون تو خیابون تو خیابون

مگه چیه غیر از خاطره هامون خاطره هامون

ماله ما بود این خیابون تو زمستون

تقصیر من بود یا که شاید دوتایمون

این دفعه بارون اشک خدا بود تویه دلامون

همه شهر تو که نیستی شده زندون

نه نه

نوید

دستاشو محکم رویه سرش فشار می داد

یهو جیغ زد

ساحل : کافی شاپ , اعتراف ,

خیانت , سام , پارک , نوید , جلو شرکت , تصادف , نوید





! فریاد زدم : گفتم می یام

! سامان با حرص نگام میکرد گف : سوار شو

! من : علی پیاده شو بقبر و بیار

! سریع رفت جایه راننده . سامان ساحلو گذاشت عقب و خودش اومد جلو

! راه افتادم طوری میروندم که نزدیک بود سه تامونو به کشتن بدم

بعد بیست دقیقه رسیدیم بیمارستان

! من : پرستار پرستار

! پرستارا اومدن

! من : حالش بده

سریع همراهشون به دکتر اومد ساحلو سوار برانکاره کردنو بردن اتاق معاینه

بچه ها رسیدن

بعد نیم ساعت دکتر از اتاق اومد بیرون همه رفتیم سمتش

من : چی شد آقای دکتر ؟

دکتر : ایشون مشکلی داشتن ؟

! سامان : تصادف کرده و حافظشو از دست داده

.. دکتر : معمولا دکترا میگن به شوک و یا به ضربه ممکنه به روند تکاملی کمک کنه اما

من : اما چی ؟

! دکتر : شوک خیلی بزرگی بهشون دادین طوری که مجددا رفتن تو کما ! متاسفم ! براشون دعا کنین

! یا علی

! دخترا زدن زیرگریه

سامان

! با این حرف بدجوری کفری شدم هرچی کشیدیم از دست نوید بود خودشم بدجوری داغون بود

رفتم سمتشو محکم یقشو گرفتم

من : هرچی بلا سر ساحل می یاد تقصیر توئه تقصیر توئه عوضی

! به مشت می کوبم به صورت نوید صورتش با شتاب پرت میشه پسرا میان سمتمو منو میگیرن

! نوید چیزی نمی گه

! من : گمشو از اینجا بیرون ! گمشو نوید

! نوید با یه نگاه مملوء از پشیمونی نگاهم می کنه و از بیمارستان میره بیرون

غزال میاد سمتم

! غزال : اروم باش سامان ! خواهش می کنم

! راستی

! برمیگردمو سوالی نگاهش می کنم

غزال : به مامانینا گفتم دارن میان

من : اووووووف

! بعد چند ساعت مامانینا میرسن حوصله ای پرسشو پاسخ ندارم میرم از محوطه بیرون

! نویدو میبینم سرش بین دستاشه

به اون موقع که زدمش فکر می کنم

! درسته حق داره ولی بدجوری عصبیم از دستش

میرم سمتش

من : نوید ؟

! نوید با شتاب سرشو بلند می کنه پا میشه می ایسته

! نوید : سامان به خدا من تقصیری ندارم من شرمندتم من ساحلو دوست دارم

! بغلش می کنم عشق خواهرمو مهر خواهرمو آگه ساحل به چیزیش بشه ؟ نه

! با فکر این که آگه چیزیش بشه به قطره اشک میریزم ولی سریع پاکش می کنم

! من : ببخش که جلو بچه ها اون طوری کردم بدجوری داغون و عصییم درکم کن

! نوید : شاید لازم بود

با نوید رفتیم تو

! دکترا و پرستارا رفتن سمت اتاق ساحل

منو نوید دویدیم سمت اتاق

! مامانمو نگار داشتن مثل ابر بهار گریه می کردن

رسیدم سمت شیشه ای سی یو

شوک

دوبار

شوگ

سه بار

برگرد ساحل برگرد عشقم برگرد خواهرم

شوگ

اخرین

شوگ

برگشت دکتر برگشت

آه خدایا شکر

دکتر توصیه هارو به پرستار کردو اومد بیرون

رفتم سمتش

بابا : چیشد آقای دکتر ؟

دکتر : این خیلی عجیبه بیمار دوازده ساعت تو کما بودن این ایست قلبیم نشونه ای اینه که به زودی بهشون می یان

! من : ممنون دکتر

! دکتر : خواهش می کنم

همه به نفس اسوده میکشونو خدارو شکر می کنن

! نوید هنوز از شیشه ای ، ای سی یو و ساحل دل نکنده

! خدا یا کمکشون کن

نوید

دوروزه که بیهوشه پس چرا بهوش نمی یاد ؟

! میرم سمت اتاقش واردش میشم

! میرم سمتش چه ناز میشه تویه خواب معصوم میشه

! دستشو میگیریم پیشونیشو اروم میبوسم تکون میخوره برمیکردم سریع نگاهش می کنم اروم چشماشو باز می کنه

! میخوام برم دکتر و خیر کنم که دستمو میگریه و با استرس میگه : نرو نوید نرو خواهش می کنم نرو من دوستت دارم

! سریع بغلش می کنم استرس براش سمه

من : اروم باشه خانوم من جایی نمیرم اروم باش میرم دکتر خیر کنم ! اروم از خودم جداش می کنم

! من : میرم بگم پرستار بیاد

! ساحل با بغض : نمیری دیگه نوید

! حالم یه طوری میشه غم دلمو و چشمامو پر می کنه

! من : نه عزیزم نه خانومم

! میرم دکتر و خبر می کنم

! وقتی دکتر داشت ساحلو معاینه میکرد زنگ زدم به سامانینا خبر دادم

من : دکتر چی شد ؟ خوبه ؟

! دکتر : روند بهبود خانوم سماواتی خیلی سریع انجام شده و این خیلی خوبه خداروشاکریم خانوم سماواتی دوروز دیگه مرخص هستن

! من : ممنون آقای دکتر

! دکتر : خواهش می کنم

! همه میرسن

عمه میاد تو

! عمه : الهی قربونت بره مادر



! ساحل : خدانکنه

! از اتاق می یام بیرون و میرم سمت محوطه ای بیمارستان

خدایا شکرت , شکرتت

! بعد چند دقیقه سامان صدام می کنه

! سامان : نوید

من : بله ؟

! سامان : بیا ساحل کارت داره

! من : باشه اومدم

سریع میرم تو بیمارستان همه داشتن از اتاق خارج میشدن رفتم تو اتاق پدر و مادر ساحل هنوز تو اتاق بودن الان دیگه همه کاملاً  
! میدونن ما برایه هم میمیریم

! ساحل : نه مامان جون نوید هست میخوام باهانش حرف بزنم

! عمه : باشه دخترم منگه حریف تو نمیشم

! عمه و اقا بهروز از ساحل خدافظی می کنن

! عمه : خدافظ پسرم

! من : خدافظ عمه

! اقا بهروز : خدافظ پسرم ساحلو میسپریم بهت

من : خیالتون راحت خدافظ

! همه از اتاق رفتنو من موندمو ساحل

! میرم سمتش بایه لبخند خاص نگام می کنه

من : حرف بزنییم ؟

! ساحل : بزنییم

نشستمو شروع کردم

من : خودت میدونی چقدر دوستت دارم میدونی چه سختی هایی کشیدیم که سختی زیادو تو تویه این راه عاشقی متحمل شدی

... ساحل : نوید من

! من : هیس ساحل بذار حرفامو بزنی خواهش می کنم ساحل ساکت میشه و من ادامه میدم

به عشقت شک کردم باورت نکردم به التماسات گوش ندادم عذاب کشیدم عذابت دادم تازمانی که فهمیدم زیر سر یه نفره یه نفره به اسم  
! ترانه وقتی به اینجا رسیدم عصبی شدم به خودم قول دادم که جفتشونو بکشم

باترانه رابطه داشتم واسه فراموش شدن این عشق قبل اعترافاتم ولی نشد خودش بهم گفت که حتی تو عالم مستیم تورو میخواستم .  
.. میخواست من ماله تو باشم کلی کار کرد زندگیمو نابود کرد ولی

! ساحل من شرمندتم و در اخر میگم عاشقانه و در حد پرسیدن مطمئنا باش دوستت دارم

! ساحل : میدونم نوید میدونم

حالا بذار من شروع کنم

من : بگو عزیزم

.. ساحل شروع به حرف زدن می کنه

ساحل : منوسام قیل اعتراف تو باهم رابطه داشتیم منم برایه فراموش شدن تو این کارو کردم اما نشد نتونستم ! تا اینکه من پیشنهاد .. جدایی دادم اما سام به من علاقه مند شد ! اون شب سام بم زنگ زد خیلی میترسیدم که تو بفهمی بدون خبر رفتم تا اینکه

.. من : کافیه ساحل ! بهتره همه چیزو فراموش کنیم

ساحل : چشم اقای

من : ساحل ؟

ساحل : جانم ؟

من : خانوم من میشی ؟

اولش جاخورد ولی بعدش بایه لبخند گفت

! ساحل : بله

! من : الهی قربون بله گفتنت خانومم

.. ساحلم ریز ریز میخندید خدایا شکرت ممنون که ازم نگرفتیش ممنون

ساحل

! امشب خواستگاریمه هم ذوق دارم هم استرس

! لباسم یه کت دامن سفیده خیلی شیکه ! ارایشمم عالیه موهامم بالا بستم و مدل قشنگی شده

! میرم طبقه ای پایین

! بابا : خوشگل شدی دختر بابا

برمیگردم سمت بابام

! من : ممنون باباجونم میرم سمتشو محکم گوشو میبوسم

! بابا : اخ دخترم دردم اومد

! میخندم

! مامان : پدر دختر خوب باهم اخت شدینا

! بابا : چه کنیم دیگه خانوم دختر هوویه مادره

مامان : بهروز ؟

! بابا : ما چاکرتیم خانوم

! بعدم همه میزنن زیر خنده

! زنگ در به صدا در میاد

! نگار میره سمت اف اف

! نگار : خودشونن

! بابا و مامان میرن سمت در منم همراهشون میرم

! محوطه ای حیاطو طی کردن

! اول زندایی وارد میشه بعد نیکا بعد دایی و اخرم نوید با تک تکشون احوال پرسى می کنم تا میرسم به نوید میاد روبه روم می ایسته

! نوید : چه خوشگل شدى خانومی

! منم یه لبخند از رویه عشق می پاشم بهش

! گلو میده دستم همزمان دستمو میگیره از یخیش تعجب می کنه ولی با گرمایه دستش دستم گرم میشه

نوید : چرا اینطوری ساحل ؟

! من : نگران نباش استرس دارم

! نویدم اروم میخنده و میره

! میرم سمت اشپزخونه یه سرویس چایه خوشرنگ میریزم و میبرم تو پذیرایی

! اول از بزرگترا شروع می کنم

میرسم به نوید

! نوید : دستت طلائی

! من : نوش جان

! یه سری صحبتایی میشه تا اینکه میرسن به بحث خواستگاری

دایی : خب بهروز جان امشب میدونید ما برایه چی اومدیم اینجا اومدیم تا ساحل خانوم دایيرو به عنوان عروس خودم اعلام کنم و  
! برایه نوید خان خواستگاری کنم

! بابا : والا بهادر جان منکه به خوبی نوید جانو میشناسم بزرگ شدنشو دیدم موفقیتشو دیدم

دایی : لطف داری بهروز جان نظرت راجب نوید چیه ؟

! بابا : نوید پسر خوب و فهمیده اییه و میتونه یه داماد ایده ال برایه من باشه من راضیم آگه ساحل راضی باشه

دایی : خب دخترم نظر تو چیه ؟

! همه برمیگردن نگام می کنن

! وایی دارم از خجالت اب میشم

! من : هرچی پدرم بگن

! دایی : خب پس مبارکه

! بابا : مبارکه

همه شروع می کنن به دست زدن

! نوید خوشحاله اینو میتونم از چشماش بخونم ! به چشمک ناز بهم میزنه و منم یه لبخند به روش می پاشم

! دایی : خب پس عقد و عروسی باشه برایه سه هفته دیگه

! بابا : ایرادی نداره

! خدایا شکرنت , شکرنت که تنهام نذاشتی ! شکرنت که نویدو به من دادی

! اون شبم با کلی اتفاقایه بی نظیر تموم شد ! و من قراره به زودی خانوم اقا نوید بشم

سه هفته مثل برق و باد گذشت فردا عروسیمه لباسم یه لباس مدل پرنسیسیه که تقریبا شیری رنگه لباس نویدم یه ست کت شلوار مشکیه ! خوش دوخته ! عروسیم قراره تو هتل استقلال برگزار بشه یه هتل فوق العاده

! میرم بخوابم اخه فردا باید زود بلند شم

صبح روز بعد

! صبح باصدایه الارم گوشیم بلند میشم

میرم دستو صورتو میشورمو آماده میشم نوید منو میرسونه ارایشگاه

! من : سلام ! اعظم خانوم دوست دارم یه مدل خیلی قشنگ و فوق العاده روم کار کنی که تو مجلس امشب بدرخشم

! اعظم خانوم : چشم خانوم

اول از موهام شروع کرد دوست داشتم مدل ازاد باشه . کلی وسیله به موهام زد بعدم با اتو مو صافش کردو ریخت دورم یه ارایش  
! قشنگم کرد که چشمام عالی شد چندساعتی روصورتمو و موهام کار کرد تا تموم شد

! رفتم برایه تعویض لباس میخوام بیهو خودمو ببینم

! لباسمو به کمک اعظم خانوم پوشیدم

! رفتم سمت اینه و خودمو دیدم

! اووووف ! عجب جیگری شده بودم ! دستت طلایی اعظم خانوم

! من : دستتون درد نکنه عالی شده

! اعظم خانوم : خواهش می کنم دخترم شما خودت خوشگلی من که کاری نکردم



! یه لبخند بهش میزنم

شاگرد اعظم

! خانوم گفت که نوید اومد

! منتظرش شدم تا وارد بشه و ببینه من چه شکلی شدم دوست دارم ببینم واکنشش چیه

! اول فیلم بردار وارد شد بعدم نوید

! وقتی چشمش به من خورد اول تعجب کرد جاخورد بعدم نگاهش رنگ تحسین گرفت

! اروم اروم اومد سمتم یه کاری کرد که من تا عمر دارم فراموش نمی کنم! جلویه پام زانو زدو گوشه ای دامن عروسمو بوسید

خدایا چطوری شکر کنم این همه خوشبختیرو؟

! پاشد ایستاد

! اروم پیشونیمو بوسید

! نوید: خیلی خوشگل شدی خانومم

! من: تو هم خیلی خوشتیپ شدی

! باهم از ارایشگاه خارج شدیم در ماشینو باز کرد تا من سوار شم رفت خودشم سوار شد

! همه برامون بوق میزدنن تبریک می گفتن منم با محبت جوابشونو میدادم

رسیدیم به باغ

! اولین ژستمون این بود که نوید از پشت منو بغل کرده منم سرم کمی مایل به صورتشه

! ژست دوم اینطوری بود که من نشسته بودم نوید سرش رو پاهایه من بود

! ژست سوم طوری بود که من نیم خیز بودمو نوید صورتشو به سمت گودی گردن من برده بود

! کلی ژست هایه قشنگ گرفتیم بعدشم تو اتلیه عکسایه فوق العاده ایی گرفتیم

یکی از اون عکسا این بود که من نشسته بودم نوید ایستاده بود یه پاشو گذاشته بود رو صندلی و چونشو به دستش تکیه داده بود ! گفتیم  
! این عکس و اون عکس باغو بزرگ کنن

! رسیدیم به هتل استقلال همه اومده بودن استقبالمون

وارد تالار هتل شدیم ! عالی بود ! همه چی ! رفتیم سمت اتاقی که عقدو جاری میکردن عاقد عقدو جاری کردو من شدم خانوم اقا نوید  
..

! رفتیم جایگاه عروس و داماد نشستیم علی و نفس و سامان و غزال اومدن سمتمون و تبریک گفتن

! غزال : خوشگل شدی عوضی

من : تو هنوز نمیخواهی ادم شی ؟

! نفس : ول کن این خولو ماه شدی ساحلم

! من : مرسی عشقم

! نفس : خب ما بریم وسطو بترکونیم

.. همه رفتن

بعد چند دقیقه نوبت رسید به رقص عروس و داماد

. موزیک در خواستیه رقصونو دادم

موزیکا پخش شدو منو نوید شروع به رقصیدن کردیم همه به وجد اومدنو برامون دست زدن موزیکا تغییر میکردو ما عالی میرقصیدیم و در اخر موزیک نوید صورت منو قاب گرفتو لباسو گذاشت رو لبام

اولین بوسمون

! همه دختر پسرا گلایه پر پر شدرو رو سرمون ریختنو جیغ میزدن عالی بود

! رفتیم سمت جایگاه

! نگار : خیلی خوب بود ابجی

! منم یه لبخند بهش میزنم

بعد نیم ساعت نوید پامیشه و میره سمت ارکسر یه چیزی در گوشش میگه و میره سمت میکروفون و شروع به حرف زدن میکنه همه ! توجهشون به نوید جلب میشه

نوید : خانوم هاو اقایون ممنون که دعوت مارو پذیرفتید و تو این شب رویایی مارو همراهی کردین من میخوام به ترانه ایی بخونم به .. افتخار امشب و عشق ابدیم ساحل

! همه دست میزننو ارکسر شروع به نواختن می کنه

عشق مثل دیدن راه درست تودوراهی

عشق مثل تو که تو تاریکیا مثل ماهی

عشق مثل شوریه اشک رو لب که قشنگه هر از گاهی

عشق مثل زهر با طعم عسل مثل جونه

عشق مثل رویایه نیمه شبه نمی مونه

عشق مثل عشقه فقط و فقط تویه قلبایه مهر بونه

عشق مثل درد دل و منو غم مثل چشمایه خیس به ادم دلیل سربه راه شونده

عشق یعنی غیر تو از همه خستم

یعنی میگی که مواظبت هستم

مثل راه نجات منه

عشق مثل لمس به صورت خیس مثل دستات

عشق مثل انیسه تودل شب مثل فریاد

عشق مثل مهر تو که به دفعه بی هوا به دلم افتاد

عشق مثل بغضایه بی سر و ته تو غروبه

عشق مثل گریه ای بیخودی و لی خوبه

عشق مثل بارون اول صبح که رو پنجره میکوبه

نوید

موزیک تموم شد همه به افتخارمون دست زدن در این حین چراغا خاموش شد همه با تعجب نگاه میکردن که ارکسر شروع به نواختن کرد و یه نور رفت سمت ساحل و ساحل شروع به خوندن کرد

به تو احساسی دارم که بینهایت کمشه

هرجا میرم دل من عشقتو دور برشه

نمیدونی برایه تو دلم چجوری تنگه

وقتی به تو فکر می کنم چقدر برام قشنگه

اروم اروم میرم وسط ساحل میادستمو اروم اروم دورم میچرخه و شروع به خوندن می کنه خیلی تعجب کردم خیلیم خوشحال شدم

خیلی دوستت دارم

من از فکر تو شبها بیدارم

من از زندگی بی تو بیزارم

عزیزم خیلی دوستت دارم

خیلی دوستت دارم واسه تو چیزی کم نمیدارم

واسه تو خوشبختی می یارم

عزیزم خیلی دوستت دارم

گذر زمانو باتو حس نمی کنم اصلا

اینو بدون عشقم جز خوبی نمی بینی از من

نمیدونی حالم تو که نیستی خیلی بد میشه

نمیدونی دنیام واسه من چجوری رد میشه

ساحل

.. همه به افتخارمون دست زدن نوید منو گرفت تو اغوششو بیشونیمو بوسید کل سالن رفت رو هوا

.. وقت سرو غذا بود

.. همه غذاهاشونو خوردن

! ازسالن اومدیم بیرون به اتیش بازی فوق العادم بیرون کردن

! بعد رفتیم سمت خونمون رسیدیم

! همه پیاده شدن مادر پدرم و سامان و نگار اومدن سمتم

! مامانمو سفت بغل کردم و گریه کردم بابامم همین طور

! بابا : نوید جان ساحلو سپردم به تو

سامان میاد جلو محکم بغلش می کنم

! سامان : مواظب ساحلم باش نوید

! نگارمم محکم بغل می کنمواشکاشو پاک می کنم از همه خدافظی می کنیمو میریم سمت خونمون

وارد میشم خونمون دوبلکسه

. به ست سرویس مبل راحتی طبقه پایین به ستم سلطنتی طبقه بالا خونم کامله

میریم سمت اتاق خوابمون

ست سفید

میرم سمت کمد لباس برمیدارم برایه تعویض لباس

. نوید میاد تو اتاق میبینه با موهام درگیرم می یاد ستم

نوید : چی کار می کنی خانومی ؟

! من : داشتم موهامو باز می کردم

! نوید میاد ستمو اروم اروم موهامو باز می کنه

.. وقتی همرو باز کرد منو اروم بلند می کنه و میگه : مرسی ساحل مرسی که ماله من شدی مرسی خانومی

! منم به لبخند میزنم بهشو میگم : مرسی از اینکه توهم ماله من شدی

نوید اروم اروم خم میشه سمت صورتمو اروم چشماشو میبندد و لباسو میذاره رو لبام منم دستمو دورگردنش حلقه می کنم نوید با عشق منو میبوسه و منم همراهیش می کنم ! نوید منو هول میده سمت تختو میخوابونه روشو خم میشه رومو منو میبوسه ! نوید میره سمت ! برقو لامپو خاموش می کنه

.. من اون شب با دنیایه دخترانم وداع کردم و پا تو دنیایه جدیدی گذاشتم دنیایی که مسئولیت هایه بزرگی داره مثل مادر شدن



.. خدایا مرسی بابت همه چی

پایان